

جلد سیم از کتاب ویرم ناسخ التواریخ در وقایع اقالیم سجد

۱۴۲

کتاب
امیرالمؤمنین
ع

بنویس من غیر از این سوال بنویسم من انگونه که کتب کردند با امیرالمؤمنین و رساند علی علیه السلام چون کتب بشا از مطالعه فرمود و برین
 بعد از مدتی نوبه نامه نگاشت اما بعد قریباً از آن رسیده ان لا یكون فی عنقه بیتة وان یخشا من غیره
 ما احب واداد ان یوشک حتی یدوق اهل الشام وان المغیره ابن شعبه قد کان اشار علی ان استعمل معونه
 علی الشام وانا بالمدینه فابتهت ذلك علیه ولکن الله لیرانی لخذ الضلین عسدا فان باهک الرجل والا
 میفرماید ای جریر کتب ترا و معویه را مطالعه کردم و دوستم از پیش معویه آنست که سر از غیرت من بیرون کند و در مملکت شام برت شویش
 خوش نیست کند و هر چه خود جلد براند با تو کار تبریف میکند و روز بسامه و ماطله میکند زدن با بد که مردم شام با او طریق مخالفت خواهند سپرد
 یازده مخالفت خواهند رفت بسته شندی و دوستی من هنوز در دین بودم که معیره بن شعبه خواستار شد که من شام با وی گذارم اجابت کردم
 و کفم خدا و مدار من پسندم که از زکر او کند کان یار و معین کرم تو ای جریر اگر معویه دست برت او طریق طاعت برود نیکو باشد اگر بطریق
 مرتعت سپار و زیادت ازین توقف کن در بخت که چون ولید بن عقبه کوفت داشت که معویه از در مدینه و معاهد بیرون شد

و از علی علیه السلام بایات شام قانع شده در شام شد و این شعر را بدو رساند

معاوی ان الشام ثامک فاعنعم	بشایک لا تذخل علیک الا قاعیا
وحام علیها بالفسایل و الفنا	ولا تک عنوش الدواعین و انیا
فان علینا ناظر ما یجیبه	فاهد له حرا یا بشیب القواصیا
و الا قسیم ان فی السلم راحة	لین لا یؤید المحرب فاحتر معلوبا
وان کما با ابن حرب کتبت	علی طبع یونج الیک الد و ایها
ساک علی فیه مالن تناله	ولو نلته لریب الا لایا
وسوف تری منه الذی لیس یبد	بما فلا تکلم علیک الا ما نیا
ایمل علی نغز به یخذع	وقد کان ما جریت من قبل کلها
ولو شبت اظفاره فیک مره	حداک ابن هندی منه ما کنت حایبا

اشا
ولید بن عقبه
در تنخیز
سوی

فانیت
مخاطبه و می
سخت عنه
انقلب
انقلب من انکار
من الخیل و یج
ن ب
من الخیل

و این اشعار را نیز ولید بن عقبه نیز معویه رساند

معاوی ان الیک قد جبت غاربه	وانت بما فی کفک الیوم صاحبه
اناک کاب من علی یخطه	هی الفصل فاحتر سله او تحاربه
ولا ترج عند الوارثین موده	ولا تا من الیوم الذی انت ذابیه
فما ربه ان حاربت حرب ابن حره	والا قسیم لا تدب عناربه
فان علیا غیر صاحب قله	علی خذعه ما سوع الماء شربه
ولا فایله الا لایرید و هدیه	بقوم بها بوما علیک قواربه
ولا تدعن الملك و الامر مقبل	و نطلب ما اعنت علیک مذابه
فان کنت شوی ان یجیب کاتبه	فمنح مملیه و فتح کاتبه
فان کنت شوی ان رد کاتبه	وانت یا میر لا محاله را کبه

ب
قطع استام
انقلب الکابل
و این استام
و رعت

کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۱۴۳

فَالِقِ إِلَىٰ الْحَيِّ الْهَامِيْنَ كَلِمَةً	تَنَالِهَا الْأَمْرَ الَّذِي أَنْتَ طَالِبُهُ
تَقُولُ آمِبُهُرَ الْمُؤْمِنِيْنَ أَصَابَةً	عَدُوٌّ وَمَا لَأَهْمَ عَلَيْهِ أَفَارِبُهُ
أَفَابِيْنَ مِنْهُمْ فَأَيْلٌ وَنَحِيضٌ	بِلَا زَوْجٍ كَأَنَّكَ وَالْآخِرُ سَالِبُهُ
وَكَنتُ آمِبَرًا قَبْلُ بِالْثَامِ فِيكُمْ	فَحَسْبِي وَإِنَّا كَرُهُ مِنَ الْيَحْيَىٰ وَاجِبُهُ
تَجِبُوا وَمَنْ أَدْنَىٰ شَيْبَرًا مَكَانَهُ	نَدَا فِعْ جَحْرًا لَا تُرَدُّ عَوَارِبُهُ
فَأَقِيلُ أَوْ أَكْثَرُ مَا لَهَا الْيَوْمَ صَاحِبُهُ	سِوَاكَ فَصَيَّرْتَ لَسْتَ بِمَنْ تَوَارِبُهُ

باجه ولبید بن عقبه از توانی و تراخی معویه در جنگ علی دستکش و بی گفت معویه چندین در اعانت عثمان کار بریف ماطله کرد تا
 که مخالف خون و بر شمشیر کرد در جنگ علی کار مرز بفرز افکنده حبش شد با ما برادر و عقبه بن ابی معین در دست و فروسیت انبوی
 از دست او را باید بر تخت زود بر نصیم غم دید و اینک کار کند پس او را کتوبی کرد که ای عقبه کار علی تا خیر تمام تو چندین کران معویه سزا
 از آن پست که دشمن بر تو شام خورد تو بروی چاشت کن هم اکنون دستخوش غفلت مباش و عجلت کن و بالشکری بنوه بر علی رضی الله عنهما
 چون عقبه با ولید بن عقبه قرانت کرد گفت مرا از ولید شخصی می آید از بهر خون برادر و چون علی رضی الله عنهما صحت بیرون شدیم فردا
 که سر و سینه با هدف تیغ و سنان علی خواهد بود و او بر ساده امن و امان جای کرده و بطیب خاطر شعری تیر شده شری میسید و همچو
 در بار برادر معویه در هم افکند و فتنه حدیث کند یا هر یک از خود میداند و بر راه مفر میزند سو کند با خدی که او را عقیدتی بسفا و نیتی صاحب
 این کی تواند شد که من با معویه مخالفت آغازم و بی اجازت او شکر بجانب عراق زرم و او را پانسی سر و نوشت اکنون با حدیث شریعی
 چون معویه کتاب علی اینها که مرقوم شد بدست عبد بن جبر مطالعه کرد و دانست که امیرالمؤمنین را در اجکومت تمام دست باز دارد
 شریعی را حاضر ساخت و گفت یا شریعی خدوند از برای خیر و دو برادر دل سانا که حق اجابت کردی و شریعت را تقویت فرمود
 لکن این معنی روشن است که خون عثمان از علی حسین کاری سهل نیست مردم شام باید و طلب این کار هم و حذب باشند تو اکنون بیاید که در طلب
 و هصار شام معوی کنی و همه جامنا و بی ماسی و نذر و همی که مسلمانان بدانند که علی ابوطالب خلیفه مظلوم عثمان را بخت و امر در جمیع مسلمین
 واجب است که خون او را از علی بچیند شریعی گفت از او را بفرشاد و از نزد معویه خیم بیرون زد و در مملکت شام زیادت امانت نمود
 بود با جمله ابد بشهر حصص آمد و در میان جماعت خطبه قرانت کرد و نذر داد که ایها الناس بدانند که علی ابوطالب عثمان را بخت و در مملکت
 کشت و اینک با شمشیر شریعی می آید و بچکس در مبارزت اوست که معویه با او تواند زرم داد شما که مسلمانان بدانند نامی شریفید با معویه بنویسند
 و مقاتلت با علی امر و بر دست خود واجب شامید مردم حصص دعوت او را با اجابت معرون و شمشیر لاهماعتی که خدایت را بد بود
 بر پای شدند و کهند امی شریعی تو خود بیرون آنچه کونی بهتر دانی ما بر گزار زانهای خود بیرون شویم مساعد و مراجع با قریب است
 مع الفصه شریعی از حصص بیرون شد و در بلاد و هصار شام عبور داد و روی دلها را با معویه کرد و مردم از جنگ علی متفق مسانت
 نجاشی بن حارث انصاری که از پیش با شریعی طریق مهر و محاورت داشت چون این خبر بشید این شعر بد و کجاست

و شام
معویه شریعی
بلا و شام

بشام
نجاشی بن حارث
شریعی

شَرَّ حَيْبِلُ مَا لِدِينِ فَارَفَتْ أَمْرَنَا	وَلَكِنْ لِيَغِيضَ الْمَالِيكَ جَبْرِي
وَتَشْنَاءُ دَبَّتْ بَيْنَ سَعْدٍ وَبَيْنَهُ	فَأَصْبَحْتَ كَالْحَادِي بِيغْيِرِ بَعْبِي
وَمَا أَنْتَ إِذْ كَانَتْ يُجِيلُهُ عَائِثُ	فَرَبِّهَا فَاللَّهُ بَعْدَ نَصْبِي
أَفْخِيلُ أَمْرًا غَيْبَتْ عَنْهُ يَشْبَهُهُ	وَقَدْ حَارَتْ فِيهَا عَقْلُ كُلِّ بَصْبِي

جلد سوم کتاب ویم ناسخ التواریخ در وقایع افاکیم

بِقَوْلِ رِجَالٍ لَمْ يَكُونُوا آمِنَةً
وَمَا قَوْلُ قَوْمٍ غَائِبِينَ تَعْلَمُونَ
وَتَزَكُّ أَنَّ النَّاسَ أَعْطَوْا عَهْدَهُمْ
إِذَا بَلَغَ مَا تَوَاوَا حِدًّا تَقْدُونَ
لَمَّا أَنَّ تَشَقَّى الْعَدَاءَ وَخَرِيدَ
وَلَا بِاللَّيْلِ لَتَوَكَّهَا بِمُحْضُونَ
مِنَ النَّهْبِ مَا دَلَّاهُمْ بِبِرِّدُونَ
عَلَيَّا عَلَى أَنِّي سَبَدُ وَتُرِيدُونَ
تَعْلَمُونَ أَنَّهُ لَمْ يَعْضُوا بِتَطْبِئُونَ
شَرَّ خَيْلٍ مَا مَا جِئْتُمْ بِوَخْفِئُونَ

جیراز بعد از آنکه در آن روز سهواً غلط میزد و صحبت میباش تا من اندیشه مردم شام را باز دانم در کار خاصیت و مسائل کلی کنم و جیراز را
مدعی معویه و شریحین بود و مخصوص حال مردم شام می گردید و در جیراز کوی و برزن کوی را گزینست که این شعرها همی گوید و ذکر کند

حَاكِمِكُمْ وَعَمَّادُ النَّبِيِّ وَهُوَ مَدُّ
وَقَدْ كَانَ فِيهَا لِلزُّبَيْرِ حَمَاجَةٌ
فَأَبَا عَيْلَى فَأَبَا جَادَ بِيَهَبُ
وَقُلْتُ فِي جَمِيعِ النَّاسِ مَا شِئْتُ بَعْدُ
وَأَنَّ قُلْتُ عَمَّ الْقَوْمِ فِيهِ بِيَهَبُ
فَقَوْلًا لِأَصْحَابِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ
أَيُّقُلُ عُثْمَانَ بْنَ عَمَّانَ وَنَسَلَكُ
فَلَا تَوْمَ حَتَّى تَسْتَبِيحَ جَرِيْمَكُمُ
فَأَبَا تَمْرًا وَاللَّكْتُومُ جِرُّوَالِدَا هِبَا
وَمُصَاحِبَةُ الْأَذَى أَشَابَ التَّوَالِبَا
فَلَا أَمْرٌ فِيهَا وَلَمْ يَأْتِ نَاهِبَا
وَأَنَّ قُلْتُ أَخْطَا النَّاسُ لَمْ تَكُ خَلِيبَا
فَحَسْبُكَ مِنْ ذَلِكَ الَّذِي كَانَ كَلِيبَا
وَخَصَّ الرِّجَالَ الْأَقْرَبِينَ الْوَالِبَا
عَلَى غَيْرِ شَيْءٍ لَيْسَ إِلَّا تَمَادِبَا
وَنَحَضَّبَ مِنْ أَهْلِ الشَّنَانِ الْعَوَالِبَا

اشعار
میفرمودند

جیراز نگاشت آن کودک در محبت فت ندوی با او کرد و گفت ای برادر زاده تو کیستی نسب که میرسانی گفت من از نسیف گووی که در شام
بود من میفرمود بن خن بن شریح اشعیان عثمان بود و در یوم القدر مقول گشت جیراز اشعار او را و اقوال او را مکتوب کرده و با میرزا موسی بن
علی علیه السلام فرمود ما اخطا الغلام شهبان کوی که در جیراز سخن بصفت کرد اما از نسوی چون مراجعت جیراز شام بطول انجامید

از اصحاب علی و ابوبکر عقیدت تمام شد میرزا موسی علیه السلام فرمود من رسول خویش را در آمدن بنحین مدت زمان یکسهم
از آن زیادت قاست که شیعه خدمت است و اگر از میرزا عصیان و جریرت بدینگونه بسوی او مکتوب کرد اما ما بعد فلذا آنکه
کتابی ضدا فاجل معویة علی الفصل ثم خیرة وخذاه بالجواب بین حروب یخرب به لوی سلیم مخطبه فلان
اخنا و الحروب فاشیدله و ان اخنا و التلم فخللته سیر فای می جیراز که کتاب من با تو رسید سخن بسوی قطع کن که پیرز
ساخت و مصاحبت نیست اگر خاک پسته و هشت بی درنگ آنجا مراجعت کن و اگر سلامت جوید هم بعیت بجیر و باز می چون بن
کتوب جیراز رسید نیز یک معویه آمد و گفت همان منیکم که تو ازین طغان و عصیان باز آئی و در میان حق باطل است برود جیرت زود
افاده و اشطایط بری حق را که در دست دیگری است بهره تو کرد و اینک نشود میرزا موسی علی است اگر قصد جنگ آری و اگر کین صلح
سخن گوئی ما کن که مراد ازین پرسش شام نیروی و ناس نیست هم اکنون راه بر کرم و بسوی علی بروم معویه کعبیا جیراز شو که مرا با علی فصل کار فر

کتوب
میفرمودند

بازبان شمشیر آید از دست و بدینگونه با علی علیه السلام کتوب کرد من معویة بن صفی بن علی بن ابیطالب ایما بعد فلان
لویا یسک القوم الذین بایعوک و انت بروجی من دم عثمان کنت کابی بکرو و عمر و عثمان و لیکت لقریب
یعثمان الهاجیرین و خذلت عنه الاضار فاطاعک الجاهل و قوی ینک الضعیف و قد ابی أهل الشام

کتوب
میفرمودند

کتاب صفین از کتاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۱۲۰
 اَلَا فَاِنَّكَ حَتَّى تَذُقَ اِلَيْهِمْ قَلْبَهُ عُمَانَ فَاِنَّ فَعْلَكَ كَانَتْ تُشَوِّى بَيْنَ السُّلَاطِينِ وَتَعْرِى لِبَنِي حُجْرَةَ عَلَى كَيْفِكَ
 عَلَى الْمَلِكَةِ وَالرُّبُوعِ لَهَا بِأَهْلِهَا وَبَابِكَ وَمَا حُجَّتْكَ عَلَى اَهْلِ الشَّامِ كَيْفِكَ عَلَى اَهْلِ الْبَصْرَةِ لِأَنَّ اَهْلَ الْبَصْرَةِ اَطَاعُوا
 وَلَمْ يَطْعَمُوا لَهْلُ الشَّامِ فَا مَا تَسَرَّفَكَ فِي الْاِسْلَامِ مَقْرَابِكَ مِنَ النَّبِيِّ وَمَوْضِعِكَ مِنْ فِرْعَوْنَ فَلَسْنَا اَذَقْنَا
 در جمل مسکوبه قسم بجان خودم اگر مسلمانان بیعت و طاعت ترا کردند نخواهد بود و این تو سخن عثمان آلوده بود تو سرمانند بگو و عثمان بود
 لکن تو مهاجرین را بقص عثمان برنجی و انصار را از نصرت او باز داشتی مردم طاریتادان پذیرای فرمان تو شدند و کردند آنچه کردند اکنون
 اهل شام از پارتی نشینند و دست از مخالفت تو باز دارند الا آنکه کشنده کان شما نزدشان بسیار باخون عثمان بگشند امر خلافت را بشو
 باز دهنی مسلمانان که از تو عهد بخلافت سلام دهند قسم بجان خودم که حجج تو بر من چنان نیست که هر طلحه و زبیر را چندان با تو بیعت
 کرده چه از تخت روز با تو بر این عقیدت خودم و همچنان محبت تو بر اهل شام چنان نیست که در اهل
 بصره را چنان بصره ترا اطاعت کردند و اهل شام سر از بیعت تو بر نداشتند لکن شرافت ترا در اسلام و در اوست ترا بار رسول خدا و سخا
 ترا در میان قریش انکار نمیکند و السلام چون کتب را بدینگونه می آورد و ستار کعب بن جعبل را از پایان کتب بخار کرد

أَرَى الشَّامَ تَكْرَهُ مَلِكَ الْعِرَاقِ	وَأَهْلَ الْعِرَاقِ لَهَا كَارِهُونَا
وَكُلُّ لِسَاحِبِهِ مُبْغَضٌ	بِرَى كُلِّ مَا كَانَ مِنْ ذَلِكَ دُنَا
إِذَا مَا رَمُونَا رَمِينَا هُمُ	وَدَنَا هُمُ مِثْلَ مَا نَفْرَصُونَا
وَقَالُوا عَلَيَّ إِمَامٌ لَنَا	فَلَمَّا رَخِينَا ابْنِ هِنْدٍ رَضِينَا
وَقُلْنَا تَرَى أَنْ نَدِينُوا لَنَا	فَقَالُوا لَنَا لَا نَرَى أَنْ نَدِينَا
وَمِنْ دُونِ ذَلِكَ خَرَطَ الْفَنَاءُ	وَضَرَبَ وَطْفِئَ بَعْرُ الْعَبُونَا
وَكُلُّ بَشَرٍ بِمَا عِنْدَهُ	بِرَى عَثَمَ مَا فِي بَدْنِهِ سَمِينَا
وَمَا فِي عَيْلِي لِسُنْعِينِي	مَقَالٌ يَوَاضِعِيهِ الْمُخْدِينَا
وَأَيُّارِهِ الْهَوْمَ أَهْلَ الدُّنُو	وَدَفَعُ الْفِصَاحِينَ عَنِ الْفَاتِينَا
إِذَا سَبَلَتْ عَنْهُ حَذَّ شِبْهَةٍ	وَعَمَى الْجَوَابَ عَنِ الشَّائِينَا
فَلَيْسَ بِرَاضٍ وَلَا سَاطِئُ	وَلَا فِي الثَّمَاةِ وَلَا الْأَهْمِينَا
وَلَا هَوَسَاءُ وَلَا سَرَّةُ	وَلَا بُدَّةٌ مِنْ بَعْضِ ذَا أَنْ يَكُونَا

حسب
 حریر از تمام
 جفاح استرود

حریر بن عبدالمطلب جواب نامه علی از معاویه گرفت و راه کوفه پیش داشت چون بکوفه رسید و حاضر حضرت امیرالمؤمنین گشت نامه معاویه را بر سر
 اشترخنی برداشت و گفت ای امیرالمؤمنین کاش بجای حریر این رسالت مرا فرمودی زیرا که حریر مردی سست پی و وزیر است چهار ماه معاویه را
 اغلو طه و دور روز کار او را در بجا طرد و تسویف صنایع گذاشت چند نوحه اهل و اسباب شر و فساد کرد و شکر ساخت و مانند جنات گشت کاش
 هرگز این رسالت نکردی و این زبان در کار دین نیاوردی حریر مردی است که رسالت را در کوفه آورد و گفت ای مالک این چیست که میکوی سوگند ما حدی اگر
 بجای من رسول بودی در ساعت که بشام فرآمدی شمشیرت در کف زیند چه ترا محمد بن ابی بکر را و عمار با سر را و حکیم بن عبدالمطلب را و شیخ مرد را و غیر
 دیگر کنند و بتوانند در ساعت بخنده شما با قال عثمان دانند اشتر گفت ای حریر چندین کزانه شمشیر من با اوه مباحف که گوید کان کتیردیگوه
 سخن کند بر منی ویر بادی و ما را از قیدیم جنگ با روشنی ما معاویه کار خویش ساخت و شکر او در چشم آورد اکنون ما از ادبی نیست افسوس و ما

لایحه صرفه روسرا بر صرقة دولت متبوعه خود محتوم داشت روسیان از او متشکرند

اما در خصوص شاهزاده صدر اعظم میگوید (در حفظ منافع و فوائد دولت متبوعه و ملت محترمة خود حکموشیده هیچ وقت و هیچ زمان صرفه و صلاح دولت و ملت ایران را از دست نهدد و اقدامات مفیده عبدقائشان که ندادن امتیازات بتابع دول خارجه و کوتاه نمودن دست سارقین از خزانه دولتی و صرفه دولت و ملت و تزید استمداد و از دیاد نفوذ دولت در سیستان و سایر نقاط تا آخر . . .) پس چه قدر وزراء سابق ما در خطا بودند که گمان میکردند پلٹیک در آنستکه دول همجوار هرچه خواست میکنند بپذیرند و هر امتیاز طلبند فوراً بپذیرند . خلاصه فروختن حقوق دولت و ملت را عقل و تدبیر نام مینهادند و زیرکی و هشیاری مینداشتند و نمیدانستند که هرچه بدول عطا کنند طمع آنها در ملک زیاده میشود و بر نوقائلشان میافزاید ولی این شخص معظم چنان سلوک نموده و میباید که بدون آنکه ذرّه از حقوق دولت و ما - صرف نظر نماید دول همسایه و جرائد شان اروی تمجید میکنند . اگر وزراء سابق نیز چنین رفتار نموده بودند امروز حقوق حاکمیت ما در هرات و مسقط و بحرین و قسمت بزرگی از بلوچستان و آذربایجان و ارمنستان ثابت بود . حق کشتی رانی در بحر خزر داشتیم . دولت مقروض نبود . نفوذ اجانب در ملکمان جاری نبودی . کنجهای شوش بر ایگان بدست فرانسها نیفتاد و - و - و

چه قدر سراوار است ملت قدر چنین شععی را بشناسند و با خیالات عالیّه او شریک شده بیک اتفاق بومی در اصلاح امور ساعی شوند و لا اقل نفع و ضرر خود را بشناسند و بسختان شیادان و منفدان فریفته نگردند و نیز بر علماء اعلام که مالکین رقاب انانند لازم است که نظر بتکالیف شرعیّه و حفظ بیضه اسلام و حوزه مسلمان عامه را متنبه و متذکر سازند تا دشمنان دین و دولت را مجال فساد و اغلال حاصل نشود و امور بزودی مرتب و منظم گردد

مصر

از قراریکه خبرنگار اداره از مصر مینویسد دولت

سفیه ایران (جنابک . طحان) را که بسمت مترجم لولی در جنرال قونسولگری موظف بود از وظیفه مذکور معزول نموده و کالت سیبیه مصر هم از چگونگی امر بجایهای لازمه اطلاع رسمی داده است مترجم مشارالیه باریکتر نیز در زمان مأموریت مرحوم میرزا و ضاخان بنان الملک از جنرال قونسولگری اخراج شده بود . ولی اختلاف او بمر ملاحظه که بود دو باره او را مسلط بر رقاب ایرانیان نمودند . ولی جناب بقا السلطنه وکیل سیاسی دولت علیه بمضمون

(ترجم بر پلنگ تیز دندان)

(سنگاری بود برگوسفندان)

این حار را از راه ایرانیان برای همیشه برداشت

صورت فرمانده سپهرلمان

مأموریت جناب بقا السلطنه

(به آژان دیپلماتی و جنرال قونسولگری مصر)

چون برای محافظه حقوق اتباع این دولت علیه در مصر لازم بود که يك نفر از جاگران کافی کاردان را که بحکم عهده و یگانگی دولتین علیتین ایران و عثمانی که بملاحظه منہج قوم اسلامیت در حکم واحد هستند آگاه و پینا باشد مأمور آنجا فرمائیم و از آنجا که مراتب دقیق کاردانی و کفایت و مراسم کمال در سنگاری و صداقت جناب ثقات نصاب نصاب میرزا علی اسفرخان بقا السلطنه نایب سفارت سنگاری این دولت علیه در اسلامبول مکرراً در خاکبای مهر اعتلای شاهانه معروض اقتضاده و خاطر خطیر همایون را بحسن خدمتگذاری و دولت خواهی خود راضی و خشنود داشته است لهذا باستدعای جناب اجل امجد اکرم میرزا نصرالله خان مشیرالدوله وزیر امور خارجه مشارالیه را بسمت آژان دیپلماتی و قونسول ژنرالی مأمور مصر فرمودیم که در انجام اینخدمت و حفظ حقوق اتباع دولت علیه متبوعه خود لازمه مراقبت را بعمل آورد در عهده شناسند (شهر رمضان ۱۳۲۱)

مقاله در رد تحلیست و حقیقت حریت

(از شماره ۶)

تصود از نقل این جبهه در این مورد آنست که معلوم شود اسان بانذات دارای احتیاجات مادیّه و معنویّه است و نزاع و ستیز این نوع در سر احتیاجات

کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۱۳۵

وَلَعَنِي مَا كُنْتُ إِلَّا رَجُلًا مِّنَ الْمُهَاجِرِينَ أَوْرَدْتَنِي مَا أَسْرَدُوا وَأَصْدَدْتَنِي مَا اسْتَدَدُوا وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَجْمَعَهُمْ
 عَلَى ضَلَالَةٍ وَلَا يُصِرَّ قَوْمًا بِأَلْسِنَةٍ أُمَّمَةٍ قَبْلَ مَنِّي خَطْبَةُ الْأَمْرِ وَلَا تَنَلُكَ قَبِيحٌ عَلَى فِصَاحٍ وَأَمَّا
 قَوْلُكَ إِنَّ أَهْلَ الثَّامِ هُمُ الْحُكَّامُ عَلَى أَهْلِ الْجَزَائِرِ فَهَاتِ رَجُلًا مِّنْ قَوْمِ الثَّامِ يُقْبَلُ فِي الثَّوَرِ أَوْ يُجَلُّ لِمَجْلَا
 فَإِنَّ زَعَمْتَ ذَلِكَ كَذَبُكَ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ وَإِلَّا أَهْنَكَ بِي مِنْ قَوْمِ الْجَزَائِرِ وَأَمَّا قَوْلُكَ إِذْ قَعَلْنَا
 قَتْلَةَ عُثْمَانَ فَمَا أَنْتَ وَعُثْمَانُ إِثْمَانَتَ رَجُلٍ مِّنْ بَنِي أُمَيَّةَ وَبَنُو عُثْمَانَ أَوْلَىٰ بِذَلِكَ مِنْكَ فَإِنَّ زَعَمْتَ
 أَنَّكَ أَقْوَىٰ عَلَىٰ دِمِّ آبَائِهِمْ مِنْهُمْ فَأَدْخُلْ فِي طَاعَتِي ثُمَّ حَاصِمِ الْقَوْمَ إِلَىٰ خِيَلِكَ وَإِنَّا صُمْنَا
 عَلَىٰ الْحِجَّةِ وَأَمَّا تَمْبِيزُكَ بَيْنَ الثَّامِ وَالْبَصْرَةِ وَبَيْنَكَ وَبَيْنَ طَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ فَلَعَنِي مَا لَأْمَرُ
 فِيهَا مِنْكَ إِلَّا وَاحِدٌ لَا تَهَايِبُهُ عَامَةٌ لَا يَنْتَابُهَا النَّظَرُ وَلَا يَنْتَابُ فِيهَا الْجَبَارُ وَأَمَّا وُكُوفُكَ
 فِي بَيْتِ أَمِيرِ عُثْمَانَ فَأَنْتَ ذَلِكَ عَنْ حَقِّ الْعِبَانِ وَلَا يَسْتَبِينُ الْحَبِيرُ وَأَمَّا فَضْلِي فِي الْإِسْلَامِ
 وَقَرَابَتِي مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَشَرَفِي فِي قَوْمِي فَلَعَنِي إِيَّوَا مَنْطَعَتِكَ دَفْعَ ذَلِكَ لَدَعْنَتِهِ
 این کلمات را بفارسی چنانچه گویند میفرماید میگوید مردی من آمد که او را فکری صائبیت که بدین نماید و بدینست که ارشاد فرمودند
 ای معبود بکمان کردی که بدان بریرت که در خون عثمان با من جوارت کردی و دست تو از بیعت من فارغ شد و حال آنکه من نفرمودم و دست
 بر من آید و داشتیم تا قصاصی بر من واجب شد و اینکه گوئی مردم شام در حق من حق اموری در مردم مجاز زونی دارند بیا مردی از قریب
 که در شام مقام دارد چه وقت بکانت این شهری با فدیاشا میستند خلافت شدند و اینکه کشندگان عثمان طلب می کنی ترا با عثمان
 چه نسبت است تو مردی باشی از بنی امیه و فرزندان عثمان و طلب خون پدیده تو شایسته ترند و اگر خوشتن را در من امر از بنی عثمان
 قوی دانی نخت در حوزه طاعت من جای کن و انگاه جانین را بر من فرست تا در میان ایشان حکومت کنم و اینکه این شام را
 از مردم بصره و خوشتن را از طح و زیردیکرسان دانی و از غیر طاعت و بیعت من آزاد خوانی اندیشه جز از در خطانیت چه بیعت من
 عاهد است ضایق حاضر را در وجوب اطاعت بنی من نیست و اینکه فضیلت مراد اسلام و قرابت مراد رسول خدا و شرافت مراد ریش
 قریش تذکره کردی اگر توانی نیز کار میکنی با بجمه چون این نامه را پای آورد بروایت نصیر بن مزاحم نجاشی شاعر را بنفرد و اشعار که معنی
 در خاتم نامه درج کرده بود پاسخ گفت اما خوارزمی بن شعر را را بعد از آنکه بن ابی رافع کاتب علی علیه السلام نسبت کرده

استغاثه
عبدالعزیز بن
راغب

دَعْنِ بِأَمْعَادِي مَا لَنْ يَكُونَا
 أَنَا كَلَّيْلٌ بِأَهْلِ الْجَزَائِرِ
 عَلَى كُلِّ جَرْدَاءٍ خَفِيفَانِدُ
 عَلَيْهَا قَوَارِسٌ مَحْتَسِبُهُمْ
 بَرُونَ الطَّمَانَ خِلَالَ الْجَبَاجِ
 هُمْ هَزَمُوا الْجَمْعَ جَمْعَ الزُّبَيْرِ
 وَقَالُوا بَيْنَنَا عَلَى حَلْفَةٍ
 نَسِبُ النَّوَاصِي قَبْلَ النَّسَبِ
 فَإِنْ تَكَرَّهُوا الْمَلَكَ مُلْكُ لِيْرَا
 فَذَحَقُوا اللَّهُ مَا تَحَدُّوْنَا
 وَأَهْلُ الْعِرَاقِ مَا تَصْنَعُونَا
 وَأَشَعْتَ قَدِيدَ بَسْرَةَ بُونَا
 كَأَسَدِ الْعَرَبِينَ حَمِينَ الْعَرَبِيْنَا
 وَضَرَبَ الْقَوَارِيسَ فِي النَّفْعِ دِينَا
 وَطَلْحَةَ وَالْمُعْتَرَاتِ الْكَيْبِنَا
 لِنَهْدِي إِلَى الثَّامِ حُرْبًا دُونَا
 وَنَلْفِي أَمْوَالًا مِنْهَا الْجَنْبِنَا
 فَذَرَيْهِ الْقَوْمَ مَا تَكْرَهُونَا

جلد سیم زکات بوم ناسخ التواریخ و در قایع اقالیم سبعه

فَقَالُ لِلضَّيْلِ مِنْ وَائِلٍ
جَعَلْتُمْ عَلِيًّا وَأَشْيَاءَهُ
إِلَىٰ أَوَّلِ النَّاسِ بَعْدَ الرَّسُولِ
وَصَيَّرَ الرَّسُولَ وَمَنْ وَثَلَهُ
وَ مَنْ جَعَلَ الْفَتَىٰ بِوَمَا سَمِينَا
فَقَالُ بْنُ هِنْدٍ أَلَا لَسْتُمْ نَا
وَصَيَّرَ الرَّسُولَ مِنَ الْعَالَمِينَ
إِذَا كَانَ يَوْمٌ يُثِيبُ الْقُرُونَا

ریت
اصبع بن ماز
سام

باجه سیرالمؤتسین آن کنو بر اعلی کرد و خاتم بر بغداد بدست سبع بن بنامه تمیزی از اموی بود اگر چه رسالت اصغیر از اعلی خاصه علامه کیده کرده اند من بیده ابدون بشری که خازمی که از اعلی ملت و جماعت است در کتاب سابق ما کرده خواهیم نکاشت اصبع میگوید چون بر رسد و بر معویه درآمد و در آن گریتم که بطنی خمر بسته در دو بالش خضرانجیه کرده هر دو بن العاص و حوشب فی ظلم و ذوالکلاع در جانب او ای و حای کرده و از سوی چپ برادرش عبده ابن عامر بن کزب و دیگر ولید بن عقبه و عبد الرحمن بن خالد ولید و خسر حسین بن السمط نشسته و از بر روی ابوهریره و ابوالقصد و نعمان بشیر و ابونا بهایی جلوس نموده پس پیش شدم و نامه علی علیه السلام را بدو دادم که کتور بکشد و قرائت کرد و سر برداشت و گفت علی ابوطالب کشندگان عثمان را بسوزنی من نمیفرستد گفتم اموی بود در طلب خون عثمان نیستی این خونخواهی دست پادشاهی ساخته اگر تو خواستی عثمان را نصرت کردی چرا کایگی او را در حصار گرفتند و در زندان کردند و از تو استدادی می کرد نصرت کردی سوید زین کما غضبناک شد من خواستم با ختم او را بر یادت کنم پس علی ابوهریره کردم و گفتم ای صاحب مول خدای ترا بدان ندی سو کند یکدم که عالم برینیت شهود است و بجز مصطفی که بیست مرا آگاه کن که در غدیر خم حاضر بودی گفت حاضر بودم گفتم کونتی رسول خدای در حق علی چه فرمودی گفت شنیدم که فرمود من کنت مولاه فقیل مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من حذبه گفتم ای ابوهریره پس چگونه دوست میداری دشمن او را و دشمن میداری دوست او را ابوهریره آبی سرد بر سرش ریختند و اما الیه رجوع آنش خشم در کانون خاطر معویه بران زدن گرفت و گفت ای اصبع دم در بند تو کمان میکنی که مردم شام را میتوانی بدین ترات از طلب خون عثمان که در هر رسول خدای طلوم قتل گشت باز نشانی همانا علی ابوطالب دم را بر آن بخت او را بکش شد خون عثمان هر که در آن خواهد شد بی وقت معویه بن حبیج الکندی ذوالکلاع و حوشب جماعتی آغاز سخن کردند و گفتند اموی ما تو را در طلب خون عثمان نصرت کنیم تا گاهی که کین زما زده باشد دست از جنک با نذاریم اصبع گوید من این سخنانم این اشعار را انشا کردم

مُعَاوِيَةُ لِيهِ مِنْ خَلْفِهِ
وَفَلَيْكَ مِنْ شَرِّ نَيْلِكَ الْفُلُوبُ
دَعَا بِنَ حُدَيْجٍ وَدَعَا حَوْشِبَا
وَذَا كَلْبٍ وَاقْبِيلِ الْعَافِيَةِ
عِبَادًا فُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً
فَلَيْتَ الْمَطْبَعَةَ كَالْمَاصِيَةِ

چندین غضب بر معویه ستولی گشت که در مجال گذشت این اشعار پایی برم گفت تو از بصر رسالت میبخاشدی یا برای شمشیر آمدی و کتاب علی علیه السلام را پانچ نکاشته اصغیر را داد چنانکه خفرتی شرح خواهد همیم نکاشت

خوب
نویسان

ذکر خوش نویسان که از صدر اسلام الی زمان ما از اجماع خط معروف بوده اند مردم سیمی بر این عقیده اند که بیرون نبوت و رسالت خاصه که مخصوص محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله است اما تا آنجا که در حدیث آمده است فضایل و محاسنی که در ایام امکان با دیده شده و فایده بسیار فضیلتی نیست بلکه فضایی که از قبل تا شاهد در حوالم آن خویش بین و کسرت است خبر تو فضایل انسان نیست لکن در اینجا با اقتضای وقت و حکم حکمتی که بسج آفریده بدان راه بنزد و سر از آن فرید کار زنده بدان وقت که عالم غضب اصحاب نشسته که کار کرد لا کای خاخر شیعیان مخلص از که درت شک ریبانی در ظاهر معجزه و کرامت نغمه و نغمه پیوسته

عبدین
ابو ذریع
عبد سیم

کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۱۴۹ با سلطنت کبری مظلوم بود و با غلبه نامه مغلوب نمود پس واجب میکند در شجاعت و مساحت و علم و زناوت و دیگر صفای جامعند نیز برآید
 پس در نگاشتن خطوط که شرح از حسن صنایع است همچنان در حسن ابداع آن چنان بود لکن چنان اشاد که امیرالمؤمنین علی علیه السلام
 در نگاشتن خط کوفی مقامی بدست کرد که دیگر کس را دست نرسید و از پس حسن بن علی و دیگر سید الساجدین زین العابدین و دیگر علی بن محمد
 الرضا علیهم السلام بحسن خط کوفی معروف بودند و گویند رضا علیه السلام کتابت قرآن فرمود و از بجای آن در مسجد مقدس رضی بعدگاه
 که نزدیک بروضه تبرک است بخیر و وقف فرمود و ازین اکنون سجد عبادت مسلمانان است با بیرون آمدن طاهریان و کس که در سلیم خط
 کوفی را خوش نوشت بعد از بن ابی ایمن کاتب امیرالمؤمنین بود که از خوش نویسان بشمار میرود کشف کرد که در روز کار باستان مد
 خط جانیان بر دوازده وجه بوده اول عربی دوم حمیری سیم یونانی چهارم فارسی پنجم سریانی ششم عبرانی هفتم رومی هشتم قطعی نهم
 دهم اندلسی یازدهم هندی و دوازدهم چینی و از پس آن جماعتی این خطوط را نیز استخراج کرده اند اول ثمودی دوم بصری سدی
 رومی مغلوب چهارم کوفی پنجم معقلی ششم کربی هفتم و صعبتر این خطوط معقلی بود که در آن تمامت سطح است و از سطح دور است
 و از شرق معقلی است که سواد و بیاض آن هر دو خوانده شود و از پس آن خط کوفی است که از شش بخش پنج بخش سطح است و یک بخش دور است
 که علی علیه السلام از همه کس بهتر نوشت و آنحضرت سرای الف و د و شاه رقم میفرمودند چنانکه بیاضی دقیق و لطیف از آن ظاهر میگشت این بود
 تا زمان علی بن مقله که درین خطوط شش کانه و سستی قوی داشت می خط از کوفی بگردانید و برانگیخته اقسام شش کانه در میان نگاشت
 محقق نام کرد و آن خط از شش بخش یک بخش نیم دور است چهار و نیم سطح و این با معقلی کوفی شباهتی دارد و قسم دوم خط رحمان
 که اصول آن با خط محقق قریب است و قسم ششم است و از این روی خط شش نامند که از شش بخش دو بخش که عبارت از شش
 دور است و دو شش سطح است قسم چهارم خط نوح است و از این روی نسخ گفته که در کتابت قرآن مجید و دیگر خطوط را نسخ کرد قسم
 پنجم توقع است که نصف سطح است و نصف و در این خط هشت مخصوص قضات گشت که در فرار سخن بکارند قسم ششم رفاع است که سبب
 بتوقع دارد الا آنکه با ریکه نویسد و این خطوط را چون نهم و فربن بکارید مذکور خوانند و چون لاغر نوشتند عبارات امید و وضع این اقسام
 شش کانه بن مقله است و از پس او علی بن پلال معروف بن ابی بوبالین خطی از زبان نوشت و بر زبانهای این خطوط بنفرد و در نسخ
 حال بن مقله و این بوابت دیگر خوش نویسان مستعین و شکسته را نشانند هر یک در جا خود در اسیم کاتب

جواب

جواب نامه علی علیه السلام که معویه بصحبت صبیح بن جبهه باز فرستاد
 چون معویه صبیح بن جبهه را رخصت مراجعت در جواب نامه علی علیه السلام را بنیکو نگاشت **أَمَا بَعْدَ قَاتِلِ اللَّهِ بَاغِيٍّ وَرَجِيٍّ**
أَلَمْ تَدْرُكْنَا طَالَمَا نَهَيْتُكَ بِرَأْسِهِمْ وَلَا نَقِيدُ سَابِقَةَ قَدِيمِكَ بِشَرِّ مَنِ حَدِيثِكَ فَإِنَّ الْأَعْمَالَ جَوَانِبُهَا
وَلَا تَلْحَدُنْ بِبِاطِلٍ فِي حَقِّ مَنْ لَاحِقَ لَكَ فِي حَقِّيهِ فَإِنَّكَ إِنْ تَفَعَّلَ ذَلِكَ لَا تَضِلَّ إِلَّا نَفْسَكَ وَلَا تَحْتَمِلْ
الْأَعْمَالَ وَتَعْرِفُ إِنْ مَاضَى لَكَ مِنَ السَّوَابِقِ الْحَسَنَةِ وَتَحْتَمِلُ أَنْ تَرُدَّكَ وَتَرُدَّكَ عَمَّا اجْتَرَأْتَ عَلَيْهِ
مِنْ سَفَلِ الدَّمَاوِ وَاجْلَاوِ أَهْلِ الْحَقِّ عَنِ الْحَلِّ وَالْحَرَامِ قَا قَرَأَ سُورَةَ الْغُلَاقِ وَتَعَوَّذَ بِاللَّهِ مِنْ بَطَالِ
شَيْءٍ مَا خَلَقَ وَمِنْ شَيْءٍ نَفِيكَ أَلَمْ يَسِدْ إِذْ أَحَدَ قَفَلَ اللَّهُ بِقَلْبِكَ وَأَخَذَ بِصَبْرِكَ وَجَلَّ تَوْفِيقُكَ قَاتِلِ اللَّهِ
 نوشت که یا علی جسد را فرو گذار که چو وقت ماسد بود مندیقتد و پیریزر خدای و رحمت سابق خویش را در اسلام بحدیث لایحی مان
 کن که درینکس بدایان امور معتبر است بی آنکه ترا حقی بر من باشد در حق من تباهی کن و اگر این سخن را گوش نداری در حق خویش تباهی
 کنی و اعمال خویش را تباهی کنی قسم بجان من که سواقی اعمال شایسته تو بر تو راست که ما زود روز از رخشن خون بچنان خون تو

وقت صرف حکم برای جواب ولی من عرض ملامت وطن و نصیحت شما متحمل اینقدر زحمت شدم امید است که رفیق خودمان و سایر عقلا را بعد از این زحمت نیندازید از خداوند برای شما توفیق هدایت ابدی خواهانم

در حالیکه از تمام خطیات مدت صدارت صدر معزول و از خیالات امروزی رفتاری او و خودش مطلع هستم هیچ نمیگویم همیشه از اهل الصاف سوال میکنم که روزنامه جبلالتین را مصادف تحریر آن لوراق حکم بدخول ایران دادند در جائیکه چند نفر از وزرای بزرگ من میدانم که سه سال بود در این کار سعی میکردند که یکی از آنها حضرت مستطاب اجل شیرالدوله بود چرا قائده نمی کرد آنوقت اگر دشمن معارف پادشاه بود چه نند که بمحض تبدیل صدارت پادشاه طریق معارف پروری گرفت پس بدون هیچ تردید میگویم که سلاطین مستقل باصلاح خودشان یکی از نوکرهای صادق خودشان را معض نفع عامه صاحب اختیار کل قرار میدهند که هر چه او بگوید قبول میکنند چون صدر قدیم ایران افعال حسنه نداشت و خائن خائف بود دخول يك روزنامه آزاد از برای او خیلی مضرت داشت مگر چه خود کسی ما که در منبع دخول روزنامه قانون از او بظهور رسید - و حضرت اشرف والا عین الدوله چون خود منسوب بسرپر سلطنت و خانواده دولت است بلکه بواسطه قرابت بمنزله نفس پادشاهست و خیال هیچ گونه خیانت در ضمیر اقدسش نیست حکم بدخول کرد و من امیدوارم که تنها آزاد برود نکرده باشند بلکه آزاد کرده باشند که بنویسد اهل قلم صحیح و سقیم آنچه را که میدانند و ایشان مثل وزرای اروپ سقیم را رد کرده صحیح را مسمول بدانند تا خشن از این و صادق از کاذب معلوم شود

و محل ارفع وزارت عظمی اگرچه از شکران مثل من ضعیفی ینبازست ولی صحبت در اول مقاله از شکر نعمت منم بود لقا این بنده یکی بوجه فردیت و دیگری بسمت مأموریت از طرف جمعی در مقدمه شکران خود را همین هم گونه افتخار و شرف میبخشیم همین قدر میگویم که پادشاه بداند و بستگان مأمور

و علم ایشان عمل کنند لازم ترست بارها گفتم و بار دیگر میگویم جبهه خرابی اداره حکومت ایران طلب قمع شخصی است و صرف نظر از نفع نوعی و قومی - هر چه ایمنانه مکرر شود (هوالسک ما کرره) يتضوع چرا فلان وزیر گان میبکند که باید شخص او پیش پادشاه موثوق و محترم باشد و رفیق خود را خان و تادرس قلم میدهد کذاک رفیق او هم بهین فکرست - این است که ناچاراً ما وزرای محترم نداریم همین طور لئ این صنف عالی گرفته و بدرجات نزول کنیم تا مردم بازاری و رعیت - قلب من خودم دو سه نفر نوکر داشته ام معض تجربه با هر کدام صحبت کرده ام و ذائق آن دیگری و فضائل خود را شرح داده است که در واقع نفس الامری با کسی فکر مسئله معلوم است که شرافت بدین قاعده در هیچ کدام موجود نیست مثلاً مدیر محترم ثریا تصور میکند که اگر روزنامه جبلالتین غیر مقدس شد و بد شد باوجودیکه مذهب و شوار او معلوم است بهامه مردم روزنامه ثریا آتقدر ترقی خواهد کرد که بلك هم خواهد رسید خیر اگر روزنامه جبلالتین غیر مقدس شد و متروک شد روزنامه شما (ثریا) بطریق اولی متروک و غیر مقدس خواهد ماند چون قصد از هتک حرمت اهل قلم ندارم از بعضی معلومات مخصوص خودم صرف نظر میکنم و خواهش میکنم مثل اینکه روزنامه های اروپ و مردمان آنها در حفظ نوع سعی هستند شما هم باشید و حرمت اهل قلم را بدارید من نخواستم مطالبی بنویسم که شما را پیش نوع اهل قلم باعث خجالت شوم ایندفعه مدافعه را با کمال ادب کردم و از شما التماس دوستانه میکنم که هنوز قوای ادبیات ما سخت و دواثر معارف ما وسیع نشد است فقدان ادب و معارف است که شخصیکه در رجه روزنامه هر بی بفارسی در جای جنگهای خوریزاه (مخاریات دموی) مینویسد در سلك اهل قلم داخل میشود - اگر بر جبلالتین نصیحت لازم بود بخا. و خودت قسم شایسته بود که ز ط ب ساید سلمه مثل مجیرالدوله و ذکاء الله و ادب بهالان شود پس یقین است که در اینجا مف. را. مبرعات این حرکات شما عاقلانه نیست میدانم مدیر جبلالتین هیچ راضی نبود که من

کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۱۰
س
نام
مردم

بجاست رسد چون این نامه مردم که در مدینه رسد مردم مدینه او را بیکونه پانچ کا شند اما بعد فلغیرنی لقد اخطانا موضع
البصیرة و نسا و لهما من مکان یبید و ما زاد الله من نیک فی هذا الامر یحاکم الا لشکا و ما انما الکون
و ما انما و الحلافة و اما انت با معونه قطیونی و اما انت با عمر و فظنون الا کفاعة انفسکما فلهن لکما
و لی و لا نصیر مردم مدینه ازین نامه معویه و عمرو بن العاص را مخاطب شده و کتب کردند که ای معویه و ای عمرو عاص این که خوشن را
در خطای بزرگ آنگذید و نصرت زود و زجانی طلب کردید که هرگز برانجام دست نیامید بوده چون بخون شونید و شکت شکستید
هرگز مردم مدینه شمار نصرت نخبند بگوید شمار با شوری و شورت چه نسبت است و در تحسین خلاف بر نسبت اما تو ای معویه از هر طرف
و تو ای عمرو بن العاص از مردم ظنونی که کمان خیزد تو زود و هرگز یافت نشود لاجرم دست باز دارید از آنکه هرگز در مدینه شمار انا صرو معین

بدست شود و لیکن از انصار این اشعار را در پایان کتب مرقوم داشت
معاوی بن اَبان الحق ابلج واضح
نصبت ابن عمات لنا الیوم حد
فهدا کهدا ان البلا حد و نغله
رمینم علینا بالذبی لا بصره
و ما ذنبه ان نال عثمان مشر
فاد الیه السیون بیبیه
قبایمه الشخان ثم محملا
فکان الذی قد کان یما فیضا
فما انما و التصرمنا و انما
و ما انما لله در آیتکما
و لیس میا و نصبت انت و لا عمره
کما نصبت الشخان اذ خرف الافر
سواء کفرانی بفریه التقر
وان عظمت فیہ المکذ و التکر
انوه من الاجباء یجمعهم مصر
علایبه ما کان فیها لهم یسر
الی العروه العظی و یاطها الند
رجیح قبا لله ما احدث الدهر
بجنا حروب ما یبوح لها الجمر
و ذکر کما الشوری و قد جرف

چون جواب کتب معویه از مردم که در مدینه بر خلاف آرزو رسید معویه با عمرو عاص گفت تا برودن رویت سقطه افتاد و بر قدم خطاشی
کردیم و کتب با اهل کعبه مدینه سودی نیامورد صواب است که خاصه با عبدسید بن عمر بن خطاب سعد بن ابی وقاص و محمد بن مسلم که از کلاب
رکاب علی اغزال بسته و نراویانز و نشسته جدا گانه کنیم تو از بود که با پیوسته شود عمرو بن العاص گفت ای معویه فرمان تراست هم اکنون
تیر توانی نوشت لکن من رخصت منکم زیرا که چنان دانم که هم بر اینموال ترا پانچ گویند معویه نصیحت عمرو را و قی نخواستند و بعد سعد بن عمر بن خطاب
بیکونه کتب کرد اما بعد فانه لویکن احد من قریش احب الی ان یجیح علیه الامة بعد قتل عثمان و نیک
ثم ذکرت حدک ایاه و طعتک علی انصاره و فتنهت لک و قد هون ذلک علی خلائک علی علی و جرت
الیک بعض ما کانت ینک فاجتار حک الله علی حی هذا الخلیفه الظلوم فایق لست اربدا لاماره علیک و لکن
اوبد مالک فان ایبت کانت شود یعنی بن المسلمین بگوید بعد از قتل عثمان بچکین قریش را مجبور از تو شدیم که مردان را و کرد
و بخلاف بر او سلام کنند لکن پسندیدیم که تو عثمان را زودستی و انصار او را مورد طعن و دق ساختی این بود که کشف افتاد که با علی بو طاب
ازد خلاف بیرون شدی این هنگام روی ل من سوی تو شد اکنون از یاری کن تا خون غلیظه ظلم را با ز جویم و دستت باش کن طلب
امارت خلافت خستیم و این منزلت و مکانست از برای تو خواهیم و اگر تو نیز پذیرد و سر بر تالی این امر را در میان مسلمانان بشوری باز هم

معویه
عبدسید

جلد سیم از کتاب بویم نامح التواریخ در وقایع اقالیم سبعة

ناین قرصه بام که رابد و در خانه نامه این شهر در رسم کرو
 الْأَفْلُ لِعَبْدِ اللَّهِ وَاخْتَصَّ مُحَمَّدًا وَفَارِسَةَ الْأُمَمُونَ سَعْدَ بْنَ مَالِكٍ
 ثَلَاثَةَ زُهَاطٍ مِنْ حِجَابِ مُحَمَّدٍ نَجْمٌ وَمَا وَجَى لِلرِّجَالِ الصَّعَالِكِ
 الْأَخْفِيقَانَا وَالْحَوَارِثُ جَمَّةٌ وَمَا النَّاسُ إِلَّا بَيْنَ نَاجٍ وَمَالِكِ
 أُجِلَ لَكُمْ قَتْلُ الْأُمَامِ بِذَنْبِهِ فَلَسْتُمْ لِأَهْلِ الْجُودِ وَأَوْلَ نَارِكِ
 وَلَا يَكُنْ ذَنْبًا آحَاطَ بِقَتْلِهِ فَهِيَ تَرْكِبُهُ وَأَقْبَهُ إِحْدَى الْهَالِكِ
 وَمَا وَقَفْتُمْ بَيْنَ حَيٍّ وَبَاطِلٍ تَوَقَّفْتُ بَيْنَ إِمَامٍ وَعَوَارِكِ
 وَمَا الْقَوْلُ إِلَّا نَصْرُهُ أَوْ فِئَالُهُ أَمَامَةٌ مُدْمِمْ بِذَلَّتْ غَيْرُ ذَلِكَ
 فَإِنْ نَصَرُوا نَا نَصْرُوا وَأَهْلُ حَرَمِهِ وَفِي خَدِّ لَنَا بِأَقْوَمِ جَبَّ الْحَوَارِكِ

چون نامه معویه بعبد الله بن عمر رسید بواسطه ورا بد نیکو نه رقم کرد اما بعد فان الراعی الذی اطعک فی هوالذی صبرک الی ما
 صبرک الیه ایبت ترک علیا فی المهاجرین والانصار وطلحة والزبیر وعائشة ام المؤمنین وانبک واما نعتک ایبت
 طعنت علی علی فلعمری ما انا کعبی فی ایمان والیخبره ومکانه من رسول الله وکتابه فی الشریکهین ولیکن حدیث
 امر له یکن من رسول الله صلی الله علیه و آله الی فی عهده فصرغ فی الی الوفوف وفلت ان
 کان هدی ففضل وکنه وان کان ضلاله فشر مجنون منه فاعزل عنا نفسك خلاصه معنی سپر است که ای معویه
 اندیشه بسنا صوابش پنجاه و ساحت و بسوی بزرگ و افتاده طمع در حق من فکنی و در اکثر کتب سکنی که علی در میان مجاهد و انصار دست باز دارم
 و طلحه و زبیر و عائشه را پیغمبری شمارم آنکه بنزدیک می آم و اطاعت تو میکنم تا و کلا و اینکه کمان کرده که من علی را مورد طعن و دق و دشمنی
 عظیم خطائی است قسم بجان خودم که من هرگز بر نماز علی نیستم نه در ایمان نه در محبت و نه در قربت و مکانست او با رسول خدائی نه در جهل
 و معانیت با مشرکین و معاندین دین لاجرم من بر رضای او نفسی بر نیارم و در مخالفت و چشم بر هم زخم اگر روزی چند ز تعظیم خدمت
 کناری کردم و از طاعت حضرتش تقاعدی و زیدم از بجز آن بود که در آن اوقات خطبی چند حدیث گشت که بچکاره در عهد رسول خدا
 معاینه کردم لاجرم در پی خبر حیرت افشادم و خودم بسر سخت فطرت قل این عقده کنم کناری کردم و کشم اگر این حوادث از فضل او بدست
 و اگر از در ضلالت و غوایت مسامت ما الایشی ز سدا زین پس مراناه مکن و بسوی خویش مخوان چون نامه پای آورد این ابلیغ غریبا

نامه معویه از
 عبد الله

بفرمود تا در پاسخ شعری معویه این اشعار را نشان داد و او اشعری قریش بود و بزناوت کفایت تمام داشت
 معاوی لا تخرج الذی کنت نایدا و حاول نصیرا غیر سعد بن مالک
 ولا تخرج عبدا لله وانزلک محمدا فقیما یبذل الیوم جبا حواریک
 و کنا علیا فی حجاب محمد و کان لنا یوجی له غیر ناریک
 نصیر رسول الله فی کل ووطن و فارسه الامون عند الماریک
 و قد حقت الانصار معه و محضه مهاجرة مثل اللبوی الشوائیک
 و طلحة ندعوا و الزبیر و امنا فقلنا لها فوالی لنا ما بدالک
 جدارا مور شیهت و لعلها موایع فی الاخطار ایحد الیهالک

کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

وَقَطَعَ بَيْنَنَا بَنَ هِنْدٍ سَفَاهَةً
عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ وَالشَّكَايَا
وَقَوْمٌ مِمَّا يَبُوءُونَ بِعُتُوكَ فَغَرَبَهُمْ
يَعْتَمِدُ الْعَوَالِي وَالشُّوفِيَاءُ وَأَوْلِيكَ

کتاب
سوره بعد
دعای

چون سعید کتاب عبدسید بن عمر را مطالعه کرد و دانست که افزون او در جلدت در بخرد و دل از برداشت و کتوبی بسوی سعد و قاصدین
گشت اما بعد فان احق الناس بنصر عثمان اهل الشوری من قریش الذین اثنوا حقه و اخذوا له علی غیره
و قد نصره طلحه و الزبیر و هاشم بنکاک فی الامر و نظیر انک فی الاسلام و حقت لذلک الام المؤمنین فلا تکرهت
ما رضوا ولا تؤذون ما قبلوا فانما تؤذون هاشوری ببن السلیهین یعنی سز و از ترا مردم قریش در نصرت عثمان
اهل شوری هستند که هم در آنوقت مکانت و منزلت و رابستاشد و او را از میان جمع بر گیرند و بخلافت سلام دادند تو ای سعد
از نصرت او دست باز گیر و در طلب سخن او خوشتر از اری مکن چنانکه طلحه و زبیر که در شوری شریک تو در اسلام نظیر تو بودند در نصرت
کردند و عایشه با ایشان موافقت کرد و ماد را خاطر نخواهد ایتم که امر خلافت را بسوری باز کرد و اینم و شما که از سخت این امر را بسوری
رضا دادید این هنگام نباید کرده شما دید و از موافقت من دست باز دارید و این شعر نیز رقم کرد

الَا بِاسْعُدٍ قَدْ أَظْهَرَ شَكَا
وَسَكَ الْمَرْءُ فِي الْأَحْدَاثِ دَاءُ
الْأَبِي الْأُمُورِ وَقَفَّتْ حَقًّا
بُرَى أَوْ بَاطِلًا فَلَهُ دَوَاءُ
وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ وَحَدَّ حَدًّا
بِحِلِّ بِيهِ مِنَ النَّاسِ الدَّمَاءُ
تَلُّكَ قَائِلٌ نَقَسًا وَزَانٍ
وَمُرْتَدٌّ مَضَى فِيهِ الْفِضَاءُ
فَإِنْ بَكَرِ الْأِمَامُ بَلَمٌ مِنْهَا
يُؤَاجِدُ قَلْبَسَ لَهُ وِلاءُ
وَإِلَّا قَالَتِي جِئْتُمْ حَرَامًا
وَقَائِلُهُ وَخَاذِلُهُ سَوَاءُ
وَمَذْحِكَةٌ لَا شَكَّ فِيهِ
كَمَا أَنَّ السَّمَاءَ هِيَ السَّمَاءُ
وَخَيْرُ الْقَوْلِ مَا أَوْجَزَتْ فِيهِ
وَفِي الْكَفَارِكِ الذَّاءُ الْعِبَاءُ
أَبَا عَمْرٍ وَذَعُونَكَ فِي رَجَالٍ
فَمَا إِذَا بَيَّتَ قَلْبَسَ بَيْتِي
فَيُؤِي قَوْلِي إِذَا جَمَعَتْ قُرَيْشُ
عَلَى سَعْدٍ مِنَ اللَّهِ الْعَفَاءُ

چون این نامه را بعد قاص او روزه از کمون خاطر سعید گوی یافت بدینگونه جواب کرد اما بعد فان عَصْر
لَوْ بَدَخَلَ فِي الشُّورَى الْأَمَنُ بِحِلِّ لَهْ الْخَلَاةِ مِنْ قُرَيْشٍ فَلَمْ يَكُنْ أَحَدٌ مِمَّا أَحَقَّ بِهِ مِنْ صَاحِبِيهِ إِلَّا بِأَجْمَاعِنَا
صَلَتِهِ غَيْرَ أَنْ عَلِيًّا فَذَكَرْنَا فِيهِ مَا فِيْنَا وَكُنَّا أَوْلَى وَكُنَّا أَوْلَى وَكُنَّا أَوْلَى وَكُنَّا أَوْلَى
فَلَوْ زَمَّ يَوْمَئِذٍ مَا كَانَ خَيْرًا لَنَا وَاللَّهُ يَنْفَعُ لِمَنْ يُشَاءُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مَا لَمْ يَكُنْ مِنْهُمْ مَنُوعٌ
چشمی را کرد که هر یک جدا گانه شایسته خلافت بودند و هیچیک در امر خلافت بر دیگری فضیلت نبود الا آنکه هر فضلی و شرفی که از ما بود
بود و در ما نبود و خلافت بر هیچیک از اهل شوری فرود نشدی که تصدیق تسلیم یا از اهل شوری اینها از اول این امر را پسندیدیم
که کار بسوری افتد و نه آخر که با عثمان تقریر یافت خوشدل شیم اما طلحه و زبیر که در خانه خویش قاصت کردند و آنچه پامی در میان نهاد
دست باز داشتند نیکوتر بود و خداوند پامر ز عایشه را از تعدیم حسین طغیان و این شعر را در خانه کتاب رقم کرد

جواب
کتاب سعید
سعد

جلد سیم از کتاب ویم ناسخ التواریخ و در وقایع اقالیم سیم

مُأْوِي دَاوُدَ الذَّالِقَ الْعِبَاءُ
 طَمَعَتِ الْيَوْمَ فِي مَبَانٍ وَهَيْدٍ
 عَلَيْكَ الْيَوْمَ مَا أَصْبَحْتَ فِيهِ
 قَالِ الدُّنْيَا يَأْتِيهَا مِحْيٌ
 وَكُلُّ سُورٍ مَا فِيهَا غُرُورٌ
 أَبَدَعُوْنِي أَبُو حَيْنٍ عَلِيٌّ
 وَفَلْتُ لَهُ اعْطِنِي سَبْعًا بَصِيرًا
 فَإِنَّ الشَّرَّ أَضْعَفُ مِنْ كَبِيرٍ
 انْطَمَعُ فِي الذَّنْبِ أَعْيَا عَلِيًّا
 لِيَوْمٍ مِنْهُ خَيْرٌ مِنْكَ حَبِيًّا
 فَأَمَّا أَمْرُ عُمَانَ فَدَعَا
 فَلَيْسَ لِيَا تَجْتَنِّي بِهِ دَوَاءٌ
 فَلَا تَطْمَعُ فَقَدْ ذَهَبَ الرَّجَاءُ
 فَمَا يَكْفِيكَ مِنْ مِثْلِ إِبْنِ
 وَلا حَتَّى لَهُ فِيهَا بَقَاءُ
 وَكُلُّ مَنْعٍ مَا فِيهَا هَبَاءُ
 فَلَمْ أَرِدْ عَلَى مَا بَشَاءُ
 تَمَرُّ بِهِ الْعِدَاوَةُ وَالْوِلَاةُ
 وَإِنَّ الظُّمْرَ تُثْقِلُهُ الذِّمَاءُ
 عَلَى مَا قَدْ طَمَعْتَ بِهِ الْعَفَاءُ
 وَمَبْنَأُ أَنْتَ لِلْحَرْبِ الْفِدَاءُ
 فَإِنَّ الرَّأْيَ أَذْهَبَ الْبَلَاءُ

در مورد کتب بکر را ذکر نمودند با محمد بن مسلم نوشت اما بعد یافتند که کتاب الهک وانا از جوامع منافعک و لکنی
 اوردند آن را ذکر کردیم الثمعه التي خرجت منها والک الذي صرت اليه انک فار من الانصار
 وعدة المهاجرين ادعيت على رسول الله صلى الله عليه واله امره لم تستطع الا ان تمضي على هذا
 فالك عن قتال اهل الصلوة فهلا فبنت اهل الصلوة عن قتال بعضهم بعضا وقد كان عليك ان تكون لهم
 مآكره لك رسول الله اولد قعثمان واهل الدار من اهل الصلوة فاما قومك فقد عصوا الله وعقد
 عثمان واهل سائلك وسائلكم عن الذي كان يوم القيمة ورجله يكره من ابن ناه بسوي توكره
 که بجانب من شتاب كبرى و مرقران پزیر باشی بلکه خوستم ترا فریاد دهم که پشت با منستی بزرگ کردی و خویش را در شکی عظیم فروختی
 تو امره و پیشوای انصار و بشتوان مهاجرین و رسول خدای حدیث میکنی که ترا از قتال با اهل قبله منع فرمود پس آنچه در رسول حسد
 از بعد تو پسندید تو نیز از بهر مسلمانان پسند و نداری چه شد که اهل قبله را از قتال بکند منع فرمودی که عثمان و آن مردم که در یوم دار با او بود
 در شمار اهل قبله نیستند که دست باز داشتی تا با ماست یا مال پاک و ما کشته و قوم تو در خدی حسیان کردند دشمنان و دشمنان خندان شدند
 همانا خداوند در قیامت از تو و از قوم تو باز پرس کند و بفرماید چون ابن ناه بمحمد بن مسلم آورد و ذکر و حدیث معویه را گوید بدین شما
 اورا پاسخ نداشت اما بعد خدا عزوجل هذا الامر من لیس فی بدی و من رسول الله صلى الله عليه واله مثل الذي
 فی بدی فقد اخبرني رسول الله صلى الله عليه واله عما هو كائن قبل ان يكون فلما كان كثر من سبني و جلست
 فی بيبي و افضت الرأي على الذين اذ لم يصح لي معروف امر به و لا منك افضاعته و لم هي ما طلبت الا
 الدنيا و لا اتبع الا الهوى فان منصرف عثمان مهينا فقد خذ لك حبا فما اخرجني الله من بيعة و لا صميت
 الى شك ان كنت ابعثت خلاف ما تجتني به و من قبلنا من المهاجرين
 و الانصار فتحق اوله بالاصواب منك خلاصه سخن بخاری حسین میگردد آنکه در روز
 شنید آنچه بن محمد با من در طریق اعتراف از تو امر واقع کرد و آنکه گفتند و نیست براه دیگر رفت چه رسول خدای مرا از پیشین را بخیله خبر داد

معهودت
سند

جواب
کتب معبود
مهر بن سید

کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۱۰۵

پس پیشتر خوش بشکستم و در گوشه بیت نشستم و آنگاه که واقعه عثمان با دیده شد و اینست که امر دینی من بکاری نیست و اصلاح چنین خطی بطریق خود
 بازوی من بیرونست لاجرم دست اینستین پروم کردم و بیاوردم و زخ تزوم لکن ای معویه سو کند بجان خودم که تو دنیا بی طبعی سلطنت
 همی جویی چند که عثمان زنده همی بود او را دیده خندان بگذاشتی و دست باز داشتی تا دستخوش سفت شدن کشت چهر در چنان وقت
 حضرت کردی و امروز که برده است نصبت او کنی و هسته باش کن خداوند نعمت خویش از من باز نگرفت و در هیچ شکی بپس منی نگیرد
 رای خبر این بود من و قوم من و دیگر مهاجر و انصار و تقدیم آن ز تو سزاوارتر بودیم و بر تو سبقت گرفتیم چون این کتابها - معویه
 کمون خاطر عبدالمدین عمرو سعد و قاصد محمد بن مسلمه کنوف و شاد عمرو بن العاص بن بان شاعت و در سنه بخود گفت ای معویه
 از سختی که تو پذیرفتی فایدهتی که ازین همه نکات بر من رس کردی این بود که اگر در تویی از شمیمت علی در خاطر ایشان بود سالی که نشسته
 مزید مهر و حفاظت شد و معویه از کرده پیمان کشت اینوقت اسود بن عرقه در میان جماعت پای غایت و گفت آن ای معویه اینست
 که در مجلس تو هر روز تذکره میشود کاسی مردم را بکاتبی بیهوده بخوابی زبانی شربسبیل برای تخریب ابالی تمام میخوانی و نیستی که بجز
 ضرورتی نیست این شعر قرانت کرد فاحذرو الیوم صنوکت الالذی الوردی اذ اجاء فی رجال الهیجاء معویه چون این کتاب
 بشنید آنش خشم در کانون خاطرش بان زون گرفت و گفت بان ای پسر عرقه آن شیر زرد کدام است که ما ابد و متبد و متبدل می گوی
 کعب کرا و سب ساسی او علی بن پنا لبس که برادر رسول خدا و پسر عم او و پسر و فرزند او و وصی او و وارث علم او
 و او اتحن است که در غرزه بد عقبه که قدر بود و ولید را که خال بود و نیبیه که عماد بود و خنق بن ابی عیاض که از او بود و شمشیر که در مدح
 و ستاوی معویه از توران غضب جذبات لبس زید و جسدین گرفت و بگفت و ادله بجز این دیوانه آنرا که با عوامان بد بد و او را فرود گرفت
 شربسبیل فریاد داشت که ای معویه فرمان کن تا او را دست باز آید که او مردی فاضل و فقیه بزرگ منزلت است در میان قبیله و سبب کذب
 و محلی سبب دارد اگر شفاعت مراد حق و اطاعت غنی هم کمون پست ترا از کردن فروزم و آن عهد و پیمان که با تو پای دروم کرد با هم
 معویه بجا زد و گفت ای شربسبیل که چند کنه او و نظیر است بخو استاری تو معهود شتم و بفرموده ما این حرفه را با او شمشیر و اوبلی توانی از شاک
 بیرون شافت و جمیل و تقی علی سابق کرده بشه که فریاد و حاضر حضرت امیرالمؤمنین علی کشت و قصه خویش بفرس رسانید اینوقت سعید بن
 قیس هدانی حاضر مجلس بود و پیرای غایت و گفت یا امیرالمؤمنین تبرجیل مردیت که در او کار را غوری و عمقی نباشد و کلمات دست دروغ
 میزنند و در رسم زود پذیر است معویه او را بفرغین و فرود صارد و بلاد عبود و اما لشکر او هم آورد اگر خست و داور اگر کوبی کم و از آنچه بر او
 جمل و غفلت رفت بیا کالما باشد که از نظیر فضالت و غرامت باز آید علی علیه السلام فرمود و با باشد پس سعید بن قیس بد و نوشت که این شربسبیل
 مردی بودی بصغای عقیدت محال نادت معروف از االی من و سنا دید آن بلد بشمار ریش و خست از من کوفه آمدی از کوفه شام بخوان داد
 و کاسی که مردم از عثمان بر سعیدند و او را در حصار که فقه بود حاضر مدینه بودی که دوست از دشمن شناسی قاتل را را حامی از دانی معویه پندت
 مردم دروغ زنگار با دنا ای ایشان دین را قسمی نباشد بفرغیت تا در نزد تو کواهی دادند که عثمان را علی بگشته است و تو سخن انبار اسوار
 استخفت همی آید که تو درین کار اندیش کردی که اگر عثمان را علی گشته بود مهاجرین انصار که رکان دین و ایمان شریعت اند چگونه با او محبت سکر
 و او را بخلافت سلام میدادند ای شربسبیل از خدای تیرم درین کار نظری کن و زیادت ازین درین عصیان پسا و سنجان جمعی دروغ زنگار
 فریفته کن و بطمع مال جا بدین خود را بتاه نخواه و با معویه بجهت همهستان مشور سخن مرا که همواره ترانام صحابین بودم بپندت از زبان
 و در آنچه نام بر دار داری و از رحمت خدا و نذر خود دار باشی چون شربسبیل نامتیس را مصلحه کرد و بنزد معویه آورد تا او نیز برانست فرمود
 معویه گفت ای شربسبیل تو را قید کننده و قیس سردار قوم بدانت و با باشد که ما و را پناخ نویسی پس شربسبیل بنویسند بواجب نوشت که قیس

کعب
اسود بن عرقه
معویه

سعید بن قیس
دانش

جلد سیم از کتاب دو نیم ناسخ التواریخ در وقایع اقامیم چه

۱۵۹

کردی که من از زمین بگویم و روزگاری در عراق بودم و از آنجا شام کوچ دادم سخن بصدق کردی لکن عراق خانه نیست و در شام چنان
 زیسته ام که عیبی عاری برین فرود آید و هر روزین نشینم چه کنم کار بر قانون عقل کردم و زور صلاح و سداد بکیوی نشدم اما در قتل عثمان اگر چه من
 حاضر مدینه نبودم لکن گروهی از مسلمانان که دین و دانت ایشان محکم و سخن ایشان استوار است ز نزد من گواهی دادند و سخن درست کردند
 که عثمان را علی شتر است و گواه را نتوان گفت که این سخن از کجا آوردی و چگونه مکتوف دشتی خاصه که این گواهان مردم صادق اللیخه نیند
 سخن ایشان را سر و گرفت از آنچه مهاجر و انصار استودی و ایشان را نیز کواهی ستایش کردی شکی و شبهتی نتوان آورد و جلالت قدرت
 ایستار نتوان انکار کرد الا اینکه ایشان با علی بیعت کردند و ما دست به جویه دادیم و واجب بکنند که هر کس متابعت کند آنکس را که با او بیعت کرده است بخوابد

بسم الله الرحمن الرحیم
 در بیان بیعت

آمدن عبید الله بن عمر بن الخطاب بن مسعود بن عمرو بن عبد مناف بن قصی بن كلاب بن مره بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهر بن مالک بن کنانه بن خزیمه بن مدینه بن عدنان

در
 بیان
 بیعت

شرح حال عبید الله بن عمر را و کشتن او و فرزندان او بهت خون پدر در کتاب عمر بن الخطاب بن مسعود و همچنان در کتاب عثمان بن عفان
 بنویدیم که امیر المؤمنین علیه السلام عثمان را بفرمود که عبید الله را بخون بریزان قصاص باید کرد و او را زنده نگذار عثمان گفت ای پدر کشتن
 امروز سپردا کنم و فرمان علی که بر قانون حکم خدا و رسول بود پذیرفت لکن عبید الله از علی چنانک بود و این وقت که مردم با او بیعت کردند
 زیادت گشت و دانست که علی خون بر فراز او نهد و نکند و لاجرم بجانب شام سفر کرد و معویه پیوست و در مخالفت علی با وی همدست شد
 معویه از رسیدن او سخت خوشدل گشت و او را نیکو بست و دو نواخت و نوازش فراوان فرمود و عمر و عاص را گفت چنانست که امر فرزند
 الخطاب بجز تو زنده گشت چون مردم شام سپرد او با ما پسنند عقیدت ایشان در حق زیادت شود و عمر و عاص گفت با معویه عبید الله از زهر
 خاوت بنزدیک تو نیامده بلکه از چشم شیر علی خوف خون بریزان بدینجا شامه از وی سودی نتوان برداشت معویه گفت او را بخون بچسب
 نیکو و مواعید پسندیده ستال سازم و بفرمایم تا بر نبرد و و علی باید کوید و قتل عثمان زیاد و بندگفت تو دانی پس معویه عبید الله را حاضر ساخت
 و کمال عطوفت و شفقت در وجه او مبنده داشت آنجا گفت ای برادر زاده محل مکانست تو در نزد ما از اندازه حساب شمار سپردن
 و این منت که بر من بخادی و بنزدیک من آمدی بان من زکد ایشان سپاس آن حاضر است آنچه فرمان کنی با مضار سالم و آنچه بخوایی دریغ
 ندارم و بی خواهم که تو نیز از آنجا حاجت من خواهی بکنی همانا شنیده باشی که از واقعه عثمان بر من چه سیر و در روزان و شبان من چگونه میگردد
 دادم که خون را بخونم و کشتن کان او را بخونم و در رحمت من بسک نشود ترا علی عظیم می اندازم و ازین زیادت نیز بخونم ساعتی بر فرموده و
 و از معایب علی سخن چند بر طراز و بنجای که عثمان را علی کشته است تا رغبت مردم شام در حق تو خواهی و زیادت شود عبید الله گفت با معویه علی چه
 توان گفت و او را کدام ناشایست آلوده میتوان دشت اگر از پدران او کوئی جای شتم و بنیاد همه ماشی نبند و اگر از او کوئی مادر او
 فاطمه بنت اسد بن ششم است چنانکه بزرگوار زنی دیده میشود و اگر از صفت شمیمت او کوئی مرد یا سه بهتر نیز آن کمال میکند و نخت علم دوم سخاو
 سد دیگر شجاعت است و مردمان در بدین همه سز شامه دارند و محاسن اخلاق و محاد آثار او با بسیاری شب سفیدی صبح بر همه جهانان
 سید من چه توانم گفت الا آنکه بر حسب زوی تو ساحت او را بخون عثمان آلاشی و هم عمر و عاص گفت بیرون این کلمه حاجتی نیست چون تو
 قتل عثمان را بر علی فرود آری کمان مردم شام در حق او یقین پیوند و کار را درون نمی دیگر باید آید سخن برین نهادند و عبید الله از مجلس برودن
 معویه روی عمر و عاص کرد و گفت عبید الله از چشم شیر علی بوطالب بجانب کربلا رفت اگر نه هرگز یاد ما کردی نام ما بنزدی هیچ گزستی خدیجه
 ستایش کرد و از محاسن و محاسن اخلاق و چند سیر و عمر و گفت با معویه بگو کند با خدای که علی صد چندان است که عبید الله گفت الا آنکه هر چه از
 و متو لایست شیطانی را از راه بگردانید و دولت ابد را که جز در ملازمت خدمت او بدست نتوان کرد دست باز داشتیم و خاریست دنیا را
 بر کفایت بهشت تقضیل نخواهیم از آنسوی این کلمات نیز کوشید و عبید الله گشت و همچنان بجهت شامه بر فرموده و او مردم حاضر شدند و عبید

کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

زبان نپند و اندر بگشود و مرد مرا فراوان بصیحت گفت چون سخن بعلی عثمان رسید لب فرو بست و از آنچه معویه خواستار بود هیچ نخت از غیر
 فرو آمد معویه سخت دلت نکشت و او را گفت ندانم از ابلغ سخن عاجز اندی با ما بر راه بر کرد خدایت رفتی چرا عثمان چیزی نختی قتل
 او را با علی حواله نفرمودی عیدم گفت هستی است که نپندیدم که بر فراز قبر سخن بگفتی و بر علی ابو طالب بدو رخ کوهی هم چوین
 روشن است که عثمان را علی بگفته است اگر من تقدیم این خدمت کردم و این دروغ بگفتم هم تو در خاطر خویش مرا و قتی گداشتی و پیچیز
 شرمی و در شمار دروغ زمان گرفی و مردمان نیز این بدانسته و ترا نیز در دنیا و عقبی موحیه یانی و خسرانی بود معویه سخت برنجید

و او را نامیوار گفت و روزی چند طلب نفرمود عیدم از در معذرت این شعر بدو فرستاد

مُعَاوِيَةُ لَوْ أَحْوَسَ بِمُحَطَبَةِ خَاطِبٍ	وَلَمْ أَلْكَ عَنَّا فِي لَوْ بِي بِنِ غَالِبٍ
وَلَكَيْتَنِي زَاوَلْتُ نَفْسًا أَبِيَّةً	عَلَى قَذْفِ سَيْحٍ بِالْعِرَاقِينَ غَائِبٍ
وَقَذَفِي عَلِيًّا بَيْنَ عَقْمَانَ جَهْرَةً	أَجْدَعُ بِاللِّثْمَانِ نُوفَ الْأَقَارِبِ
فَأَمَّا انْتِفَاحِي أَشْهَدُ الْيَوْمَ وَثَبَةً	فَلَسْتُ لَكُمْ فِيهَا بِنَ حَرِيْبٍ بِيصَاحِبِ
وَلَكَيْتَهُ فَذَقَرَبَ الْقَوْمَ جَهْمَدَهُ	وَدَبُوا حَوَالِي دَابِئِبِ الْعَارِبِ
فَمَا قَالَ أَحْسَنُ وَلَا قَدْ آسَأْتُمْ	وَأَطْرَقَ إِطْرَاقَ الشُّجَاعِ الْمَوَائِبِ
فَأَمَّا بِنِ عَقْمَانَ فَأَشْهَدُ أَنَّهُ	أَصْهَبُ بَرِيًّا لَا يَأْتِي تَوْبَ غَائِبِ
حَرَامٌ عَلَى مَنْ مَالَهُ نَنْفَ شَعِيرِهِ	فَكَفَّفَ وَقَدْ جَارَوْهُ ضَرْبَةَ لَا يَزِيْبِ
وَقَدْ كَانَ فِيهَا لِلزَّبْرِ عَجَابَةٌ	وَوَلَّحَهُ فِيهَا جَاهِدُ غَيْرَ لَا عَيْبِ
وَقَدْ أَظْهَرَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ تَوْبَةً	فَبَالَيْتَ بِشَعْرِي مَا هُمَا فِي الْعَوَائِبِ

چون این اشعار را معویه قرائت کرد شاره عیدم را حاضر ساخته نیک بخواست و گفت ای برادر زاده من از تو بدیدم خرمندم و زین آن کردی
 معویه با مردم خویش نشسته بود نگاه مردی را کردی که بر قبیله زوی در او آنچه چون زرد در آید برقع از چهره پوشید معویه را خطاب کرد که ای امیرالمؤمنین
 میثاسی گفت تو بحاج بن خرمه بن الصمیه باشی چهارده دار گفت من بسوی تو مانند عرب الهمین میسریم و خیزد مرگ عثمان میبیم و قتل او را ندانیم

آین
 حجاج بن خرمه
 ز معویه

وَبِنِ شَعْرًا	إِنِّي بِنِي عَمِكَ عَبْدُ الْمُطَلِّبِ	هَمْ قَتَلُوا سَيْحَكُمْ غَيْرَ الْكَذِبِ	قَرَأْتُ كَرْدُ
وَأَنْتَ أَوْلَى النَّاسِ بِالْوَيْبِ	وَأَغْضِبَ مُعَاوِيَةَ لِلْإِلَهِ وَحَقِيْبِ	وَأَجْمَعُ أَهْلَ الشَّامِ تُرِيدُ تَضْيَبِ	
وَبِنِ نَاسِئِهِ الْبَجْرِيِّ الْمَلْبَبِ			

وَأَمْرٌ بِاللَّيْنِ غَمَّةٌ

اتجاه گفت ای امیرالمؤمنین کاشی با زید بن اسد و طلب کشدگان عثمان بودیم با اتفاق فزین با حارث مرد را دید کردیم و کمان بردیم که در شام
 کشندگان عثمان است او را بگفتم و من ترا گفتم میبیم که بر علی ابو طالب خواهی گشت زیرا که این جماعت که ملازم خدمت تو اند اگر سخنی گویند
 بگویند معنی صیبه و اگر فریادی کنی بپرسند بگفت لکن آنان که با علی پست کردند بر چه نشان پرسند و از هر چه گویند معنی پرسند با حرم قلب
 که با تو باشد نیکوتر است از کیشی که با او است و دانسته باش که علی بیرون شام با عراق رخصتا نهد و هرگز شام را با تو نگذارد و اگر چنین بود
 با شام راضی باشی معویه ازین سخن بعضی عکین شد و با خود اندیشید که کاش عثمان را یاری کردم و این روز را ندیدم و این شعر قرائت کرد

اشعار
 معویه در پیش
 عثمان

وَفِيهِ نِكَاةٌ لِلْعَبْوِينَ طَوِيلٌ

جلد سیم از کتاب و نیم ماسخ التواریخ در وقایع اقلیم

وَفِيهِ اجْتِدَاعٌ لِلْأَنْوَارِ جَبِيلٌ	وَفِيهِ قِتَاءٌ شَامِلٌ وَخَرَابَةٌ
تَكَادُ لَهَا ضَمُّ الْجِبَالِ تَزُولُ	مُصَابٌ أَمِيرٌ الْوُضُوءِ وَهَذِي
أَصْنَبَتْ بِهَا الذَّنْبِ وَذَلِكَ جَبِيلٌ	فَقِيصَعْنَا مِنْ دَائِي مِثْلَ مَالِكِ
فَرَبَّانِ مِنْهَا قَائِلٌ وَتَحْدُولُ	تَدَاعَتْ عَلَيْهِ بِالْجِدْبَةِ غَضَبُهُ
وَذَا كَرُّ عَلَى مَا فِي التَّغْوِينِ دَلِيلٌ	دَعَاهُمْ فَصَوَّلَعْنَهُ عِنْدَ جَوَابِهِ
وَقَصِيرَى فِيهِ حَسْرَةٌ وَعَجُوبٌ	نَدِمْتُ عَلَى مَا كَانَتْ مِنْ بِيْعِي الْعَوَا
وَبَعْضٌ لَهَا فِي الدَّارِ صَبْرٌ جَبِيلٌ	سَأَفَا أَبَا عَمْرٍ وَيَكُلُّ مَشَقِّ
شَيْخَالٌ فَمَاذَا بَسَدَ ذَلِكَ آفُولُ	رُكَّتْ لِلْقَوْمِ الَّذِينَ هُمْ هُمْ
أَجْرِيهَا ذَبِيلٌ وَأَنْتَ فَهَيْلٌ	فَلَنْتُ مَعْتَمًا مَا حَبِيبٌ يَلْدَةٌ
وَبَشْتَانِ مِنَ الْقَوْمِ الْقَوَا وَجَبِيلٌ	فَلَا قَوْمَ حَتَّى كُنَّ الْجَبَلُ الْفَنَاءُ
وَذَلِكَ بِمَا أَسْدَى إِلَى خَلِيلٌ	وَأَطْمَهَتْ طَمَنَ الرَّحَى بِبَيْتِهَا
فَلَبَسَ إِلَيْهَا مَا حَبِيبٌ سَبِيلٌ	فَأَمَّا الَّتِي فِيهَا مَوْدَةٌ بَيْنَنَا
وَأَيْتٌ بِيَا مِنْ عَامِيهَا الْكَبِيرُ	سَأَلْتُهُمَا حَرًّا عَوَانًا مِلْحَةً

باجل حاج بن خزیمه بموده فخر و مبارات است که من اول کسم که معویه را با مبارات عثمان سلام داد و در امیر المؤمنین خطاب کرد بیعت کردن معویه از مردم شام بخلافت خود و خوشخواهی عثمان از علی رضی

چون بتدریج و تغاریق معویه مردم شام را با خویش متوجه ساخت و موافقت و متابعت ایشان را با خود مستورد است بفرموده اسناد در باذره بر زن مذکور و مردم مسجد جامع صلاز در صغیر و کبیر حاضر شدند و معویه بر فرج صمود داد و خذیر را ثنا گفت و رسول آورد و فرمود آنگاه گفت ای مردمان شما دستماید و کسوف است ای که من خلیفه عمر بن الخطابم و همچنان خلیفه عثمان بن عفان و در مظلوم بکشید و غایب که اشعه امروزی درم و منم و بر دست من است که خون او باز جویم چنانکه خداوند در کتاب کرم میفرماید و من قیل و قلا و ما فقد جعلنا لولیه سلطانا و اولی عثمان جز من کس نیست او را مبارات شام داده است و مغزول نفرموده است شما که امر بر طریق حق میروید پذیرای فرمان من میباشید و دست میدارم که بدینم خسته خاطر شما صیبت در خوشخواهی عثمان چندید و ما کجا نماند علی ابوطالب که امروز در زمین بچکس را مانند دشمن ندارم از جماعتی که خلیفه مظلوم را بکشید لشکری در هم آورده و متصدی امر خلافت گشته اکنون اینخبرش فتنه میکند و حق الباب عفیان میفرماید تصمیم غرم داده که بشام آید با ما رزم زند و شام را از باستاند و با عراق یکی کند من شام را چگونه توانم و پیش حمله علی محفوظ داشت الا که شما در طاعت من همدست و همدستان باشید پای صبر و سکون استوار دارید اگر شکری عراق در میدان حرب و ضرب نشو و نما یافته اند و سخت لیرود لا و زندگن صبر و سکون شما از ایشان افزونست خداوند جز بر نصیرت است ندید چنانکه میفرماید ایتا لله مع الضالین بن اینوقت کعب بن قمره اسلمی بر پای خواست و گفت ای مردم درین سجد که تراز چهار صد از اصحاب رسول خدای حاضر است و بیعت صحبت ایشان را از خویش دانستند ام لکن من نمیروزی در حضرت رسول خدای حاضر بودم و نماند و قتال لیکون فینه حاضره که ما اینخبرش فتنه خواهد شد اینوقت مردی برقع از روی در او شجه بر سینه داشت خد و بود هذا المقنع یومئذ علی الخد من پیش شدم و شاز او را که فرم و برقع از سرش کشیدم که گریستم که عثمانست و در حضرت رسول

کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

آوردم و عرض کردم این است آنکس که در آن روز برایت خواهد بود و فرود او است این وقت ابوالاعور است می برخاست و گفت یا یقین که در وقت بازوی تو نیست که با علی هم ترازو باشی و آنچه او در میدان کند تو در ایوان ثوابی کردی و با این همه ترا دست از ما برداریم و جناب علی جنبش دهم و در خدمت تو تمام کوشش بسزول داریم زیرا که تو ولی دم عثمانی و ما بنور رحمت عثمانیم و از انبساط بخشید و علی با او خصمی کرد و او را بدست عدا فراداد و لاجرم ما با تو کوچ جویم و او را با او حرب خواهیم کرد از پس او ذوالکلاع حمیری گفت ای معویه من بجزوایم سخن بر آنی که بم عثمان ترا از دست شام داد و نیکو بهای فراوان کرد با این همه چون وارد حصار کردی و در میدان دادند که سوی تو فرستاد و او استغاث سوی تو آورد و او را عانت نکردی و دست باز داشتی با مقتول گشت و بی خواستی تا عثمان کشته شود و این سلطنت چوین بدست گیری بر جهانیان حکمران باشی و مردمان آستان تراباب الحواج دانند اکنون کار بر ما در وقت عثمان کشته شد و تو در طلب مقصود میانی برستی نیز با تو چه دست آیدم اگر بچکس از عرب بیاری تو جنبش کنی من کینه با قوم خویش از یابی میم تا غایت جسد خویش بسزول م زنی او تو ذوالکلاع بیای خاست و گفت ای معویه مردمان همه دانند که ما اهل کوه داریم مرد کفار از روز که حرب بر پای شود و صف پیش صف آمد و مرد در مرد و در وقتوف اندک ساخته کارزار کاکایت و در خور کردیم است اکنون ای معویه ما چنان دانسته ایم که علی با خلافت خاص بالا ست و از پس تو خاص آنست که نو پسند واری و بولایت عهد اختیار فرمائی ناگاه از میان سید الحمیری برخاست و گفت سبحان الله این چه بوالهنگامی است که در شامی کرم آید در میان شما که حکمان بنام مسلمانانند کین حق پرست بود که رضای حق را بر خلاف بر کردند و سخن حق کوید و خدای از خویش نشنود و سازد آن ای مردم شام کرده اند که در محراب جبران که از فرزند و پیکر بشود و در خدمت بعضی میان بسند و دل بر سحر جبرت بخاند و در غزوات بین یدی رسول خدا از زبان دروغ نغمه و غیر محل و کانت انصار و مساوات ایشان را با مهاجران معلوم داشته اند و دانسته اند که تقدیم خدمت رسول خدای کردند و غم جان و مال بخوردند که آنچه امروز ما است ایشان را بودی شمار ابرو و نصیب فراوان فرمود و شمار بر گردن زد و ما سوار کردی و سراج میرانی مشاورت تمام پای بنزدی بدانند که آنچه من میگویم سخن میگویم و از کفین سخن حق آرم من بگویم و می و باکی از کس نمیدارم معویه چون این کلمات بشنید جهان در چشمش تاریک شد از دشمنی عوانا ترا با کاست تا با جرب شد و او را بگریخته و در سن کرد در افکنند و بروی کسان کسان هم بر دندار زد و در آویزند جماعتی از مجامع میان برخاستند و از در حضرت زبان بشفاعت کشودند معویه ایما بخوشتاری ایشان و از راه او پس سعاد شام طریق قرار پیش داشت و در کوفه حاضر حضرت امیرالمؤمنین شد و قصه خویش عرض رسانید و توان و نوازش دید با جمله چون معویه بعد از شفاعت مجلسیان معفو داشت مردم شام بجهله با او بیعت کردند که در کار با کاهی که میزند غلب خون عثمان دست ز بجزوای علی رضی الله عنه که جان در بدن دارند تا بر مبارزت و مناخرت کنند و معویه را خلیفه بحق دانند چون معویه را بر داخت روی مردم آورد و گفت ای جماعت اکنون مرا بگویند علی بوطالب است بر من فضل و فضیلتی است که طبعی خاص را باید بود من بر رسول خدای بودم و خواهر من در سری رسول خدای بود و همواره نایب عالم عمر بن الخطاب عثمان بن عفان بوده ام و در مملکت شام حکم ایست حکومت داشته ام پدر من ابو بقیان حرب است که از صنایع قریش شمار میرود و مادر من هند دختر عتب بن ربیع است اگر مردم مجاز و عوا با علی بیعت کردند و او را بخلافت سلام دادند مردم شام نیز با من بیعت کردند اکنون با ما نماند که یکیم الا آنچه شما صمت و مبارات بر سر خلافت و فیصل این امر بر زبان شمشیر نماند بود پس کاهی که حرب بر پای بست آنکس دست با بداعروس ملک هم آغوش شود و در خبر است که ما کین جیره افکندی از پس آنچه مردم با معویه بیعت کردند و در آمد و گفت یا امیرالمؤمنین حق سلطنت را نگذاستی و مردمان را در بوک گردانستی و سخن بدت خود را افکندی قبایل عرب کاهی دارند که ما را در کوه داریم مرد کفار و در انجام امری که پاکست بذل زحمتی بزرگ باک نماندیم دست است ما با تو بیعت کنیم بر آنچه دوست داریم و اگر نه دشمنانم و با معویه بیعت کرد و او از قبایل عرب اول کس است که با معویه بیعت کرد و بر تاقان بن

جکسیم از کتاب ویم نامخ النوارینج در وقایع اقالیم سبوع

عبد ساسکون چون بن قصه شبید این اشعار شاد کرد و اورا بستود

معاوی اُخْدَجْتَ اِخْلَاقَهُ بِالْأَبْنَى
شَرَطْتَ فَتَدْبِئُكَ الْبَوَالِكُ الْمَالِكُ
يَبْتَعُهُ فَصَلَّ لَيْسَ فِيهَا عَمِيرَةٌ
أَلَا كُلُّ مُلْكٍ ضَمَّةُ الشَّرْطِ هَا لَيْتُ
وَكَانَ كَيْبَتُ الْعَتَكُونِ مَدَّ بَدَا
فَأَصْبَحَ نَجْوَى عَلِيٍّ الْإِرَائِكُ
وَاصْطَحَّ لِابْرَجُوهُ رَاجِحٌ لَيْلُهُ
وَمَا خَبَرَ مُلْكٌ بِأَمْعَاوِيٍّ مَخْدَجٌ
وَلَا تَنَجَّى فِيهِ الرِّجَالُ الصَّعَالِكُ
إِذِ الشَّاءُ رَدَّتُهُ التَّكُونُ وَجَبْرٌ
تَجَرَّعَ فِيهِ الْعَبْطُ وَالْوَجْهَةُ حَالِكُ
وَهَذَا نَ وَالْحَيُّ الْيَخْفَاؤُ الْكَا

لیست
بو مسلم بن زید

ذکر رسالت ابو مسلم خولانی از جانب معاوی بنسبند علی علیه السلام و ارسال کاتب از جانبین

چون معاوی بنسبت مردم شام بر داشت و نوشین بدراریکه خلافت مستقیمت میکرد ابو مسلم خولانی با جماعتی از قرآن بفرستید آمدند و گفتند یا معاوی این چیست که تو در دین آورده و با چون علی رضی مردی از در مخالفت بیرون شده با اینکه نزد اباصطفی آن وقت و قرابت است که او راست و نه آن سبقت و هجرت که او راست تراست معاوی گفت من دانستم که قرابت و سبقت علی بدارم و هجرت و با من نیست اما معاوی را دانسته اید که عثمان از اسطوم بگشاده دانستم که گفت علی ابوطالب گشاده گان عثمان از زرد خویش نهاده و ایشانرا شفقت همی کند و روزی همی دید که ایشانرا بنزد ما کسلسازد ما بخون عثمان مقبول سازیم از آن پس این معادلات و مبارزات در میان ما تمامد قاریان کفشد نیکو کوشی اکنون معاوی علی مکتوب کن تا بگویم از ما بسوی او برده جوید یا از معاوی بصحبت ابو مسلم خولانی این کتاب بعدی علیه السلام فرستاد من معاوی بنسبت هر نماز آنکه فی نظرك الشری و فی قولك الحجری و فی شغیرك الصعداء اَبْنُكَ اللهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى مُحَمَّدًا بَعِيْلِهِ وَجَعَلَهُ الْأَمِيْنَ عَلَى وَحْيِهِ وَالرَّسُولَ إِلَى خَلْفِيهِ وَاجْتَبَاهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَمْوَانًا أَهْدَى اللَّهُ فِيهِمْ فَكَانُوا فِي مَنَازِلِهِمْ عِنْدَهُ عَلَى مَقَرٍ فَصَالِحِيهِمْ وَالْإِسْلَامُ فَكَانَ أَفْضَلُهُمْ فِي إِسْلَامِهِمْ وَأَتْخَمَهُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ الْخَلِيفَةَ مِنْ بَعْدِهِ وَخَلِيفَةَ خَلِيفَتِهِ وَالثَّالِثَ الْخَلِيفَةَ الطَّالِبُ عُمَانَ فَكَلَّمَهُمْ حَسَدًا وَعَلَى كَلِمِهِمْ بَسَبْتَ هَرْنَا ذَلِكَ فِي نَظْرِكَ الشَّرِي وَفِي قَوْلِكَ الْحَجْرِي وَفِي شَغِيرِكَ الصَّعْدَاءُ وَفِي إِبْطَالِكَ عَنِ الْخُلَفَاءِ نَفَادًا إِلَى كَلِمَتِهِمْ كَمَا بَعْدَ ذَلِكَ الْفَعْلُ الْمَشْهُورُ حَتَّى نَبَاهُ وَأَنْتَ كَارِهِ ثُمَّ لَمْ تَكُنْ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ بِأَعْظَمَ حَسَدًا مِنْكَ لِابْنِ عِمَانَ وَكَانَ أَحَقَّهُمْ أَنْ يُفْعَلَ ذَلِكَ بِهِ فِي قَرَابَتِهِ وَجَهْرِهِ فَقَطَعْتَ دِيْعَهُ وَفَجَّحْتَ حَمَائِنَهُ وَأَبْنَتَ النَّاسَ عَلَيْهِ وَبَطَلْتَ وَظَهَرْتَ حَتَّى مَتَرْتَبَ إِلَيْهِ الْبَابُ الْإِبِلِيَّ وَقَدَّزْتَ إِلَيْهِ الْحَبْلَ الْعَرَبِيَّ وَجَعَلْتَ عَلَيْهِ التَّلَاحُ فِي حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْعَمَلِ وَأَنْتَ تَتَمَعُّ فِي دَارِهِ الْهَائِمَةُ لِأَنْزِعِ الطَّنَّ وَالنَّمِيَّةَ عَنْ نَفْسِكَ فِيهِ بِقَوْلٍ وَلَا يَفْعَلُ فَا فِيمَ قَمَامًا صَالِحًا إِنْ لَوْفَتْ فِيهَا كَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَعْنًا وَأَجْدًا تَهْتِنَةُ النَّاسِ عَنْهُ مَا عَدَلَ يَكُ مِنْ قِبَلِنَا مِنَ النَّاسِ أَحَدٌ وَالْحَيُّ ذَلِكَ عِنْدَهُمْ مَا كَانُوا يَعْرِفُونَكَ بِهِ مِنَ الْجَانِبِ الْعُمَانِ وَالْبَغْيُ عَلَيْهِ وَآخِرَى أَنْتَ بِهَا عِنْدَ أَنْصَارِ عُمَانَ ظَهْرِيْنَ إِبْوَاءُكَ قَتَلَةَ عُمَانَ فَهَمَّ عَضْدُكَ وَأَنْصَارُكَ وَهَذَاكَ وَبَطَانَتُكَ وَقَدْ ذَكَرَ لِي أَنَّكَ تَنْصَلُ مِنْ دَمِهِ فَإِنْ كُنْتَ صَادِقًا فَامْكِنْنَا مِنْ قَتْلِهِ نَقْلُهُمْ بِهِ وَتَمْنُ أَنْسَرُغُ إِلَيْكَ وَالْإِقَامَةُ لَيْسَ لَكَ وَلَا لِأَصْحَابِكَ إِلَّا السَّبْفُ وَالذَّبْحُ لِإِلَهِ الْأَلَا مَوْ لَطَلِبِيْنَ مَثَلَةَ عُمَانَ فِي الْجِبَالِ وَالرَّمَالِ وَالْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّى يَهْتَلِمَهُمُ اللَّهُ أَوْ لِنَلْحَقَنَّ أَوْ لِحَابَابِ اللَّهِ وَالسَّلَامُ

مکتوب
معاوی بنسبت
علیه السلام

کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علیه السلام

۱۶۱

خلاصه سنی بخاری چنان است که بعد از صلوات بر محمد و آل محمد بر سر آمد و در روزی از مسلمانان را از حسین بپشتوان خواست
 و فضل این عوانان بگویند و پس عمر و دیگر عثمان بود که مظلوم مقتول گشت. نوای علی بر اینجمله حسد بر روی و از دروغی و طعنای بیرون شد
 و در حق ایشان بدگویی و قسوس خم روی و آه سرد بر آوردی و از بعد و متابعت ایشان سیرت افشای تا کاهی که ترا چون شتر سیرت بکشیدند
 و بیعت بستمند و ازین خلفا محمد و حسن و عثمان که پس عمر است افزون بود و حال آنکه از در خویشاوندی و دامادی و همسبزی
 سزاوار تر بود که افزون از بگویند و ستمدار و باشی و حمایت او کنی او را دست باز دشتی و قطع رحم کردی و محاسن او را بقیاج باز نمودی
 و مردم را بشورانیدی و اینکار را از پشت بروی همی کردی و فرزند فرود همی آوردی تا او را دست خویش تیغ و سنان ساختی و بر استغنا
 و استرحام و رحمت نکردی و خود را از نعمت قتل و سب قوی و فعلی بری سناشتی برستی سوگند یاد میکنم که اگر خواستی این طاعتها را بخوانی
 و حق داد و امر و زور زدما بخوانی و آلوده بودی تنبیه ام که از جن عثمان برانست میجوی اگر چنین است چرا کشندگان او را با یو معین
 و پشتوان خویش ساخته همکارا بسوی فرست تا با نفع در گذاریم و مقدم خدمت تو کنیم و اگر در میان من و نو و اصحاب تو جز شتر
 حکومت نخواهد کرد سوگند با خدا ای کشندگان عثمان را در کوه و درخت و بجز بر خواهم بست تا کاهی که ایشان عرض بلاک و دمار نیند
 اگر نه جان ما بر سر نیکار شود و اسلام چون معویه این نام را بیامی آورد و نوری دید و خاتم بر نهاد و با بوسلم خولانی را در او ناطق مسافت کرده بود
 آورد و حاضر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شد و نخستین نام معویه را بداد و بر پانی استاد و خدی را تا گفت نگاه آغاز سخن کرد و گفت تو
 امر و زور غرق خلافت نبای کردی چون جز ترا ساینده این مقام و این سینه نیند از من بشیرا که کار از در عدل و صفت نبی همانا عثمان را کشند
 و حال آنکه مظلوم بود و مسلم بود کشندگان او را بسوی فرست بر ما امیر و ما فذ زبان باش و آنجن که با تو از در مخالفت بیرون شود
 و زبان یاری کنیم و دشمنان ترا دفع و بیم امیرالمؤمنین فرمود ای بوسلم فردا بگاه حاضر شود خوب کتاب خویش را بخود و او را جمعیت
 کن با مسلم برفت با مدادان باز آمد مسجد جامع را گریست که گوش تا گوش طویف مردمان شاک استیلا یافته اند و نذر میدهند که همکار
 کشندگان عثمانیم پس بوسلم نیز یک امیرالمؤمنین آمد و جوابش را بگرفت و بعضی رسانید که جماعتی ایدیم که فرمان تو بر ایشان روان
 و بجان اینکه ایشان بسوی معویه کسب خواهی و پشت سلاح جنگ بر خور است کرده بودند و همی گفتند با همکاران قاتلان عثمانیم علیه السلام
 فرمود من بر گزاراده کرده ام که یک چشم زوایشان را دفع دهم نه بدست تو و نه بدست دیگری و کتب معویه را بدینگونه پانسخ داد و با بوسلم سپرد
 بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله علی امیر المؤمنین الی معویه بن ابی سفیان اما بعد فقلت انا خولان قدیم
 علی بکتاب منک تذکر فی محمد صلی الله علیه و آله و ما انتم الله علیه به من العدی و الوجی و الحمد لله الذی
 صدق الوعد و ابداه بالنصره و مکن له فی البلاد و اظلمه علی اهل العدی و اللسان من قومه و الذین ووا
 علیه و شفقوا له و اظلمه و آله الکذیب و بارزوه بالعدا و وظلموا علی الخوارج و علی الخوارج اصحابه و آلها
 علیه العرب و جماعه هم علی حربیه و جمعه وافی امیره کل الجهد و قلبوا له الامور حتی ظلموا امر الله
 و هم کارهون و کان اشد الناس علیه فایبنا ستره و الادی فی فالادی من قومیه ارا من
 عصمه الله منهم فابن هند فلفد خبالنا الدهر منک حجابا و لمذ قد منک فالتحنت اذ ظلمت
 تخیرنا عن بلاد الله تعالی فی نبيه محمد صلی الله علیه و آله و فینا فکنت فی ذلک کجالب التجر الی قهر
 او کذا یعنی متدی و الی التضال و ذکر ان الله اجبت له من المسلمین انخوانا اهداه الله فیکانوا فی
 منازلهم عند علی قد و فضائلهم فی الاسلام مکان افضلهم کما زعمت فی الاسلام و انفعهم فیهم و لرسوله

جواب
کتب معویه
از علی

بوسلم
فرمود

کتاب صفین از کتب امیر المؤمنین علی علیه السلام

۱۶۳

مِنْ أَمْرِ قَتْلِهِ عُمَانٌ فَأَبَى نَظَرْتُ فِي هَذَا الْأَمْرِ وَتَضَرَّبْتُ أَنْفَهُ وَعَبَيْتَهُ فَلَمْ أَرِدْ فَعَهْدَ إِلَيْكَ وَلَا إِلَى غَيْرِكَ
 وَلَعِبْرَتِي لَيْسَ لَمْ تَتَزَوَّجْ مِنْ غَيْرِكَ وَسَيُفَاوِكَ لِنَعْرِفَتِهِمْ عَنْ قَلْبِي طَلَبْتُكَ وَلَا تَكَلَّفُوا نَفْسِي أَنْ تَطْلُبَهُمْ فِي بَيْتِي
 وَلَا تَجْعَلُوا لِي جَبَلِي وَلَا سَهْلِي وَقَدْ كَانَ أَبُوكَ أَنَا فِي جَهَنَّمَ وَلِيَ النَّاسِ أَبَا بَكْرٍ فَقَالَ أَنْتَ أَحَبُّ
 بَعْدَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعْدَ الْأَمْرِ وَأَنَا ذَعْبُ لَكَ بِذَلِكَ عَلَى مَنْ خَالَفَ عَلَيْكَ ابْطِطَا بِكَ
 أَبَا بَيْتِكَ فَلَمْ أَفْعَلْ وَأَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ أَبَاكَ قَدْ كَانَ قَالَ ذَلِكَ وَإِدَادُهُ حَتَّى كُنْتُ أَنَا الَّذِي بِيَأْتِي
 لِيُقْرَبَ عَهْدِي النَّاسِ بِالْكَفْرِ بِمَخَافَةِ الْفِرْقَةِ بَيْنَ أَهْلِ الْإِسْلَامِ فَأَبُوكَ كَانَ اعْتَرَفَ بِحَقِّكَ مِنْكَ فَإِنْ
 تَعْرِفَ مِنْ حَقِّ مَا كَانَ يَعْرِفُ أَبُوكَ تَصِيبَ ذَلِكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَسَبِّحْهُ اللَّهُ عَنكَ وَالسَّلَامُ
 وَجمله میفرماید در کتابی که بدست بوسم خوانی انعامی داشتی یا در رسول خدا کردی و نعمت های خداوند را بر او بر شوی منست خدای که به
 خویش با رسول خود است آورد و در بر دشمنان طغرد او اگر چند قوم را بر او حمل کرده اند که کذب نمودند و بر اضراب او و اجابت کجند
 و عبرت بر محاربت او کرد و آوردند و خوارند او را نصرت کردند و او را دشمنان و آنکه که قرابت افزون داشتند و است افزون کرده اند که از آنکه
 صحیفه داشت نامی پس سبب کفشی بگویم که در بعضی از آنکه می فرستی از سخنان خداوند در مغیره آن غمزه بر آن باز که کس صراحت
 بچهره و یاد کردی که خداوند رسول خویش را از مسلمانان عوان و انصار آورد و بهتر و نیکو تر ایشان ابو بکر صدیق از پس او عمر که فاروق
 سوگند بجان خودم که اگر برستی این سخن کردی ترا سودی نیست اگر دروغ گفتی تو را زانی نباشد ترا صدیق و نسبت است چه صدق
 آنکه است که در حق سخن بصدق کن و فعال با بنجاره دشمن با باطل شمارد و نیز ترا با فاروق چه نسبت است چه فاف و حق آنکه است
 ما و دشمنان ما فرق اند که داشت و دیگر یاد کردی که از پس ابو بکر و عمر فاضلترین مردم عثمان است که عثمان یکمندی بود خدایش خیزی
 و اگر زشت گشتن بگویم بودیم با کشتن بخداوند است اگر بخوبی او را بر ما میزد همانا اگر خداوند در ما با اندازه فضل بهره و نصیب دید کند
 با خدای که بهره ما از تمامست مردم ما فروست چه گاهی که محمد مرد ما بوحسرت خداوند دعوت فرمود اول کس ما اهل بیت بودیم که او را تصدق
 کردیم و سالها به میرفت که در مابین عرب بیرون ما کسی خدای را عبادت کرده و قوم ما چند که توانستند در حق ما ستم کردند و خوردند و آشامیدند
 از ما بار گرفتند و تحریف و تمویل میدزدند و در شعاب حبال شامه جای دادند و موضع نهادند و مکتوب کردند که ما با شما نماند و نیاست
 و کلام نه بنده در بیع و شری بکنند و ما را این گذارند الا آنکه رسول خدای را ایشان سپاریم تا خدای بکنند و بقتل رسانند ما جز در موسم حج
 بیچگاه ایمین ترسیم تا گاهی که خداوند ما را موقوف داشت و حفظ فرمود و منورین ما و طلب جز او ثوابت کافرا از در غیرت و محبت با
 شمشه پای کشید و در خدمت پیغمبر با ایستادیم و او را یاری دادیم و آنکس از خویش که از ان پس ایمان آورد همانند ما نموند و چه بعضی ستم
 حلفا و جماعتی صاحب قبایل بودند و از قتل امین میسر میشد و قبایل اعدای ابو ذر پس رسول خدای بر حسب فرمان هجرت فرمود و قبایل
 مشکین فرمان یافت اهل بیت او را صاحب پیشی گرفتند چنانکه عبید و غزوه بدر و حمزه و غزوه احد و جعفر و زید در جنگ کوه تهمید شده
 و بیچاکس و طاعت خداوند و اطاعت رسول ببرد و در صریب ضربت با جماعت که بر شرمند و آنکس که اگر بخوبی هم نریزیم یا دکنم هم بر شرمند
 بود و ازین سخن خوشترن ایچی قصد کند و میفرماید با همگان در طلب شهادت حاضر جاهد شدیم و قتال دادیم ایشان را زمان بر شد و در شمشه
 و مرور باقی بود زمان تا ما خیر خدا و وسیله که حسد و بغی ما با خلفا یاد کردی و توانی و ترا نمی برادر رعیت و طاعت ایشان باز نمودی بر کفر
 با بغی نسبت نمودن کرد اما اگر است من از خلافت ایشان جامی سخن نیست چه بعد از رسول خدا قریش و انصار در امر خلافت احتجاج کردند
 قریش قرابت رسول خدای را محبت کردند و غالب شدند که قرابت و قرابت رسول خدای بران خلافت است پس بدست که من با حق بودم و با

جلد سیم کتاب دوم تاریخ التواریخ و وقایع قالیتم

حق من کرد خواه اصحاب من مراد است باز دستهای من با خود افتاد و خود این ستم انصاف کردند یعنی آنم که حق را بر دزدان ترک آن
 کفتم و آنچه در حق عثمان کشتی که من قطع رحم کردم و مردم را بروی بشورایندم تو خود دانی که عثمان چه کرد و مردم با او چه کردند و دستهای کن
 دامن در خوردیم و از وی عزل و عزلت کردیم و اینکه از من کشندگان عثمان را طلب کردی من در بخاری یک نظر کرده ام و پشت ورد
 از انیکو دیده ام البتة نزاره بسوی تو و نه بسوی جز تو کس نخواهم داشت سوگند با خدای اگر ازین ضلالت و شقاوت باز نشوی زود باشد
 که ایسان را طلب کنند و واجب نمند که تو بیخ بری و در بر و بجز و کوه و دشت ایشان را بجونی همانا پدر تو ابوسفیان کاهنی ابوبکر صدیق است
 خلافت شد نیز دیگر من آمد و گفت این سلطنت حق است دست بجای ما با تو سبقت گنم و با مخالفین تو حرب آغازم و من نیز بر تو مبر
 که مردم با عهد جاغت و کفر زدیم بودیم کردیم که مبادا مردم پراکنده شوند و دین از دست برود و در تو بجز من مانا تو بود و اگر تو را
 باز آری و حق من بدانی چنانکه پدر تو دانت طریق صلاح و سداد با بی و اگر نه زود باشد که خدا دندم را از تو مستغنی دارد و اسلام چون ابوم
 خولانی جواب کتب معویه را از علی علیه السلام گرفت باز شام شد معویه آن کتوب را ترانت کرد و عمر و عامر را نیز نمود و عمر و کمریت که علی علیه السلام
 در جواب معویه آنجا که ابوبکر را بر قامت مسلمانان تقضیل نماید که تصریح بر تقبیح ابوبکر و تشیع اعمال او باشد فرم کرده الا انک کما شئت
 حق ما خود دیشد و من تقویض کردم با معویه گفت بر قانون کتاب اول علی علیه السلام را کتوبت برست همچنان فصلی در فضل ابوبکر و عمر و عثمان
 رقم کن چون علی ایشان را غاصب حق خویش اندوزد و زود در رسول عاصمی بزه کار میخواند معیوب باشد که در فضیلت معیبت ایشان ظلم و طغیان
 انسان خیری رقم کند آنجا که کتوبت را بر فرساند و سب و محبت کنیم و مردم شام و سواد قبایل عرضند داریم و تمامت عبرت را بر تو داریم
 و بگردن از زو سوار شویم معویه را کلمات و پسند افتاد و میخواست تا صحبت ابورد و چیری بخارد هم ازین اندیشه باز شست و این کتوبت
 بدست ابوامامه بایلی که در شمار اصحاب رسول خدست انفاذ داشت من عبد الله معویه بن ابی سفیان الی علی بن ابیطالب
 اما بعد فان الله تعالى جده اصطفى محمدا صلى الله عليه واله ليس اليه واخصه بوجهه و ناديه شهرته
 فانك يد من العاهة و هدى به من الغواية ثم قبضه اليه و شهدا فذبلع التمرع و محق الشرك و اخذ
 نارا للافك فاحسن الله جزائه و ضاعف عليه ربه و الاله ثم ان الله سبحانه اخفق محمدا صلى الله عليه واله يا حنا
 اهدوه و وادروه و نصره و وكانوا كما قال الله سبحانه لهم اشداء على الكفار و حاء بينهم فكان افضلهم مرتبة و اعلاهم
 عند الله و السليلين ميرة الخليفة الاول الذي جمع الكلمة و لمة الدعوة و فائل اهل الردة ثم الخليفة الثاني الذي
 فتح الفوح و مصر الامصار و اقل و قاب للمركبين ثم الخليفة الثالث الظالم الذي نشر اليلة و طبق الافاق بالكلمة
 المحيية فلما استوفى الاسلام و ضرب بجله عدوت عليه و قبضته الغوايل و نصبت له الكائد و ضربت له بجان
 الامر و ظفروه و دستت عليه و اغرتت به و قدمت حيث استصرك من نصرتيه و سالك ان فلذ و كره قبل ان يوق
 فما اذركه و ما يوم المرلين منك يواحد لقد حدثت ابا بكر و الويت عليه و دستت انفاذ امره و قدمت في
 بينك عنه و استغويت عصاها من الناس حتى فاعروا عن بغيره ثم كرهت خلافة عمر و حدثت و استطلت
 مدنة و سررت بقتله و اظهرت النمانه مصابو حتى انك حاولت قتل و ليه لانه قتل فابل ابيه ثم لم تكن
 اشد حداثك لابن عمك عثمان لشرب مفاويه و طوبت عاينه و طعنك في نفسه ثم في ديه ثم في
 سيرة ثم في عقله و اغرتت به الشفاهة من اصحابك و شيعتك حتى قتلوه و محضرتك لا تدفع عنه
 ليلان و لا يد و ما من هؤلاء الا من بعت عليه و نكحت في بغيره حتى حلت اليه و قهرت اناف

تاريخ
مع معوية

کتاب صفین از کاتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

بِحِزَامَةِ الْاَافِئَا وَكَابِئَا الْعَمَلِ الْمَحْتَوِشِ ثُمَّ فَضَّكَ الْاَنَ تَطْلُبُ الْاِخْلَافَةَ وَقَتْلَهُ
 عُمَانَ خَلَصَائِكَ وَتَمَرَاتِكَ وَالْمَحْدُوقُونَ بِكَ وَتِلْكَ مِنْ اَمَائِي الثَّقَوِيْنَ وَصَلَا لَابِ الْاَهْوَاءِ
 فَدَعِ الْجَبَاحَ وَالْعَتَّ جَانِبًا وَاذْفَعِ الْبِنَافِلَةَ عُمَانَ وَاَعِذْ الْاَمْرَ شُوْرِي بَيْنَ السُّبِيْنَ
 لِيَتَفِيؤُوا عَلٰى مَنْ هُوَ فِي رِضَا قَلْبِ الْاَبِيَّةِ لَكَ فِي اَعْنَافِنَا وَاَطَاعَةَ لَكَ عَلَيْنَا وَاَعْتَبِي لَكَ
 عِنْدَنَا وَلَيْسَ لَكَ وَاَصْحَابِكَ عِنْدِي اِلَّا الْهَيْفُ وَالْهَيْفُ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ لَا طَلِبْنَ قِتْلَةَ عُمَانَ
 اَبْنِ كَانُوا وَحَبِثْ كَانُوا حَتَّى اَقْتُلَهُمْ اَوْ تَلْبِغُوْا رُوْحِي بِرَهِقَةٍ فَا مَا مَالَا تَرَالُ مَمْنَنَةً مِنْ سَابِقَتِكَ
 وَرِجْهَائِكَ قَاتِفٌ وَجَدْتُمْ اَللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُوْلُ يَمُوْنُ عَلَيْنِكَ اَنْ اَسْأَلُوْا فَلَ اَتَمُوْا عَلٰى اِسْلَامِكُمْ
 بِلِي اَللَّهِ هُمْنٌ عَلَيْنَكُمْ اَنْ هَدَيْتُمْ لِلْاِيْمَانِ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ وَلَوْ نَظَرْتُمْ فِيْ حَالِ نَفْسِكَ لَوَجَدْتُمْ نَافَا
 اَسَدًا الْاَنْفُسِ اِيْمَانًا عَلٰى اَللَّهِ بِعَمَلِهَا وَاِذَا كَانَ الْاِيْمَانُ عَلٰى السَّائِلِ يَبْطُلُ اَجْرُ الصَّدَقَةِ
 فَا لِيْمَانًا عَلٰى اَللَّهِ يَبْطُلُ اَجْرُ الْجِهَادِ وَتَجْعَلُهُ كَصَفْوَانٍ عَلَيْهِ تَرَابٌ فَا صَابَةٌ وَاِيْلٌ فَتُرَكُّ
 صَلْدًا لَا يَبْدُوْنَ عَلٰى شَيْءٍ بِمَشَاكِبُوْا وَاَللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِيْنَ

بسم الله الرحمن الرحيم
 در جمله میگوید خداوند محمد را بر سالت نوشین کردید و بر شریف حی و الهام نمودن داشت تا بیروی شریعت طریق هدیت از غایت باز نماند
 و شرک شکر بشیر شریع کسب و میزان کذب بزلال صدق نشسته اند تا کجا جماعتی بلا زنت خدمت در بکاشتند او را به ستیاری حسب
 و سوزت در حرب کفار و دفع شرک است توانی کردند و فاضلترین اجتماعت بود که آری پرکنده در مجمع ساختند اهل رده را ازین بگذر
 و از پس او سپهر خطاب بود که بنا دو امصار را بکشود و مشرکین را بسلب و بزبون فرمود آنجا خلیفه مظلوم عثمان بن عفان در مرقه خلافت جا کرد
 و دامن دین را بگسترده که بی کفایت حیفی متمسک شد و اعلام اسلام سرافراز گشت تو دست خصومت پرستین بیرون کردی و ابوبکر کینه
 فراداشتی و در در اهلک دمار او تحریض فرمودی و بر ستیافت و استرحام او بخود می و سخوش بشیر و با مال شرک گشت این از نومرسلان
 نه و اینه اول و خطب نخستین است بلکه با ابوبکر نیز خرد و زیدی و زنجیت او دامن در چیدی و در خانه نشستی و جماعتی از متابعت ابوبکر
 داشتی تا بیعت او را تا خیر افکنند آنجا با عمر فاروق و حد و حد کردی و سالی چند در خصمی و زیم روی کا بی که شهید شد پس نفس او شاد شد
 و در مصیبت او شامت آغاز کردی و قصه قتل فرزندش عبید بن جراح فرمودی تا بر این سخن پدر بر فراز اکت و زنجیتان زیادت آن سبب
 که با سپهر خویش عثمان ظاهر ساحی در نشر قباچ اعمال و بگوشیدی و محاسن او را پوشیدی و علم عقل و کیش دروش او را بد طعن و دوق
 ساحی و دیوانگان اصحاب خود را بر نخستی تا او را خون بر ریخته و بدست زبان اعانت کردی و همچنان بیچکایت بن خلیفانرا اطاعت
 نمودی و بیعت ایشانرا تقدیم خدمت فرمودی تا کا بی که چون شرمهارد سپنی ترا بکشند و سپروند و جمل طاعت در کردن افکنند تا از
 این وقایع رایت خلافت بر او اخی کشندگان عثمان را پدید و پشتوان خویش ساحی این نیست که از در جوار و جویس هم اکنون بحاج راد
 باز دار و کشندگان عثمان را با من سپار و در خلافت را بشوری باز ده ما هر که را مسلمانان بخوابند اختیار کنند و دانسته باش که بیعت تو بر دست
 نیست و طاعت تو ما را واجب گشته و در زرد ما از بهر تو و اصحابی بر سرف و سنان بسج میا نمی خواهد بود و سوگند با خدی کشندگان عثمان را
 در هر جای بشنید سجود و جان ایشانرا بسلاطت در میدهم یا جان بر سر بخار منم و اینکه بسفت اسلام و جهاد در راه دین استظهار میجوید که فرمود
 که خداوند در قرآن مجید با رسول خویش فریاد آنرا که منت بر تو میگذارد که مسلمانان گرفتند بگوشت برین گذارید بلکه خداوند بر شما منت نهید
 که شما را بسوی میان هدیت فرمود و اکنون تو اگر خویشین را بشکو و اپنی دانسته باشی که از هر کس خداوند افزون منت میگذاردی چنانکه منت

در جمله میگوید خداوند محمد را بر سالت نوشین کردید و بر شریف حی و الهام نمودن داشت تا بیروی شریعت طریق هدیت از غایت باز نماند
 و شرک شکر بشیر شریع کسب و میزان کذب بزلال صدق نشسته اند تا کجا جماعتی بلا زنت خدمت در بکاشتند او را به ستیاری حسب
 و سوزت در حرب کفار و دفع شرک است توانی کردند و فاضلترین اجتماعت بود که آری پرکنده در مجمع ساختند اهل رده را ازین بگذر
 و از پس او سپهر خطاب بود که بنا دو امصار را بکشود و مشرکین را بسلب و بزبون فرمود آنجا خلیفه مظلوم عثمان بن عفان در مرقه خلافت جا کرد
 و دامن دین را بگسترده که بی کفایت حیفی متمسک شد و اعلام اسلام سرافراز گشت تو دست خصومت پرستین بیرون کردی و ابوبکر کینه
 فراداشتی و در در اهلک دمار او تحریض فرمودی و بر ستیافت و استرحام او بخود می و سخوش بشیر و با مال شرک گشت این از نومرسلان
 نه و اینه اول و خطب نخستین است بلکه با ابوبکر نیز خرد و زیدی و زنجیت او دامن در چیدی و در خانه نشستی و جماعتی از متابعت ابوبکر
 داشتی تا بیعت او را تا خیر افکنند آنجا با عمر فاروق و حد و حد کردی و سالی چند در خصمی و زیم روی کا بی که شهید شد پس نفس او شاد شد
 و در مصیبت او شامت آغاز کردی و قصه قتل فرزندش عبید بن جراح فرمودی تا بر این سخن پدر بر فراز اکت و زنجیتان زیادت آن سبب
 که با سپهر خویش عثمان ظاهر ساحی در نشر قباچ اعمال و بگوشیدی و محاسن او را پوشیدی و علم عقل و کیش دروش او را بد طعن و دوق
 ساحی و دیوانگان اصحاب خود را بر نخستی تا او را خون بر ریخته و بدست زبان اعانت کردی و همچنان بیچکایت بن خلیفانرا اطاعت
 نمودی و بیعت ایشانرا تقدیم خدمت فرمودی تا کا بی که چون شرمهارد سپنی ترا بکشند و سپروند و جمل طاعت در کردن افکنند تا از
 این وقایع رایت خلافت بر او اخی کشندگان عثمان را پدید و پشتوان خویش ساحی این نیست که از در جوار و جویس هم اکنون بحاج راد
 باز دار و کشندگان عثمان را با من سپار و در خلافت را بشوری باز ده ما هر که را مسلمانان بخوابند اختیار کنند و دانسته باش که بیعت تو بر دست
 نیست و طاعت تو ما را واجب گشته و در زرد ما از بهر تو و اصحابی بر سرف و سنان بسج میا نمی خواهد بود و سوگند با خدی کشندگان عثمان را
 در هر جای بشنید سجود و جان ایشانرا بسلاطت در میدهم یا جان بر سر بخار منم و اینکه بسفت اسلام و جهاد در راه دین استظهار میجوید که فرمود
 که خداوند در قرآن مجید با رسول خویش فریاد آنرا که منت بر تو میگذارد که مسلمانان گرفتند بگوشت برین گذارید بلکه خداوند بر شما منت نهید
 که شما را بسوی میان هدیت فرمود و اکنون تو اگر خویشین را بشکو و اپنی دانسته باشی که از هر کس خداوند افزون منت میگذاردی چنانکه منت

جلد سیم از کتاب دایم نافع التواضع و وقایع قائم

برسان بر صدقه رضایع گذاردست بر خداوند جبره درازا کند و قلب را که بصیقل جامد صافی کرده باشد تیز کرد از باطن او با ما بهی
این نامه گرفت و راه در نوشت در کوفه حاضر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شده تسلیم داد امیر المؤمنین بعد از و است آن کتب بیک
پاسخ گشت اما بعد فقد بلغنی کلامک تذکرا صطفاه الله تعالى محمد املى الله عليه و آله و آله و سلم و
تأییدة إياه بمن أهده من أصحابه فلقد خبنا لنا الدهر منك عجا اذا طعمت تخيرنا بلاء الله عندنا
و نبيته عابنا في نبيتنا فكنت في ذلك كافي العير الى هجر او كذا معنى مدد و الى التصال و زعمت ان
افضل الناس في الاسلام فلان و فلان قد كنت امرا ان تم اعترك كله و ان نقص لم يلحقك ثلثه
و مانت و الفاضل و المنقول و التائس و التوس و ما للطفاء و ابناء الطلقاء و التمييز بين المهاجرين الا و
و ترتيب درجاتهم و تعريف طبقاتهم مهبات لقد حزن فذبح لبس و منها فطوق بحكم فيها من عليه الحكم لها الا و
الانسان على ظلمك و تعريف خصوص ذريعتك و تشارحتك اترك القدر فاعليك غلبه الغلوب و لا لك ظلم الظالم
و انك لذهاب في البه و راع عن الفصد الا ترى غير مخير لك و لكن بغيره الله احدث ان قوما استشهدوا في سبيل
الله من المهاجرين و ليكل فضل حتى اذا استشهد شهيدا فاقبل سيد الشهداء و خصه رسول الله بسبعين تكبيره
عند صلوة عليه و لا ترى ان قوما قطعتم ايديهم في سبيل الله و ليكل فضل حتى اذا قتل واحدنا كما فعلوا
قبل الطبا في الجنة و ذوالجناحين و لولا ما هي الله عنه من تركية الرء و نفسه لذكر ذكركم فضائل جنة نقرها
قلوب المؤمنين و لا تجهها اذان الناهيين قدح عنك من مالت به الرية فان اصابع ريتا و الناس
بصد صانع لنا لم يمتنا قد هم غيرنا و عادي طولنا على قومك ان خلطناكم بافئسنا فنكنا و انكنا
فصل الاكنا و لنتم هناك و ان يكون ذلك كذلك و مينا النبي و مينا الكذب و مينا اسد الله و منكم
اسد الاخلاف و مينا سيد اسباب اهل الجنة و مينا صبة النار و مينا خبز نساء العالمين و مينا خالد
المحطب في كثير مما لنا و عليكم فاسلامنا ما قد سمع و جاهلينا ما لا ندفع و كتاب الله يجمع لنا ما شد عانا
و هو قوله سبحانه و اولوا الارحام بعضهم اولى ببعض في كتاب الله و قوله تعالى ان اولى الناس باخوانهم
للذين اتبعوه و بهذا النبي و الذين آمنوا و الله و لى المؤمنين فمخن مرة اولى بالقرابة و نارة اولى
بالطاعة و لما اخرج المهاجرون على الانصار يوم التقيفة يرسل الله فليجوا عليهم فان يكن الفلج به فانحى
لنا و لكم و ان يكن يغبر و فالانصار على دعواتهم و زعمت اني لكل الخلفاء و حدث و على كلهم بعثت فان
يكن ذلك كذلك فلنبر الجنازة عليك فكون العذر اليك و ليك شكاة طاهر عنك عازها و قلت اني
كنت افاذ كابد الجمل الخشوش حتى اباع و لمر الله لقد اردت ان ندم قد حث و ان تقصص فانقصت و ما على النبي من
عضاضة في ان يكون مظلوما ما لم يكن شاكفا في دينه و لا امرنا بايقينيه و هذه حجة الى غيرك فصدها و لكني اطلقت
لك و منها يقدر ما سمع من ذكرا ما ذكرتك ما كان من امرى و امير عثمان فلك ان تجاب عن هذه لرحمتك منه فانها كان
اغدى له و اسد الى معانله و امن بدل له منصوره فاستفعدة و استلقته ام من استنصره فترلى عنه و تب التون اليه
ان قدرة عليه كلا و الله لقد علم الله المؤمنين و منكم و الفاطمين لا خوفا هم اليها و لا فانون الباس الا قليلا و ما كنت اخذ
لا عذر من اني كنت اقيم عليه احدى فان كان الذنب اليه ارشادي و هذا يعني له قرب ملوم لا ذنب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كتابه
الغياض على اهل الجنة
التي هي اولى بالقرابة
و ما على النبي من
عضاضة في ان يكون
مظلوما ما لم يكن
شاكفا في دينه و لا
امرنا بايقينيه و هذه
حجة الى غيرك فصدها
و لكني اطلقت لك
و منها يقدر ما سمع
من ذكرا ما ذكرتك ما
كان من امرى و امير
عثمان فلك ان تجاب
عن هذه لرحمتك منه
فانها كانت اغدى له
و اسد الى معانله و
امن بدل له منصوره
فاستفعدة و استلقته
ام من استنصره فترلى
عنه و تب التون اليه
ان قدرة عليه كلا
و الله لقد علم الله
المؤمنين و منكم و
الفاطمين لا خوفا هم
اليها و لا فانون
الباس الا قليلا و ما
كنت اخذ لا عذر من
اني كنت اقيم عليه
احدى فان كان الذنب
اليه ارشادي و هذا
يعني له قرب ملوم
لا ذنب

کتاب صفین کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

این کتاب از کتابهای معتبر است و در حدیث معتبر است

لَهُ وَقَدْ بَسَّطْنَا الْقَلْبَ الشَّيْخُ وَمَا أَرَدْنَا إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْنَا وَمَا تَوَفَّقْنَا إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ
 تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْهِ أَنبَبْنَا وَذَكَرْنَا أَنَّهُ لَيْسَ لَنَا وَلَا لِأَحِبَّائِنَا عِنْدَكَ إِلَّا التَّيْفُ فَلَمَّا أَخَذْتَ بَعْدَ
 اسْتِعْبَادِ هُنَّ الْفَهْمَ بِنُوعِيدٍ لِلطَّلِبِ عَنِ الْأَعْدَاءِ نَاكِلِينَ وَبِالشُّوْفِ مُخَوِّفِينَ فَلَبِثْتَ قَلِيلًا يَلْحَقُ
 الْهَيْجَا حَمَلٌ فَطَلَبْتَكَ مِنْ تَطَلُّبٍ وَتَقَرُّبٍ مِنْكَ مَا تَسْتَعِيدُ وَأَنَا مُرْقِلٌ مُخَوِّفٌ فِي
 حَمَلِي مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالثَّابِعِينَ يَا حَسَّانَ شَدِيدِ زِحَامِهِمْ سَاطِعِ قَنَائِهِمْ
 مُتَمَرِّطِينَ سَرَابِلِ الْمَوْتِ أَحَبَّ لِلْعَوَاذِ إِلَهُهُمْ لِيَقِيمَ قَدْحَ حَبِيَّتِهِمْ ذَرِيَّةً بَدْرِيَّةً وَسَبُوفَ مَا شَيْبَةً
 قَدْ عَرَفْتَ مَوَاقِعَ نِصَالِهَا فِئَتِكَ وَمَا لِكَ وَجَدِكَ وَأَهْلِكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ يَتَعَبَدُ
 ورجو میفایمان میجوید بر گردن خدو نمحمد را از بجز ترویج دین و نیرو دادن مراد بدست اصحاب مذکور میسکنی همانا در کار ما هیچ
 پوشید می دشت کاسی که از من خدو نمذ و نعمتهای او را در حق نمیخواهم عرضه میداری این بدان مذ که کس آموزگار کما نذر از انبر ماه خوا
 یا خرابانجامستان سحر بر دهان کردی که فاضلترین مردم ابو بکر و عمر است اگر این سخنان بچنین پیوند تراچ بود و اگر از در خطاب است
 چه زبان با کلام فضل و فضیلت در میان قابل و مفضول را عی و رعیت حکومت توانی کرد اسرای کفار و فرزندان ایشان که در حق
 مکه از بنا سر و قید رفت حکم ستمی از او شدند و هنوز آلا بس که از ساخت ایشان سترده نیت کجا رو هست که در مهاجرین و این ستم
 و در حات استان سخن نندین بدان مذ که بصورت قدحی سرون قروح قمار است کس سره و نصیب طلب که چگونه در امر خلافت
 امامت حکومت تواند کرد کسی در جتد و شها محکوم باید بود همان میجوید با اینکه نارسانی خویش را از وصول این امر میدانی چرا آسود
 نمی شینی و آنجا که تقدیر بر مرتب و مقام تو تقریر باشد و از میگیری بر تو نفعشده است که از غایب یا مغلوب سخن کنی و حال آنکه در طرف
 غایت قدم سیرنی و از راه اقتضا و یکسوی میروی و من نذر در مخالفت فضایل خویش را مذ که میکنم بلکه نعمتهای خدو نذر را بر شماریم که
 شکری واجب است همانا مهاجرین آنان که تقدیم خدمت سول خدای کردند در راه خدشید شدند برایت را فضلی بزرگ است چرا
 عم من جمره راسته شهدا میسند و رسول خدو در نماز بر او شهادتیه تراست فرمود و دیگر برادر من جعفر طیار که در غزوه موده سر و دست
 قطع شد و خدو نذر او را و مال او را در بهشت طیار کند اگر از خدو نذر خوشتر است بودن و فخر کردن منی نبود فضایی فراوان بر شمردم
 که مؤمنان با اتفاق تصدیق کنند و هیچ شونده انکار شواند کرد آن میجوید دست نذر از مردم دروغ زرا چون عمر و عاص و جبران که بسوا
 خویش سخن گفتند همانا صنایع پروردگاریم و مردمان صنوعی چندند که برای ما باید آمدند و مخالفت با شما محل تسبیح ما را وضع نمود که
 چند چون جاسدن و بمران و شران شمارانحال بنیدیم و در شران خویش را با شما ترویج کنیم لکن شما با ما همسر همانند شوید زیرا که پیغمبر است
 کوی ازماست و ابوسفیان دروغ زن از شما و دیگر از قبیل ما شرفداست که من باشم و از شما اسلا خلافت که اسدین عبا لغری با
 و شرح بخانه ایشان از ابانقیضی در جلد دوم از کتاب اول رقم کردیم و دیگر سید جوانان بهشت حسن و حسین ازماست که در کان عقبه بن سبط
 که مخصوص آتش اندازماست چه پیغمبر با عقبه فرمود گت که تم التار از برای تو و کودکان تو آتش دوزخ است و این قصه انزدر کتاب رسول
 در ذیل قصه غزوه بدر رقم کردیم و دیگر فاطمه زهرا بهترین زنان عالم ازماست و حال آنکه محبت که تمسب خواهر ابوسفیان زوجه ابولهب شد از شما
 او نیز در جلد دوم از کتاب اول شرح رفت و از نیکو سخن فراوان است و شرافت و تسبیح بارشاد و جاہلیت و اسلام پوشیده و اند بود و
 کتاب خدای خوش و ندان بعضی سزاوارترند از بعضی در اخذ مرث بیچکس را قربت من و فرزندان من با رسول خدای است
 واجب میکند امامت و خلافت خاص من باشد و نیز خدای میفرماید سزاوارترین مردم با بر سیم خلیل آمانند که متابعت او کردند و لا اله الا هو

جلد سیم از کتاب و نیم ناسخ التواریخ و وقایع اقالیم

رسول خدا کرمی از در فراغت و کرمی از در اطاعت بهمانا در سقیفه بنی ساعده مهاجرین قریب خویش را بر انصاریت گردانید و نصرت
 بافتد اگر قریب رسول خدا می در خلافت حجت است من از همگان نزدیکترم و حق مرا بوده است اگر قریب حجت نیست پس نصرت
 بر دعوی خویشند مهاجرین چگونه بر ایشان دست یافتند و همان کرده که من برخلاف حدیث بروم و یعنی کردم اگر چنین است که تو کوزه نیم و آنچه
 که من نزدیکت عذر خواه شوم زیرا که تو از این حسنی کانه و در خور این منسبت نیستی و مصرع ثانی این شعر بود و در این معنی مثل کرد
 بِعَبْرَتِهَا الْوَأَشْوَنَ آفٍ لِحَبِّهَا وَ يَلِكُ شِكَاةً ظَاهِرَةً لَهَا

یعنی دوست مرا عیب جوان سز نش کردند که من او را دوست میدارم و این عیب شگایستی است که شکایت آن در ساق تو زود
 و اینکه کفشی من چون شتر چهار کرده کشیده می شوم تا بعبت می کنم سوگند با خدا می خواستی مراقب کنی مرع کفشی اراده قضیحت من کرده می
 رسوا شدی زیرا که اگر از من حجت می بود بر عدم اجتماع امت و خلافت ایشان از احکام و استواری ماقاط سازد و اگر در امر می بود از
 زبانی نباشد چه مسلم را اگر طبعی سده بعضانی نباشد الا آنچه در بین و یقین خود شکست است و در این سخن حجت من است بر غیر تو چه آن در
 نیست که حق از باطل توانی شناخت و من تراز بر قضای وقت کلمه یاد کردم و اینکه از من و عثمان حدیث کردی بدست آورده خویش
 برنت لبه جواب کوفی تا که این در خصمی و افزون بودیم آیا آنکس که از او نصرت کرد و عثمان نخست مار شد که از نصرت او دست باز دارد
 یا آنکس که عثمان از ویاری خواست و نصرت می پذیرد بگرد و توانی در ترا حجت تا بهی که او را بکشند نگاه با مبارکه قرآن مثل نمود
 و فرمود سوگند با خدا می که خداوند دانست بر آنان که در تقدیم مضای امر تعویق تسویف می گفتند و من نصیحتی که مردم را بخوش می نمود
 تا از نصرت پیغمبر نشانند از پس آن میفرمایند فرض نمی آید که از آنچه بر عثمان رفت عذر خواه شوم چون او را در کارهای می گویند

که مردم باشد که خوی بگرداند و بر راه استود، رود اگر بدست و ارشاد من او را کنایت بسیار افتد که بجایستی مورد ملامتی شود
 و بمصرع ثانی این شعر مثل حجت وَ كَمْ سَقَطَ فِي النَّارِ كُفْرٌ مِنْ نَجْبَتِهِ وَقَدْ كَسَبَتْهُ الظِّلَّةُ النَّصِيحَ
 کنایت از آنکه چون کس در نصیحت مماند کند در پیمان امر مورد همت کرده و من چند که تو نسبت اصلاح امر عثمان را در کار دین می جویم
 و اینکه مراد اصحاب را بشمشیر تهدید می کردی بعد از کربلا بر دین ز غایت شگفتی می نمودم که ام وقت نبی عبدالمطلب از مقامت
 اعدا باز پس رفته اند و از شمشیر ترسیده اند آنجا بمصرع نخستین این شعر که محل من بدر در جواب مالک بن مریر که تمسخر فرمود
 لَيْتَ قَلِيلًا بَلَغَنِي الْجَبَّاحُ حَل مَا أَحْسَنَ الْمَوْتَ إِذَا الْمَوْتُ نَزَلَ

این شعر در کتاب
 تاریخ طبرستان
 جلد اول
 صفحه ۱۰۰

و ما این قصه در جلد دوم از کتاب اول ناسخ التواریخ در ذیل حکایات و احسن غیر شرح نکاشتم با جمله فرمود ای معویه یحیی شایسته و دریا
 که در طلب بیرون شتابند جماعتی که تو طلب میکنی و حادثه با تو دوست در کربلا شود که از آن دور میجویی هم اکنون بسوی تو کوچ میجویم
 لشکری بزرگ از مهاجر و خزائن که جهاز از بخار قیر کون کنند و در عجمی جنک بر تن بجای کفن بشمار گیرند و محبوبه خیر و زوایشان
 ملاقات مرگ بازگشت بسوی پروردگار است فرزندان قازیان بدو شمشیری نبی ششم نیز ایشانت و محل ضربت آن
 یقینا را در برادرت منظره و حالت لید بن عقبه و پر را درت عقبه و دیگر خویشاوندانت شناخته و کفر ظالمان بخیرین توان بود
 و سلام ابوامامه با علی پاسخ نامه گرفت و باز شتابت و در شام بنویک معویه آورد و از آنچه معویه و عمر و عاص اندیشیده بودند که
 از علی علیه السلام جعلی بدست کنند که در تشیع و کفر بگرد و عمر سخن فرموده باشد تا بر دمان بنامند و چهار از امیرالمؤمنین برانند کار بر
 نهاد این کتور این علی علیه السلام بجانب معویه خستاد و آنا بعد فاقان الذنبا دار تجار فودیها و خیرها الاخرة
 قال تجدون كانت ضاعه فيها الاغال الصالحه و من رأى الدنيا بعينها و قد رها فبذرها و ان لا يعظك مع علي

کتاب
 صحیح علیه السلام
 معویه

جلد سیم از کتاب ویم ناسخ التواریخ و وقایع الیم

۱۷

از کفر و صلاحت او قام نمود و احوال تو چنانکه نیست چنانکه پیشان نیز کفر و زبرد و از در صد با محمد آغاز یافت نمودند چنانکه من است
 استیج در که در ایام دور خوش مرگ بخوابانیدم نه حفظ خویش توانستند کرده شمشیر او دفع توانستند او من به نام که این کار از انکسار
 بنحسب حد و فرزندان ایشان با ایشان پیوسته خواهم کرد و با شمشیر ابرو ایستاد و نگاه از برای خواهم و او چون این را میجوید
 و بر این سخن بیکویر نکاست اما بعد فمد ظال فی العقی ما شمردت اذ واجک کاطال ما تمامدی عن انحرید تکوینک
 و ابطاءک فتوعد و عید الاسد و قروغ و غان الثعلب فحسام تجد عن اللفاء و مباشرت
 اللبوث الضاربة و الافرعی المائله و لا تنبذها فکل ما هو ایت قهریب انشاء الله و السلام

کتاب
 در تاریخ
 و وقایع
 و غیره
 و در
 کتاب
 و غیره
 و در
 کتاب
 و غیره

بگوید در کار می در راست که بر طریق صلاحت و غایت میروی و مدتی در بار راست که از میدان محاربت و معانیت باز پس گیری در وقت
 و توبل کار شیران در دهن کنی و از راه و سیرا که کجین بود و با که زنده زمانی کجا متوانی که کجینت و در باشد که شیران در تنه و افامی که زنده را در کنی
 که از صلاحت ایشان جان سلامت نتوانی بر چون علی علیه السلام کتاب اقرانت کرد و دیگر که جواب نکاست اما بعد فاما انجیب
 ما با پیچی و ما اعلمنی بما انت الیه صائر و لیس ابطائی عنک الا تو قبالی انت له مکذیب و انما یه مصدق
 و کانی بک عدا و انت قضیح من الحرب صحیح الحال من الاطفال و ستند عوفی انت و اصحابک ایل
 کتاب نطقونه بالسنینکم و تجدونه یقلو بکم میفرماید از آنچه تو با من آگهی بفرستی عظیم شکلی می آید و در از
 امری تمید و توبل سکینی که خوشتر در آن می آگهی چند ارمیوه این توانی و تراخی من از میدان حرب ضرب از زور پول و هر سبب بلکه من
 که بر حسبین و حکم شریعت می خواهم کرد و تو هرگز بر آن کردن نتوانی و ایمان نیاید که با تو از میدان جنگ معاینه میکنم که از صلاحت
 مردان و صلاحت سنان منالی چنانکه شیران از زحمت برای کران فیما لند و زود باشد که تو و اصحابت زور چارگی و در ماندگی مرا بفران
 همه می خواستند و آلی که از زبان عظیم و تحمیل می کنی بد و بدل شکر و کذب باشد که تو با و در این کتاب بر این الی الحدیث میکند و هرگز
 از خانه این کتاب خبر ندهد و کاتب میسر و در زور صحن با میکند که مردم معویه قرآنهای بر سر سنان کردند و گفتند با علی از این کلام سخنیم چنان
 غمخیز نشاندند و فرمودند و دیگر با معویه بنکونه کتاب کرد اما بعد فمد عینی من اساطیرک و اکفف عینی من
 احادیثک و افصر عن تفویک علی رسول الله و افیر لیک من الکذیب عالمه جمل و عمرو و من معک و
 الخدع لهم فقد استغوثهم و یوشک امرک ان ینکف لهم فغیر لک و یقلو ان ما جنته باطل مضحیل و السلام

کتاب
 و غیره
 و در
 کتاب
 و غیره

سکندر مراد است از ابلاغ چندین سخنان بهوده و غمان نفس تاب نذر که چنین کلمات و چندین دروغ بر رسول خدا می بند و حضرت را
 از آنچه نغمه کرده کذب و قمری آلوده سازین مردم که با تو عهدت عهد است مانند شیعه غرور و در عینه خدمت از جان ایشان را غوی کردی
 و بغویت از حق لکن زود باشد که امر تو بر ایشان کشف شد و ترا دست باز دارند که کردار تو بر باطل و کفار تو باطل است علی علیه السلام
 و جواب نکاست اما بعد ظالما دعوت انت و اولیاءک اولیاء الشیطان الرجیم للیحق اساطیر الا ولین و
 بند موه و را بظهور کرد و جهد ثم باطله و ذلله باهدیکم و افوا هم و الله مینم نوره و لکوه الکافرون و
 لغیری ابعین التور علی کرمک و لیتقدن العلم بصغارک و لجازین یمیک فیث فی دنباک المنقطع
 عنک ما طاب لک فکانتک یاطیلک و قد انقضی و بعلیک و قد هوی شقر بصیر
 الی لقی لم یظلمک الله شیئا و ما نبتا بظلام للعبید میفرماید در کار می در بار است که تو در دستان تو که صاحب طاعت
 مرد و در در ادخ بر زده درانی سخن میکنی و کار بقانون جامعیت می کنی و حق از پس پشت انداخته و در فرود نشان از حق میروی دست با

کتاب
 و غیره
 و در
 کتاب
 و غیره

سازگاری

کتاب صفین اکبر امیر المؤمنین علی علیه السلام

چند که تو اسید جنبش کردی و جسد نمودی مکن خداوند بر نعم کافران و کرامت ایشان نور خویش اجمال آورد و از وحش خواست سو کند بجان
 من که خداوند بر نعم تو نور خود را اجمال میرساند و علم خود را بر قیاس و کثیر اعمال توور میکند از پس حسب که خواهی در دنیا می خود که زود پشیمان
 کند قبول است شیطانی کار میکنی چاهت همت گذارد و اعمالت بر او دل است نیاید و خدمت بحکم عدل که غیر عمل در روزت جانیه
 چه خداوند با بندگان ظلم کار بخندد و گریاره معیوبه نیکو نگوید کرد اما بعد فما اعظم الرین علی فلیک والغطاء علی بصیرک
 الشکر من شکرک والحمد من خلیقک فتبیر للحرب واصیر للضرب قوالله لیرجسن الامر الی
 ما علیک و العاقبة للمتقین هیهات اخطاک ما تمنی وهوی قلبک مع من هوی فانزع علی
 ضلیک و قین شکرک بفکرک نسلم آبن حالک من حال من یزن اجمال حله و یفصل بین الشکر
 علیه والسلام یکوید کثرت عصیان و بنوی کناه قلب محبوب ساخته و پیش ترا در حجاب محفوف نشسته حرمن از شوه و شیمو
 و حقه و حقه طبع است میدان جنگ اعداد و تقوی و تقریب کن و حد و صیف و شمار از اساطیر و سنجش باش سو کند با خدا
 که نصرت مرست ترا و اصحاب ترا از روزهای محال تو بخت افکنده است چه آسوده نشینی و اندازه خویش را میدانی و با کس که همساز
 بیزان علمش سنگی رود علمش فضل خطاب هر شکست پشانی شدن کنی و بجز در پنجه می افکنی چون این امیر المؤمنین آوردند نیکو
 پاسخ فرمود اما بعد فان مساو بک مع علم الله تعالی فیک حالت بیک و بین ان یصلح لک امرک وان
 برعوی قلبک یا ابن الصخر اللعین زعمت ان یزن اجمال حلتک و یفصل بین اهل الشکر علیک و
 انت ایملف المنافق الاغلف القلب القلیل العقل الجبان الرذل فان کنت صادقا فایما انظر و یعیبک علیه
 انوی سقیم فکریع الناس جلیبا و یترک دعوتی الیه من الحرب والصبر الکفر و الفریقین من القالی یعلم اننا
 المرق علی قلبه للخطی علی بصره فانا ابوالحسن فایل جیدک و اخیک و خالک و ما انت منتم بعبید والسلام
 میفرماید ای معیوب چون سختی و طبیعت تو مفسد بر فضیلت و غایت است هر که قلب تو صلاح و سدا نیاید و دل تو از جهل و نادان باز شود
 ای پسر صخر لعین کجمان کرده که جبال با علم تو میزبان نتواند رفت و شکست ریب جز علم تو جدا شود و تو ای منافق تا یکس دل خود
 فارایه اگر این سخن بصدق کنی و تقویت و پشتوانی عمر و حاضر شدن باشی و در اجوبه ضربت عورت کنی و بصبر و سنجش بران
 شکر یا از جانبین دست باز دار و مجاربت و مخالفت دعوت مکن خویش است اینک جنک میفرماید و با من بزمی از تالی مرد از مردید
 بان ای معیوب من همان ابو الحسنم که جنت همت و برادرت حفظه و خالت لیدر با تیغ در کدر زیندم روزگاری در از بزرگ بسته است که و خیر از
 خاطر ستوده باشی این کتوبرا و گریاره معیوبه بجانب امیر المؤمنین افادوست من هجوه بن ابی سفیان الی علی بن ابیطالب اما
 بعد فان ابی عبید منافق قول نزع من قلبی و احدی و تجری فی حلبه و احدی و یس لیعضنا علی بعض فضل ولا
 لفا یمننا علی قاعدنا فخر کلنا مؤلفه و الفنا جامعه و دارنا و اجده یجتنا کرم العرف و یجوبنا شرف القاد
 و یجوب قوینا علی صعبنا و یواسی غیبتنا فیهنا فاقد خالصت قلوبنا من دعای الحسد و طهرت افئنا من
 خبیث النجه فلم نزل کذالک حتی کان منک ما کان من الادهان فی امر ابن عمک و الحسد له و نضرب الناس علی
 حتی قیل و شهد منک لاندفع عنه یلیان و لا ید فلیک اظهرت صر و حبت اسرت خسر و فکنت کالمعلوی بین
 الناس یغذون و ان ضعف و التهمی من دمه بدفع و ان و هن و لکنک جلت فی دارک ندش الیه الذواهی و نزل
 الی الامام حتی اذا ضمت و طرد منه اظهرت شماتة و ابذبت طلاقه و حرت للامر عن ساعدک و تخرت عن

کتاب صفین اکبر
 امیر المؤمنین علی علیه السلام
 در وصف و شرح و تفسیر
 این کتاب است
 و در بیان صفات
 و مناقب آن بزرگوار
 است
 و در بیان
 حقایق و اسرار
 آن است
 و در بیان
 حقایق و اسرار
 آن است
 و در بیان
 حقایق و اسرار
 آن است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سَأَلْتُكَ وَدَعَوْتُ النَّاسَ إِلَى نَفْسِكَ وَأَكْرَمْتَ أَهْبَانَ السُّلَيْبِينَ عَلَى بَيْعِكَ لِمَ كَانَ مِنْكَ بَعْدَ مَا كَانَ مِنْ قَتْلِكَ
شَجِيحِي السُّلَيْبِينَ أَبِي مُحَمَّدٍ طَلْحَةَ وَأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الرَّبِيعِي وَهَؤُلَاءِ مِنَ التَّوَعُّودِينَ بِالْحَجَّةِ وَالْمَبَشَرَةِ قَائِلًا أَحَدُهُمَا بِالنَّارِ فِي الْأَجْرِ
هَذَا إِلَى تَشْرِيدِكَ بِأَمْرِ الْمُؤْمِنِينَ غَائِبَةً وَإِخْلَافًا لِمَا عَمِلَ الْهَوَىٰ مُبْتَدَلَةً بَيْنَ أَيْدِي الْأَعْرَابِ وَمَقَعَةً أَهْلِ الْكُوفَةِ
فَبَيْنَ مَنَازِلِهِمْ لَهَا بَيْنَ سَائِبٍ بِهَا وَبَيْنَ سَائِرِهَا تَرَىٰ ابْنَ عَمِّكَ كَانَتْ بِهَذَا لَوْلَا ذَا وَاضِبًا أَمْ كَانَتْ
تَكُونُ عَلَيْكَ سَاطِئًا وَكَانَ ذَا جِرَانٍ تُوذِي أَهْلَهُ وَتَشْرِي بِجَلْبَلِيهِ وَتَسْتَنُكُ دِمَاءَ أَهْلِ مِلْكِهِ ثُمَّ تَوَكَّلَ دَامِرُ
الْبَهْرَةِ الْخَوَّالِيُّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عِنْدَ الْإِدْبَةِ لَسْتُ بِخَيْرِهَا كَمَا بَقِيَ الْكَبِيرُ خُبْتُ الْحَدِيدَ فَطَعَنِي لَقَدْ صَحَّ وَعَدُوٌّ وَصَدَقَ
قَوْلُهُ وَلَقَدْ نَفَقْتُ خُبَّتْهَا وَطَرَدْتُ عَنْهَا مَنْ لَبَسَ بِأَهْلِهَا أَنْ يَنْوِطَهَا فَأَقْبَتَ بَيْنَ الْبَصْرِيِّينَ وَبَعْدَتْ عَنْ بَرَكَةِ الْخَمْرِيِّينَ
وَرَضِيَتْ بِالْكُوفَةِ بِدَلَالَةِ الْمَدِينَةِ وَبِحَاوِرَةِ الْخَوَزَنِيِّينَ وَالْحَجْرَةِ عَوْضًا عَنْ حَاوِرَةِ خَائِمِ الْبُيُوتِ وَمِنْ قَبْلِ ذَلِكَ مَا
عَبَيْتَ خَلِيقِي رَسُولِ اللَّهِ أَبَا جَبْرِ نِيًّا فَصَعِدَتْ عَنْهَا وَأَلْبَسَتْ عَلَيْهَا وَأَمْتَعَتْكَ مِنْ بَيْعَتِهَا أَوْ رُمْتَ أَمْرًا لَمْ يَكُنْ لَكَ
تَمَلُّكُهُ أَهْلًا وَرَقِيَّتُكَ سَلَامًا غَيْرَ أَوْحَاوَلْتَ مَقَامًا دَخَصًا وَأَدْعَيْتَ مَا لَمْ يَجِدْ عَلَيْهِ نَاصِرًا وَكُنْتُمْ
لَوَاطِنُهَا جُنَيْدًا لِمَا أَزْدَدْتِ الْأَسَادَ وَإِضْطْرَابًا وَلَا أَعْقَبْتَ وَلَا بَنَيْتُمْهَا إِلَّا
إِنْ شَاءَ وَأَوْرَثْنَا دَا لَاتِكَ الشَّامِخُ بِأَنْفِهِ الدَّاهِبُ بِنَفْسِهِ السُّنْطَلُّ عَلَى النَّاسِ
بِلِيَانِهِ وَهَيْدِهِ وَمَا أَنَا سَائِرُ إِلَيْكَ فِي جَمْعٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ تَحْفَتُهُمْ سُبُوفُ
شَامِيَّةٌ وَرِمَاحُ قَحْطَانِيَّةٌ حَتَّىٰ يُجَاكِبُوكَ إِلَى اللَّهِ فَانظُرْ لِنَفْسِكَ وَالسُّلَيْبِينَ وَادْفَعْ إِلَيْكَ
قِتْلَةَ عُمَانَ فَاقْمُ خَاصَتِكَ وَخُلَصَاتِكَ وَالْحَدَقُونَ بِكَ فَإِنَّ أَيْتَانَ الْأَسْلُوكَ سَهِيلَ الْجَبَاحِ
وَالْإِضْرَارِ عَلَى النَّبِيِّ وَالضَّلَالِ فَاعْلَمُوا أَنَّ هَذِهِ الْإِلَاحَةُ إِنَّمَا نَزَلَتْ فِيكَ وَفِي أَهْلِ الْعِرَاقِ
مَعَكَ صَرَبَ اللَّهِ مَثَلًا قَرِيبًا كَأَنَّكَ أَمِنَةٌ مُطْمَئِنَّةٌ بِأَيْتِنَارِ زُفْعَارِ عَدَا مِنْ كُلِّ
مَكَانٍ فَكَفَّرْتَ بِالنَّفْسِ وَاللَّهِ فَإِذَا فَهَمَّا اللَّهُ لِبَاسِ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ

در جمله مسکود با فرزندان عبد منافیم از یک سری پروان خسته ایم و در یک میدان و من از ایم هیچیک را بر دیگری فخری و فضیلتی نباشد حسب
و نسبت با اینکه یکدیگر را بنود همواره با هم از در مساوات و مصافحت بودیم و کای بهر و سخاوت کردیم تا آنجا که توار در حد و حد با عشرت
عثمان آغاز مخالفت و مناصمت پیش داشتی و مرد مرا بر روی بشویدی و بر محاربت و مقاتلت او تحریض کردی تا کسی که مردم بر
تباختند و او را عرضه طاک دمار ساختند چون برگردن آرزو سوار شدی استین در طلب خلافت بر زدی و دامن بر زمین استوار کردی
و زبان بشامت و شناعت و کسودی و او را کوبیده و فعال ما ستوده کردی و بار بار نمودی آنجا که مردم را بنحویست تن دعوت کردی و بنحویست
ما خواست جمعیت کردن از پس آن طلحه و زبیر را که رسول خدای بوصول بشت بشارت داده بود بخشنی و عایشه را که مادر مؤمنان است فارا بگذرا
و او را مورد طعن و سخر فاسقان بل کوفه فرمودی اگر پسر عم تو رسول خدای حاضر شدی و نظاره کردی که صحیح او را پرده حرمت چوشت بریزد
و امت او را در سخن سب و سنان ساشی یا ترا از محل خویش ما قضا نخواهد داشت و بر تو ساخط نخواهد بود و همچنان از در حیرت رسول خدا
روی بر تماشای و سب و کوفه شتافتی کوفه را بر زمین اختیار کردی و حیره و سید را بر مجاورت قبر پیغمبر تقضیل نهادی و هم از آن
در طلب خلافت با او بگرد و عمر از در مخالفت بیرون شدی و از تبعیت ایشان تقاعد و زیدی و امری را قصد کردی که خداوند ترا
در خور تو ندانست و کن صدیق تو کردی حضرت تو بخت و همچنان اگر امروز حکومت امت بجه تو کرد و دشمنه و فساد افزون کنی و مردم را

از در یاد داری

کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

بار داد و بی چه مردم کبر و نخوت ترا برتا بند و زحمت است زبان ترا شکیب تواند کند کنون ساجده جنبک باش که اینک با جماعتی از مهاجر و انصار
 بسوی تو می آیم که همچان بشیرهای شامی و نیزای قحطانی دفع تر از خوشین فرض میبارند تا خداوند برکرا خواهد بر کشد و اگر نه بجسته صواب
 است که صلاح خویش و خیر مسلمانان را دست باز دهمی و کشیدگان همانرا بسوی من کیس داری که امروز خاصمان در کاه و مقر بان حضرت
 تواند و اگر سربرتابی و بر راه لجاج قدم زنی تو و مردم تو از هر عراق موردین آیت مبارک نخواهید بود و کفایتی میفراید و حضرت الله مثلا هو
 چون این نامه با امیرالمؤمنین علی علیه السلام رسید در جواب بر نیگونی که کتاب کرد اما بعد قاینا کنا نحن و انتم علی ما ذکرنا
 من الالفه و الجماعه فخرقی بیننا و بینکم امین انا و کفرتم و الیوم انا استقمنا و فینکم و ما اسلم
 مسلیمکم الا کرها و بعد ان کان اثنت الایسلام کلمه لرسول الله حر با و ذکرنا انی قلت طلحه و النبی
 و شردت بیایسته و تزلت بین العنبرین و ذلک امر غیبت عنه فلا علیک ولا العذر فینه الیک و ذکرنا
 انک ذلیم فی المهاجرین و الاقصار و قد انقطع الحجره بوم امیر اخوک فان کان فیک حجل فاستر فلیق
 ان اذک قد لیک جده بان یكون الله انما بعثنی الیک للنعمة منک و ان ترضی فکما قال اخوی اسد

کتاب
 علی علیه السلام
 بنویس

مستقبلین ریح الصیف فخرهم بحاصب بین اغوار و جلوس

و عیدی السیف الهمی اعرضه یحیدک و خالک و اخیب فی مقام واحد فالتک و الله
 ما علیک الا خلف القلب المقارب العقل و الا ولی ان یقال لک انک رقیبت سلما اطلعت
 مطلع سؤء علیک لالک لا تکت نشدت غیر ضالینک و دعیت غیر ما یمینک و طلبت ما
 لست من امیلو و لا فی معدیته فما ابعده قولک من فیک و قریب ما اشبهت من اعما
 و احوال حملتهم السفاوه و تمی الباطل علی الجودی یحید صلی الله علیه و الیوم عواما و هم
 حیث علیت لهد فموا عظیمها و لم تمنعوا جریمها یوقع سؤوف ما خلا منبها الوغا و لزمنا شها
 الهوینا و اکثرنا فی قلده عثمان فادخل فیما دخل فیها الناس ثم حاکم القوم الی اجمالت و اباهم
 علی کتاب الله و اما لیک الابی یهد فانه اخذ عذ الصبی عن اللین فی اول الفصال و السلام لا علیه
 میفراید برسان که تو یاد کردی و شاد روزگار باستان همه استان بودم لکن آنروز بنیوت در میان باوید شد که شما بر مغرب فرسید
 و مسلمانان گرفتیم و همچنان امروز با بر طریق انصاف اقتضایم و شمار راه فتنه و فساد و از شما کس سلام نیاورد الا کاهی که ابطان فغان
 در تحت رایت رسول خدی بدید و بر جان خویش بر سید و اینکه کشتی طلحه و زبیر را من کشتیم و عایشه را مار فایه که ششم دور میان زهر و کوفه
 فرود شدم تو از معنی خوشین با پگاه میباری چه اگر سخن باز در سینه ترا می دانستی که حکم رسول خدی که فرمود با علی خرابت خرابت
 که خصوصت من می بخیزد با خد و رسول می ستیزد و اینکه کشتی مرا با مهاجر و انصار و مدافعای بی کرد همچان کردی که مردم تو در شمار مهاجر باشند
 نه چنان است چه آنروز که برادرت امیر شد هجرت منع کشت و این کنایت از آنست که در روز فتح که خناخود یکی است رسول خدی سرج است
 زید بن ابی سفیان در باب خند بدست خالد بن ولید سیر کشت و رسول خدی میفراید لا یجوز بعد الفتح اعدایه از آنکه هر کس مسلمان است
 و از که بر سینه آمد از جمله مهاجرین بشمار زود با جمله نیکو آنست که از بر دیدار من این عجلت و شتاب افرو کرداری چه سزاوار آنست که من بعد از
 سفر کنم و بخواست خداوند را کفر کنم و اگر تو با بنک من بیرون شوی خاد شرفترین ابی هازم الاسدی خواهی بود که مسکوب

مستقبلین ریح الصیف فخرهم بحاصب بین اغوار و جلوس

حدسسم از کتابت و مرما سغ السواجح در وقایع اقبالم

تخت نشسته و آستان را در اسبابان که در خیمه و چهره خود را بجا خود خاک و سگ و گوسفند زنده و سرار و هم آلود آن نمیشد که بآن بدست مجربه صاحب
دیده و از دست جملدر ز در نوم بدو کشتم من سگ و گوسفندی که مردی خود در آستان گوسفند من در بسوی که خوران سپسی کنی
که بیکند به خود را بگوید و هر چه را که خوش را بجز اندامها و در طمع و طلب مرغی چندی گمازد از آن سببی و در آستان بی باشی چه بسیار دوست
کف زبونه که از او دیده کرده و سده مایه روانی خود در جمل خجالت و آرزوی بطول در کار و به نوبت نداشتن از من و بگمانی که در
منبری شوکت کرد و حفظ شمس زویش توانستند دست و زخم خمیرا توانستند تا صبح چنانکه سگ کان نامان سخن کنی با من صحبت کن
حاکم مردم کردند نگاه داران عثمان را عافه کن در زمان آستان کوشندگان عثمان حکم کتاب ندای جلوست خدمت کرده این خدمت که تو قاف
کرده بد آن که تیران بجایند صفای را بر دست رستم در زنده و پستان مادر او چشم او کرده و ما زینما سرزد چون این کتب است با موجود
نیام بر دست و مشاهده کرد و لطمی از در مورد و عاصی نظر کنی حاشا پس بر ریاض و کفایت با موجود چند زینگونه گویند و نویسی است
سوی گویند به خدا اگر است در پیران عالم فراسم شود دست در هم کنند و میتوان که گزینند با علی بو طالب بن باشند این کار را آنجا
باست اگر زرم علی و تقصیر خود داده از کاره و مکاره و بجای بی حد و سپاه میکنی ساتس با سبب من موجود کف سخن نصیحت کردی از این
نیل و قیامت بیای فایده بی است شجاعت کوریت با در نهایت با خدا و اینان حق و ایزد زنت و فصل در بر بجا و سبب و چون دولت کرد
شکر آرائی - جوی با در بسیار با ایله انو سبب من علی عبد السلام

عکرا
موت

ابن ابی الحدید که از شناساویه اهل سنت حاشا را جبار از فضیله است یکوید بخش می آید مراد او بی - و زکار که مورد با امیرالمؤمنین علیه
مقارن و محافل و در قیامون همانند آن با هم نگارشند و با ارسال حکایتی مغالبه چونید کاش - مولی ندای حاضری بود و ناظر میگفت که دوست
اسلام را که با آن رحمت بقوام آورد و آندر هیچ و عقب که از جهال بود بزین بیشتر نهادوس الهامی در زین سخن و سپید حکم شمشیر و شمشیر
از رخ و بن بر انداخت و خود پاک ملت برای کافی ز شرمای معافی ساخت با نجا کشید که بر سعدان و اوبام عثمان پانی در قیام
گویند با ابا عامره ان الا امر الذبی اجد الذنا علیها بالسيف افس فی بدننا ایتنا الیوم بنا غیور یعنی آن جمله حاضرین علی
لنی بملطی را که دق تهنیت بر سر زن زرم می داد و بر او زک و در کان با زبان باری کند و ازین روی در آن روی نکلید و همچنان روزگار آرد
سوی گرفت با بد اسجا آمد که موجود علیه السلام طریق نسوی گرفت زبان حاضر نشود آنگاه این شعر را ایشل غار میکند

وَ قَرَعَ ثَمَّ بِالْفَهَاهَةِ بِالْفِ
وَقَالَ الذَّجِيُّ بِاصْبِعِ لَوْنِكَ حَائِلٌ
وَ كَاتُوبِ الشُّبَّهِ احْصَا وَ ابْجَادِ
وَ بِانْقَدِ حَبِيبِي اِنْ دَعَاكَ هَالِقٌ
اِذْ اَعْتَبَرْنَا بِالْجَنَلِ مَا اِدَّ
وَقَالَ لَهَا السَّمِينُ اَنْتِ حَقِيْبَةٌ
وَ قَاتُورِ الْاَرْضِ التَّمَاءُ سَفَاهَةٌ
فَمَا مَوْثُ ذَوَانَ الْحَبَاءِ ذَمِيْبَةٌ

عکرا
موت
عکرا
موت
عکرا
موت
عکرا
موت
عکرا
موت
عکرا
موت

علاء مستی این است که مغایرت موی بدن با که بود که در نزدادی عارضه نیک شبی بوسیله صدر مشل بود حاتم طائی را بخیل کند
و شگفت نماید و با تل که در بلاوت و بلاست شمشیر و نظیر داشت قس بن ساعده ایادیرا که پیرایه حکمت و دانش است چه زوی سرریز
فراید و همچنان ستار منی شمس را تقوی زنده و شایسته سچ انشیف کند و زین بر آستان مالد و شکاف به بر سخاوت بفار و فرستند
اگر کشته تاب کن و این حیات از یازده و ان شمس با بود و ان نفس بجای من که هرک و زکار از آستان جل و ادوار پس این شاعرانم
از وجهالت این مخالف آورد یا بحال غیرت پوشیدن شد بدین کامات جایت کرد و میکوید کاش میباشتم که چه اعلی با موجود ابواب
سستون بواب کشاده و منت در آبرین طایفه و علی بود چه ایندی و مر عیظت اقتضا د کرد روز در مغایرت و مسافرت کنشده

از این گانه

کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

و اگر ازین کلمات سزاگزی بود چه از بیهودگی و بیهوشی و زبان بلیغ و سخن کوشیده تا معلوم نگردد که در حال آنکه خود در
و لا تبتوا الذین بدعوتهم من ذنوبهم فبئسوا اللذین علیهم و چه از این بزرگ داشتن در مورد دعوتی و بی آنرا من بدست

و مانند قرآن و اسناد با و آنجا جواب سؤالات فرمود

و همچنان چه در قنوت و نماز و خطبه جمعه معمولی را لعن فرمود و عمر و عثمان را بوسه داد و ابوالاعور اسلمی و عیوب بن مسعود را با او پیوسته گردانید
معاذ که در کتب مسنین علیها السلام و ابن عباس و اشتر حنفی پیوسته دارد و جمله از پس این سخنان بنی الحدیث بود که گفتند که درین امر بیگانه
بوده و ما از آن غایبیم اکنون من بنده امی گویم که بعقیدت مردم شیعیان آنکه بر امام مقررین اطاعت و عترتند و گوید از آنچه حکم خداوند قادر و مهابت
در سار کاران حساب و در چون فعل نام فعل است واجب میکند که بر نفسا که از وی با مضارعه عکسهای چند در آن مندرج باشد که عقول
ناقصه دیگر مردم را جو صلا برافتن آن متغذیه و بر زیادت از آن بنی الحدیث را قانون ریاست مکتب است ریاست اداره مکتب خود
باسخ توان داد تخت آنچون مکتب شام در عهد خلافت ابوبکر و عمر معراج گشت و حکومت آن مکتب و زری چند باری بنی الحدیث از پس
باسعیه موقوف بود و ابوبکر مردم شام ابوبکر و عمر و عثمان را بخیلی شایسته داشته و فرما که از آن مکتب خبر معویه بنی شام شد از فضایل علی علیه السلام و در
او را رسول خدای بخاره و خیر بود و امیرالمؤمنین در کاتبی با معویه فضایل خویش را بیجا کرده و مفاخر خود را بزرگ فرمود تا مردم تمام بر جهالت قدر
ساعت منزلت او شرف و مطلع گردیدند که از طریق غیبت بنا بر پایه هدایت آینه و اگر چه تحت برایشان تمام باشد و نسبی که معویه و اصحاب
لعن کرد و ناید و که لعن بر او واجب است و ترک واجب فرمود و بر زیادت از آن خواست تا اگر او مثل این امر جبارت کند چنانکه کرده و پس از آن
ضمیمه آورد و کفر بر مردمان روشن کرد چنانکه روشن گشت و امروز تمامت مردم شیعیان زایل است جماعت فضیله او را کافرند و اگر
علی علیه السلام حربی را بنا خیر و توفیق می انداخت از نظر سبوتی و لشکر قیامت و در مقاتلت با او عجلت میکرد و چگونه خفیف حال معویه
گرفت می قنابا انهم بنو قومی در انحال المؤمنین دانند لکن محمد خا طری خوانند با جهل از نیکو سخن بسیار است که اگر از قانون این مکتب
گرمی بود و لحنی نگارش می یافت آنون بر سخن بدیم چون عمرو بن عاص معویه را از ارسال اصل و رسایل با زده است و با قدم محاربت
سار زت بر کماشت بفرمود تا منادی ندا داد و او لشکر را از در و نزدیک خواند که گفت سپاهیان این چار سوی راه بر گزینند
و در وقت فراجم شد تا وقت معویه عرض سپاه او بشاد و سه هزار کس سواره و پیاده بر آمد پس حمزه لشکر را بعد از رحمن بن خالد بن الولید
و مسرور را بعد و عاص تفرغ نمود و ابوالاعور اسلمی بر مقدمه رفت و سیرت را طه در ساقه شد بدین راستگی از متن خمیه بیرون زد و راه
بر گرفت مروان بن حکم شمشیر از اصحاب کرده همه پیش روی او جمعیت در یکجائی و متفق فرود شده سر برده بر افراشت تا مگر از لشکر کجا
مانده پیوسته شود و از آنجا کوچ داده بصحن آمد و در معنی فراختر لشکرگاه ساخت و سپاهیان نزدیک آت پهنجا با شدند و خمیبار آوردند
و لشکر جمعه و زید پیوسته میشدند که شمار ایشان بصد و پست هزار کس رسید این وقت این شعر علی علیه السلام فرستاد

لَا تَحْسَبْنِي بَاعِلِي غَايِلًا لَا وَدِدْتُ الْكُوفَةَ الْقَبَائِلًا
وَالشَّرِيفَ وَالْفَنَاءَ الدَّوَابِلًا فِي غَايِمِنَا هَذَا وَ غَايِمًا قَابِلًا

و امیرالمؤمنین علیه السلام این شعر در انفاذ داشت

اصْبَحْتَ ذَا حَمِيٍّ تَمْتَقِي الْبَائِلًا لَا وَدِدْتُ شَامَكَ الصَّوَامِلًا
اصْبَحْتَ اَنْتَ يَا ابْنَ هِنْدٍ جَاهِلًا لَا رَمِيْتَنِي مِنْكُمْ الْكُؤَاهِلًا

سخن عاص را
که از زار اسلم
بن بستند

بِسْمِ اِزْكَاتِ رُوَيْمِ نَحْوِ التَّوَارِيخِ وَرُوقَايِجِ اِقَاكِمِ سَمِ

سَعِينِ اِنْفَادِجَا وَ نَا بِلَا
بِالْحَقِّ وَالْحَقُّ يُزِيلُ الْبَاطِلَا
بُرْدِجُونِ اَلْحَزَنِ وَالتَّوَاهِلَا
هُذَالِكَ الْعَامِ وَعَامَا فَا بِلَا

وَمِنْ شَرَحِ عَلِيِّ السَّلَامِ دَرَجِ مَعْرِفَةِ فَرَا بِلَا

الْاَمَنُ ذُو بَلِيغٍ مَا اَفْوَكُ
اَلْاَبْلِيغُ مَعْبُوبَةُ بِنْتُ حَنِيْرٍ
وَ نَا طَلْحَةُ الْاَكَاكِرِمِ مِنْ رِجَالِ
هُمُ صُرُو الْبَيْتِ وَ هُمْ اَجَابُوا
نَيْبًا جَالِدًا الْاَصْحَابِ عَنْهُ
مَدَنَتْ لَهُ وَ دَانَ اَبُو كُرْهَانَ
مَضَى فَتَكْصَمًا لَنَا فَوَارِي
اِذَا مَا الْحَرْبُ اَهْدَبَ عَارِضَاهَا
فَبُوَيْكُ اَنْ يَجُوْلَ اَلْحَبْلُ يَوْمَا
فَاِنَّ الْقَوْلَ يَبْلِيغُهُ الرَّسُوْلُ
لَمَّا حَادَلَتْ لَوْ نَفَعَ اَلْحَوْبِلُ
هُمُ الْعَامُ الَّذِي بَنَتْ لَهُمْ اَصُوْلُ
رَسُوْلًا قَدِ اِذْخَذَ اَلرَّسُوْلُ
وَ نَابَ الْحَرْبُ لِنَبِيٍّ لَهُ قُلُوْلُ
عَلَى الْاَعْقَابِ عَمَّا طُوْبِلُ
سَبِيْلُ الْغِيِّ عِنْدَ كَمَا سَبِيْلُ
وَ اَبْرَقَ عَارِضٌ مِنْهَا مَحْبِلُ
عَلَيْكَ وَ اَنْتَ مُنْجِدٌ قَبِيْلُ

بِسْمِ اِزْكَاتِ رُوَيْمِ نَحْوِ التَّوَارِيخِ وَرُوقَايِجِ اِقَاكِمِ سَمِ
تَعْلِيْقُ الْبَلِيغِ
وَالْحَقُّ يُزِيلُ الْبَاطِلَ
اَلْاَبْلِيغُ مَعْبُوبَةُ بِنْتُ حَنِيْرٍ
نَابَ الْحَرْبُ لِنَبِيٍّ لَهُ قُلُوْلُ
عَلَى الْاَعْقَابِ عَمَّا طُوْبِلُ
سَبِيْلُ الْغِيِّ عِنْدَ كَمَا سَبِيْلُ
وَ اَبْرَقَ عَارِضٌ مِنْهَا مَحْبِلُ
عَلَيْكَ وَ اَنْتَ مُنْجِدٌ قَبِيْلُ

مِنْ اَمْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَى عَلِيِّ السَّلَامِ خُطَابِ مَعْرِفَةِ فَرَا بِلَا

اَمَّا وَ اَقْوَانِ الظُّلْمِ شَوْمُ
اِلَى الدِّبَانِ يَوْمَ الدِّبَانِ تَمَجُّنِي
سَتَعْلَمُ فِي الْحِسَابِ اِذَا اَلْقَبْنَا
سَيَنْقَطِعُ اللِّدَاذَةُ عَنْ اَنَا يَسِ
لَا اَمْرًا اَنْتَرَفَتِ اللَّبَابِي
مَلِ الْاَبَاةِ عَنْ اَمِّ نَقَضَتْ
قَرُوْمُ اَلْمُخْلِذِ فِي دَارِ الْمَنَابِي
تَنَامُ وَ لَوْ تَمَّ عَنْكَ الْمَنَابِي
لَهَوَتْ عَيْنُ الْقَنَاءِ وَ اَنْتَ نَقِي
تَمُوْتُ عَدَا وَ اَنْتَ قَرِيْبُ عَابِي

رَفَعَتْ نَفْسَهُ
اَعْمَدُ خُطَابِهِ

باجمله چون در صفین سکرگاه کرد و ساحت جگانه امیر المؤمنین علی علیه السلام بیج سفر شام کرد و رزم معویه را تصحیم غرم داد و بفرمود آمدنما
ندارد از دست و شکر بارزاد مسجد جامع مجمع ساخت مجاور انصار بجهل انجمن شدند و قواد سپاه حاضر آمدند پس بر بنبر برآمد محمد الله
و اشنی علیه و قال اما بعد قلنکم مباحین الراپی من ارجح النجلم مطاوبل بالحق مبارکوا الیفعل والامیر وقد اتدنا
المیبر الی عدو نا وعدو کم فاشهر و اعلنا یوا یکم خلاصه سننی زین کلمات این است که بعد از حمد و ثنا میفرماید
جماعت مجاور و انصار و اوصی شما دید شکر و قواد سپاه شما باصابت ای و صفاقت عقل بر صوفیه سخن خیر استی بخشد و کار خیر بفرزند
نفرانید انکسین اینک شام کرده ام با اموی که دشمنان خصم شماست طریق مقاتلت و محاربت سپارم اکنون بگوئید یا شما درین امر

کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۱۲۶
کتاب صفین
کلمات
عبارت
کلمات
تیسرین حد

کلمات
تیسرین حد

کلمات
تیسرین حد

تقریب
اردی ماه
حکام

کلمات
تیسرین حد

چندی اندیشید و چه صحت می پسندید میان ما ششم بن قتیبه بن ابی وقاص بن خاست و خدی را ستایش کرد آنگاه گفت یا امیرالمؤمنین موعود
 و اصحاب مردم بخرد و ما از ابراست و نیز خون عثمان بخصمی تو برمی آید و حال نیکه دروغ این سخن میگوید و هرگز خون عثمان میجوید
 آنچه در طلب دنیا جنبش میکند و خدی می بخرد فرمان کن تا بسج راه کنیم و بجانب ایشان تا شن بریم باشد که سخن حق را جابت کند و ما
 آنچه بچکس از ایشان زانخت رشتد و صلاح بخورد بود از پس او ما را بر سر خاست و گفت یا امیرالمؤمنین وضع و شریف و نهند که ای نعمت
 طریق متابعت نخواهند سپرد و پذیرای نصیحت نخواهند گشت نه چندان شیفته دنیا و فریفته جاه و مالند که گوش با سخن حق فرادارند
 و از سرای عقبی یاد کنند چون بهر حال کار بمقامت و مبارزت خواهد رفت چندانکه زودتر کوچ در بسم بصواب نزدیک است کجایی که
 با شکری بزرگ ایشان را دیدار کردیم و دیگر باره ایشان را نصیحت کنیم تا اگر پذیرد دستکار باشد و اگر نپذیرد حق با ماست و کار ما شایسته
 گذاریم حتی بچکم الله ببتنا و هو خیر مما یحکمنا ای وقت قیس بن سعد جاده پهای خاست و گفت یا امیرالمؤمنین صفین
 است که در مقامت ایشان محبت کنیم و هر چه زودتر با شکری ما شمشیر ایشان تا شن بریم نزدیک سن محاربت و مبارزت با ایشان
 واجب تر از جهاد با کفار ترک روم است چه ایشان در دین خدای منافعی همی کنند و دوستان خدی را خاریه شمارند و صحاب سول را
 بی جاتی مورد عتاب و عذاب اند و در حسن و بند محبت کند و در وجه ایشان و علیه روزی در بیخ دارند چو قیس سخن در اینجا آورد و ما
 از بزرگان اصحاب سول خدی چون خیر بن ثابت و ابویوب انصاری و دیگر کسان روی بد آوردند و گفتند یا امیرالمؤمنین
 چاقا که با روزگار اندک از شایخ قوم مشی گرفتاری و در سخن پیش دستی کردی قیس پاره شرم داشت که گفت خباثت که من جلال
 و مقام شایسته اندم لکن کین انجیامت چنانکه دلهای شما را شکستار دینت مرا فشار داد و با نخویشتم شدم و من فصل سر و حتم نگاه من
 انصاری بن حنیف را گفتد بر خیز و از جانب ما سخن بگوئی پس سئل می پای شد و خدی را ستایش کرد و در سول آورد و در ستاد آنگاه
 یا امیرالمؤمنین حق ینکلم لئن سألنک و خرب لئن حاد بنت ما بر راه تو میرویم با هر کس طریق صحاحت پساری ما نیز است
 جویم و با هر کس محاصمت آغازی مقاتلت افکنیم چشم و کوش بر فرمان تو داریم ما را بجای دست راست خویش کار فرمای و از هر سوی ما
 باوید شود با ما هموار میکن و دیگر مردم را مستحق میدار که فرمان پذیریم هر جا بخوانی جابت کنیم و هر کار برانی اطاعت ما تا آنوقت علی را
 خبر پهای خاست فحمد الله و انشئ علیه ثم قال سبزو الی اعدائ الشین و القران سبزو الی بقیة
 الاخراب و قتل الله لاهل حق و الانصار فرمود امیر دین محبت کشید و ستاب کیرد و دشمنان دین و شریعت را و منکرین
 قرآن را دفع دهد و جماعتی که از سر کراخراب بجای اند و کشتگان مهاجر و انصار بنزده کند و در آنوقت هر که تسبیله بنی فراره کرد
 نام داشت بر خاست و گفت یا علی آهنگ داری که ما را بسوی شام کوچ دهی برادران دینی خود را با تیغ در که زانیم بدانسان که بسجا
 بصورت شیم و برادران خود را بکشیم سوگند با خدی دست ازین کار باز دارا شتر نخنی چون این کلمات بشنید در خشم شد و اجای سخت
 و با کت داد که او را بخورد و از فراری بگریخت و مردم از قفای او بدیدند و او را در بازار می که چهار پا با نزار در معرض بیع و شری در می آوردند
 و یافتند و باشت و نعل چندان بوفتند که هم در جای جان برادین خبر بعلی علیه السلام آوردند که قبیله جلدان و جماعتی از مردم از بدو فرار
 بگشتند چون قاتل او معلوم نبود بفرمود تا از پستال سلیمین خوشجای او را بدادند ملاقه تمیمی این شعر بدین معنی گوید

اَعُوذُ بِكَ يَا اَللّٰهُمَّ اِنْ تَكُوْنُ مَبِيْنِيْ
 تَاوَدُّهُ هَٰذَا نَحْنُ يَا اَللّٰهُمَّ
 كَمَا نَا فِيْ سُوْفِي الْاَبْرَارِيْنَ اَوْ يَدُ
 اِذَا رَفِئَتْ عَنْهُ يَدُ وَضَعَتْ يَدُ

این هنگام اشتر تخفی بر خاست و گفت یا امیرالمؤمنین از کلمات این شقی خاین کوفته خاطر نباید بود و از تقدیم خدمت حضرت مایوس نباید

جلد سیم از کتاب دیم نامح التواریخ در وقایع قایلیم

۱۲۸

ایچو مردم شیعیان و مجان تو از تو بخوش نبردند و بعد از تو قهای خویش نخواستند بهم اکنون فرمان کن تا بجا نبت شمن کوچ دوم گویند
 با خدی که از مرک شوان کربخت و بار یقین خویش دانستیم که هیچکس را مرک درینا بنامان او و فرزند پس چگونه ما با اینجاست بر طریقی
 سارعت زویم و زرم بدستیم حال آنکه بسیار کن از ایشان مسلمانان از خویش نبت غارت ما شدند و خدای را بخشیم آوردند و دین را بدینا افزودند
قَالَ عَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ الطَّرِيقُ مُشْتَرَكٌ وَالنَّاسُ فِي الْحَقِّ سَوَاءٌ وَمَنْ اجْتَهَدَ دَابَّةً فِي نَصِيحَتِهِ الْعَامَّةِ
قَالَ مَا تَقُولُ مَا عَلَيْهِ مَرْدَانٌ دَرَسْتَن رَاهُ حَقٌّ يَكِيدُ كَمَا تَدْعُوهُ رَاهُ حَقٌّ يَرِيحَانُ كَشَادَةٌ هِيَ اسْتَحْسَنُ كَيْفَ حَكَمَ خُرُومًا زَارًا زَبْدًا نَبْدًا
 در بیخ نظر یازدای واجب کند و پادشس کردار در یاد ز پس این کلمات علی علیه السلام از غیر فرود آمد و بسرای خویش در شد عبد الله
 المعتم العبدی و حنظله بن الربیع لمتممی و زید کربا جاعی از مردم غطفان و بنی تمیم بنزد یک علی علیه السلام آمدند و حنظله آقا سخن کرد و گفت ای امیر المؤمنین
 ما بنزد یک تو آمدیم تا از بصر تو را می نیکو زیم و از در نصیحت سخن کنیم بنیاد پذیر و صواب دیدار افرو گذار و درین امر که غمیت فرموده خبر
 خویش و اصحاب خویش دست بازدهیم اکنون بجای بیاض و معویه را که توب کن نماند انیم و نه تو دانی که بعد از طاقی فریقین فستح و نصیر
 بهره که خواهد بود از پس عبد الله بن المعتم و جماعتی با او بودند آقا سخن کردند و همان گفتند که حنظله گفت ای امیر المؤمنین علیه السلام روی بشان
كَرَّمَ عَلِيٌّ اللَّهُ وَأَشْأَ عَلَيْهِ وَقَالَ مَا بَعْدُ لَكَ اللَّهُ وَارِثُ الْوَالِدِ وَالْبِلَادِ وَدَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعُ وَالْأَرْضِ السَّبْعُ
وَالْيَهُ وَرَجَعُونَ هُوَ فِي الْمَلِكِ مِنْ بَشَاءٍ وَهُوَ عَيْنُ بَشَاءٍ وَبُحْرٌ مِنْ بَشَاءٍ وَهَذَا مِنْ بَشَاءٍ
وَأَمَّا الذَّبْرَةُ فَاقْتَضَى عَلَى الصَّالِحِينَ الْمَصِيبِينَ ظَفَرُوا أَوْ ظَفِيرُهُمْ وَأَنَّهُمْ إِذْ لَمْ تَمْنَعْ كَلَامَ قَوْمِهِ
مَا أَزَاهُمْ وَبَلَدًا أَنْ يَتَرَفُّوا مَعْرُوفًا وَلَا يَنْكُرُوا مَعْتَكُرًا فرمود خداوند آسمان و زمین که باز گشت مردمان بدوست پادشاهی و دستگیر شدند
 هر که بخوابد غرت دهد و هر که بخوابد قرین ذلت سازد اما طاقت نکو میدد و هر بیت از زنگاه بصورت مردم که راه ویژه کار است خواهد رسید
 جنک نصرت جویند و خواه شکسته شوند همانا قومی را که اتم که او امر و نوای خدای را گران نباشند و خبر بوی نفس سخن بکشند معقل قریس
 الی ربوعی ثم الی احمی بر خاست و گفت ای امیر المؤمنین سوگند با خدای که عبد الله بن المعتم و حنظله و مردم ایشان نبرد تو نیامده اند که ترا صحنی
 گویند و محل مشورتی باشند بر نیز از ایشان که جز بر راه خلاف نفاق نیستند لاک بن حبیب گفت ای امیر المؤمنین بن رسیده که حنظله با او
 مواضع است و گاه و بیگاه بدو مکتوب کند و او را با ما که از یاد در حسیان باز داریم چون مخالف با معویه بکران رفت را کنیم اینوقت از قبیله عینیس
 عباس بن ربیع فاید بن بکر بر خاستند و گفتند ای امیر المؤمنین تا دانستیم که قاید قوم ما عبد الله بن المعتم عسی ابواب کتابه با معویه مسترح
 فرمان کن تا او را در زندان بکشیم که کار چیکسای بر دی و از شام مراجعت کردی را کنیم این هنگام عبد الله و حنظله سخن آمدند و گفتند
 این است پادشس که نصرت شما جوید و در میان شما و دشمن شمارای نیکو زید امیر المؤمنین فرمود اگر نخواستم توانستم شمارا کبیر کرد و عبرت
 دیگران ساختم لکن جزای کردار شمارا با خداوند جبار که هشتم از من دور شوید و بجز جابجا امید یابند و جدا گانه حنظله را پیام رساند که تو در کار
 من بزم خواهی زدیاد جریبش دشمن خواهی بود گفت تا ز بهر تو زرم سترم و نه با دشمن تو بار میوم در بدو را اقامت بکشم تا این عیارت بنجاست
 و این حنظله معروف بحنظله الکاتب از اصحاب رسول خدا و برادر زاده اکثم بن صیفی است نسبت در در کتاب اصحاب تم کردیم با بجز بزرگان
 بنی تمیم از کلمات حنظله در چشم شدند و آغاز شامت و شتم کردند و گفتند اگر با علی بیرون نشوی و جان در رکاب ندی ترا زنده نگذاریم و چند
 سخاست حنظله بیرون شدند و از جانبین سخن بشا بر وقت چند که شمشیر کشیده شد حنظله گفت ای صاحب یک امروز مرا که زنده مادا کار
 خویش نظری کنم و پشت روی این کار را نیکو نیکویم این بخت و در سرای خویش رفت و در فرودست در نیمه شب که تاریکی جبار از فرود رفت
 بجانب معویه کربخت و بیت سه تن از قوم او بدو پیوسته عبد الله بن المعتم نیز یازده کس از مردم خود بنزد یک معویه شدند لکن ایشان کنار

عن
عبد الله بن المعتم
و حنظله

کتاب
علیه السلام

از کتاب تاریخ
و العاقبة الخیرة
فی الحال

فهرست
عبد الله و حنظله
بنزد معویه

کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

گرفتند و حاضر میدان جنگ نشدند و این اشعار را حفظ کردند که معویه گفت میگوید:

بَلَّغُوا عَنِّي عِنْدَ بَابِ سُبُوقِهَا
وَقَادِي مُنَادٍ فِي النَّجْمِ لَا قَبْلَهُ
سَأَرْتُكُمْ عَوْدًا لِأَصْحَابِ فِرْقَةٍ
إِذَا ظَلَمْتُمْ كَلَامَ بَقُولِ لَكُمْ بَلَاءُ

چون خطبه بگفت علی علیه السلام بفرمود تا بگردد بنیم و پشت بن ربهی سرای در فراب کردند خطبه چون این سخن گفت

أَهَاؤِ الْإِكْبَانِ عَرَضَتْ قَبْلِيغْنِ
فَأَوْصِيكُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ وَالْآخِرِ
وَلَا تُشَبِّهِي النَّجْرَيْنِ كَأَنَّهُ
مُغْلَقَةٌ عَنِّي سِرَّةٌ بَنِي عَمْرٍو
وَلَا تَنْظُرُوا فِي النَّاسِ إِلَى الْبُكَرِ
أَذْبَتْ جِبَالٌ مَدْرَ غَالِبَةَ الْفَعْرِ

و این شعر را پسندیدند در تحریض معویه بگفت علی علیه السلام گوید

أَبْلَغُ مَعْوَبَةَ بَيْنَ حَرْبِ خُطْبَةٍ
وَلِكُلِّ سَائِلَةٍ تَسْبِلُ قَرَارُ
لَا تَقْبَلَنَّ دِينَةَ تَقْطُونَهَا
فِي الْأَمْرِ حَتَّى تُقْتَلَ الْأَنْصَارُ
وَكَمَا تَبُوءُ دِمَائِهِمْ بِدِمَائِكُمْ
وَكَمَا يَصْدَمُ بِاللَّيْلِ بَارِدُ بَارٍ
وَقَرَى نِسَائِهِمْ تَحْلَنَ حَوَائِرُ
وَلَهُنَّ مِنْ عَقْلِ الدِّمَاءِ حَوَارُ

کتاب
عده بن
کتاب

وگزارش شیعیان علی بن حاتم بود که در حضرت امیرالمؤمنین پیامی فرستادند که ایشان نیایش های برداشته گفت امیرالمؤمنین
فرزند در آن سخن زانی و جز بسوی حق کس را سخنانی و هیچ حکومت جز از درشده و سدا و نفرانی چگونه می پسند که روزی چند در جنگ
انجامت توانی و تراخی جویی و همچنان بدیشان بگویی که در رسول فرستی باشد که رشد خویش در باند و کار در بر خوشتن بر ما کنسند
اگر همچنان از طریق شقاق و فحاشی باز نشدند محبت بر ایشان تمام باشد بشیرای کشته و عاشق کنیم و جنگ ایشان را با ما شوم شویم
با خدای که انجامت از لشکر جمل برافزون خدای دشمن دارند و شریعت را خاثر ما از انوقت زید بن حصین لطایفه برخواست او از جمله
و جهتدین بود و در شعار زهد و تقوی میرست بعد از شامی خدوند و در رسول خدا گفت سوگند با خدای که با بر شک بودیم و در دنیا
جماعتی که با ما بر راه منازعت و مخالفت میروند بر کرجحلت و شتاب میگردیم سوگند با خدای آنجن که ایشان خون او جویند ستوده اند
چگونه اتباع او را که تا یک از ضعیفین اند و از مهاجرین و انصار و تابعین اند و تشیید میان جور و ظلم هم کنسند و گویند
مانا مقاتلت ایشان بر او واجب است و نباید توانی و تراخی جبت که روز تا روز قوی تر شو و اعدا و اعدای ایشان افزون گردد و روزی از طری
بر دست و لغت زید بن حصین امروز عدی بن حاتم سید و زحیم است تو سخن در دمان او می شنوی و بیرون رومی و ای همه زید گفت من
از تو بهتر ششم لکن سخن حق پوینده میذارم اگر چند مرد مرا بدید عدی بن حاتم گفت هر کس را در راه حق چیزی فریاد آید و با عقل خویش در
کنند و نصیحت عامه بیاید شکر گفت از پس ابو زریب بن عوف بر علی علیه السلام درآمد و گفت امیرالمؤمنین اگر ما درین امر بر طبق حق میرویم
و نصیحت تو در خیر از ما عظم و افزون است و اگر راه ضلالت و غوایت میرویم گناه تو و حصیان تو از ما گرانتر و ثقیل تر است اکنون ما را
فرمان میدی بسوی معویه کوی و همسیر آن بلاد را مصلح در میان است در سپریم آیا ما بر رخ نیستیم و دشمن ما بر باطن نیستند امیرالمؤمنین فرمود
من شهادت میدهم اگر با ما سیر کنی و با نیت صافی نصرت بجویی و این ولایت را که در میان است در سگ و با مردم معویه خصمی خویش آنجا کنی
بشارت باد و ترا در عت خد قدم زده باشی و بارضا او همیشه کرده باشی ما را بر کفایت می ابو زریب شک کن در جماعتی که درین خطا و درو
ابو زریب گفت دوست داشتم که ازین است دو کس نزد من کواهی دهد و چنان شد که خواستم پس عاریا سر سرون شد و طاعت می گفت

جکسیم از کتاب دین مباح تواریخ در وقایع اقالیم سمه

سَبِّهِ وَالْإِخْرَابِ أَعْدَاءِ النَّبِيِّ
سَبِّهِ وَالْفِتْنَةِ الثَّانِيْنَ اِنْبَاعِ عَلِيٍّ
هَذَا آوَانِ طَابَتْ سَلَّ الشَّرْقِيِّ
وَقَوْدَنَا الْخَيْلَ وَهَرَّ التَّمَهْرِيَّ

و دیگر یزید بن میسران را بی حاجی حاضر حضرت علی علیه السلام شد و گفت یا امیرالمؤمنین بر هدایت خود تا میم ما حاکم جنگ و مشورت ماقت و دشمنانیم کند
 و سستی نتجوییم و کار ما را در بفرمانی اظہیم فرمان کن تا سادوی نذر و دہتا مردان جنگ فرام شوذ و در خیل لشکر گاہ کنند زیاد بن نضر گفت
 یا امیرالمؤمنین یزید بن میسران است بر من ساینده لشکر می کن و بجانب شمن کوچ می ده امر و زکیت مانند تو در سابق است اسلام فرما
 با رسول خدای اگر شد خویش در یافتد و بطاعت و خدمت تو شتافتد نیکو باشد و اگر نه شمشیر کنیم و ازینجا جند کشتیم که جنگ صحابہ جل
 از خاطر با سترو شود و خدو ذایش از ترنا بود سازد پس عبدعبد بن بدین ورقاء الخراسی برخواست و گفت یا امیرالمؤمنین اگر انقوم
 خدایا اگر ان بود و در رضای او کار بسیر کردی بر کار ما از در مخالفت و مخالفت نبودند ما در طمع و طلب دنیا هیچ خدیش کنسد و بر ملک
 و سلطنت خویش تمسکند و کین کید زبان جاہلیت را هر ساعت مومند و میشد فرمایند این چگونه شود که سعویا علی بعیت کند و حال آنکه
 برادرش حنظل و خالاش و لید و جدش عقبه در یوم بدر بدست علی کشته شد بر کار ما در دست نشود چرا که نیز نای خطی و تیغی مای در کار ما
 و دیگر حجر بن عدی و عمرو بن الحمق ثعلب و شتم سعویه و ابن شام زبان کشود و این سخن بعلی علیه السلام رسید ایشان را حاضر ساخت و فرمود از آن
 سخن کیند کفشد یا امیرالمؤمنین یا ما بر حق هستیم و ایشان بر باطل نیش شد فرمود چنین است کفشد پس هر العن شتم ایشان را و امیداری فرمود
 گروه میدارم که مردمان شمار در شمار اهل شتم شناخته دارند اگر از سیر کویید و اعمال استوده ایشان باز گویند نیکو تر باشد و سجای لعن در برا
 ایشان یونید **اللَّهُمَّ احْتِنِ دِمَائِنَا وَ دِمَائِهِمْ وَ اصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِنَا وَ بَيْنَهُمْ وَ اهدِهِمْ مِنْ خَلَالِ الْيَمِّ حَتَّى يَهْتَفُوا حَتَّى**
يَهْتَفُوا مِنْ جَهَنَّمَ وَ يَهْتَفُوا مِنَ النَّارِ وَ الْعَذَابِ مِنْ لَعْنِهِ یعنی خدایا حفظ فرمای خون ما و خون ایشان را و این خاصیت که در میان
 ماست بمالت بدل کن و ایشان را از طریق تضالالت غوایت بشناہر حقیقت و بدست دلالت حکما مار شد خویش با زبان بد با لجه فرمود اگر
 پنجسین سخن کنید من و دستردارم و از برای شما نیکو تر است کفشد یا امیرالمؤمنین چنان کنیم که تو فرمائی و عمرو بن الحمق گفت یا امیرالمؤمنین ما
 در طلب مال و اقتضای خویشاوندی ما تو بعیت نکردیم و باطاعت سرفروختیم بلکه بموجب پنج خصلت ادراک این سعادت کردیم نخست
 آنکه تو عمراده رسول خدائی و اول کسی بدو ایمان آورد و شوهر و دختر دینی و پدر فرزندان دینی و بزرگتر مردی از مهاجرین و ستم تو در جہاد از تمام
 مردم افزون است اگر فرمان کنی کوه را از جامی جنبش و سیم و دریا را تسی سازیم تا گاہی که مرگت فرامد بر بر تا سیم و دوستان تریاری کنیم
 دشمنان ترا دشمن داریم امیرالمؤمنین فرمود **اللَّهُمَّ تَوَدَّعْتَهُ بِاللَّحْمِ وَ اهدِهِ اِلَى الْجَنَّةِ اِصْنَعْ بَيْنَهُمْ اِنجاء فرمود ای عمرو کاش
 صد تن مانند تو در لشکر من بود بجز بن عدی گفت سوگند با خدای که لشکر تو بر راه صداقت و عقیدت مذ و کمتر کس در پیش تو آلوده شکست
 انجاء گفت یا امیرالمؤمنین با فرزندان حرب ضریم و در میدان جنگ پرورش یافتیم بسیار و زاکه جنگ را از خون نموده است و ما
 او را از مایش فرموده ایم در کار ما محبت شد ایم و صاحب کثرت و عیشیم و در حضرت تو سعادت و طاعت کوش بفرمان داریم و بهره حکم کنی
 فرما بر داریم امیرالمؤمنین فرمود یا جھ تو بر این قوم عقیدت یا قوم تو نیز با تو ہم دستا ند گفت بچکس را پر و ن این سخن برای نیست است
 من از جانب تمام قبیلہ کردگانت در پندہ بعیت است امیرالمؤمنین او را دعای خیر گفت و از برای بفرشام بسا حش لشکر پر دست**

یزید بن میسران
کتاب
زیاد بن نضر
کتاب
عبدالعبد بن بدین
کتاب
سجای
سعویا

کتاب
عبدالعبد بن بدین
کتاب
سجای
سعویا

طلب فرمودن امیرالمؤمنین علی علیه السلام عمال خویش را از بلاد و امصار
 امیرالمؤمنین علی علیه السلام چون بر مردم حجاز و عراق و سپاه عرب و عجم کثرت داشت که معویہ پند و نصیحت پذیرد و از طریق نفی و
 باز کرد و سفر تمام را تضمین عزم داد و لشکر را از روز یک عورت فرمود و عمال خویش را از بلاد و امصار حاضر ساخت از جمله این کتب

کتاب

کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۱۸۱
کتاب
محمد بن سلیمان

بمخف بن سلیم که حکومت سفین و همدان داشت نداشت سلام عليك فاني احمدا لله الذي لا اله الا هو اما بعد
فان جهادا من صدق عن الحق وغبته عنه وهب في ثغاب ابي والصلال اخبارا له فربضة على العارفين ان الله
يوضي عن انضاه ويحفظ على من عساه وانا قد همنا بالسيرة الى هؤلاء القوم الذين عملوا في عباد الله بغير ما
انزل الله واسنأ رواياتي وعظمو الحمد وودد واما نوا الحق واظهروا في الارض الفساد واتخذوا القنا
وليجته من دون المؤمنين فلذا و... هو اعظم احدا لضمرا بغضوه وافضوه وحر موه
واذا ظالم ساعد هم على ظلمهم اجوه واد توه وبروه فقد اصروا على الظلم واجموا على
الخلافة وقد بما صاددوا عن الحق وتعاونوا على الاثم وكانوا ظالمين فاذا اثبتت كتاب هذا فانك تعلم على عملك
اوتوا لصالحك في منيك واقبل اليها الملك نلقى هذا العدو والحمل فامر بالمعروف ونهى عن المنكر وبما يحق
ويبين الباطل فانه لا يغناه بيا ولا يك عن اجر الجهاد وحسبنا الله ونعم الوكيل والصلوة والسلام على النبي العظيم ورحمة الله وبركاته

ای مخف آنکس که ارتحق روی برافت و در صلالت و غولیت مغرور افتاد و واجب میکند مردم دانا با او جهاد کنند و زبان او را بسین
بمانند و دشمن شود از آنکس که برنمای او رود و شکم میکند بر آنکس که عصیان او کند پس اکنون تصمیم غزم داده ام که بدفع شما جماعت
دستم که بیرون فرمان خدای کار کنند و حدود خداوند را بظلم و ستم حق امیرانند و این ترس فتنه و فساد کنند و بزه داران را بکفر
و دوستان خدای را خوار شمارند کجا ظالمی است او را در ظلم نیرو دهند و دوست دارند بکونی کنند و در تشیه قواعد ظلم ستواران
چند که نو صدق را دفع دهند و باطل را نصرت کنند چون این کتوب بخوانی مردم خود آنکس که این دانه بجای خود نصب کن
ما حاضر نباشد که سعوی را دیدار کنی و او را از امر معروف نهی اینس که دست باز گذار که با شما از دست جهاد دنیا نیستیم چون این کتوب
بمخف بن سلیم بردند و از فرمان امیرالمؤمنین آگاه شد مردم خوش عارث بن ابی الحارث بن اربع را به نیابت خویش بگوش
اصفها باز گذاشت و سعید بن وهب بفرمان گذاری همان نصب کرد و چند که نوانت سپاهی از سواره و پیاده بااحتسابی توان
خیم بیرون زد و راه کوفه پیش رفت و از آن سوی از عبدالمدین عباس که از جانب علی علیه السلام حکومت بغداد را داشت نامه رسید این عباس
در آن نامه نوشت آرای مردم بصرو اشرف همه ایشان شریک باشند چون امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب را در راه پیاده پاس کرد

کتاب
محمد بن سلیمان

من عبد الله علي أمير المؤمنين الى عبد الله بن عباس اما بعد فالحمد لله رب العالمين وصلى الله على سيدنا
محمد عبده ورسوله اما بعد ففقدت على رسولك وذكرك ما رايت وبلغك عن اهل البصر
بعد انصرافي و تاخيرك عن القوم هم من بين مقبيل لو غلبت بوجوها او غلبت بوجوها فارجع
واصبرتم بالعدل عليه والانه افاض له والاحسان اليه وحل عقد الخوف عن فله بييم فانه ليس الامر
اهل البصر في قلوب نظام الاقليل بينهم وانت الى امري ولا تغيبه وانصت في هذا الحج من ربيعة
وكل من قبلك فاحسن اليهم ما استطعت ان الله والاسلام ورحمة الله وبركاته رسول زود بر مردم و آنچه یاد کردی بعد انصراف
من از بصرو مردم آن بده و بگو که نشدند زود باشد که ترا انهی میدهم از شما عت که دستخوش هم و امیدند بعضی را این جهاد و محاببت
در جوی او را آن سرای هم غفوبت است پس اینخیز آنرا که از کار زار نشکوبد و بسوی جهاد تخریض میکنی و بعد از احسان بودی و دل او را
از محبت خوف امین میدار چه از امرای بصرو کمتر کسی طریق نظام و سداد است لاجرم بیرون آنچه زبانم کار کن و تسبیله ربه و آمردم که
پذیرای فرمان تو از بسوی من کسبل فرمای و اسلام آنچه بجانب سود بن قطره حسن رقم کردین عبد الله علي أمير المؤمنين الى

کتاب
محمد بن سلیمان

جلد سیم از کتاب دویم ناسخ التواریخ و وقایع اقالیم

تاریخ و وقایع اقالیم
جلد سیم از کتاب دویم ناسخ التواریخ

الاسود بن قطنه اما بعد فانه من لم يتفق بما وعظ له فخذن ما هو ظاهر ومن اعجبته الدنيا
 رضى بها ولبتت يثقه فاعتبر بما مضى فخذن ما تبقى واخرج للسليبين قبلك بين القلا وما
 يذهب ثلثاه واكثر لنا من لقلب الجند واجعله مكان ما علمهم من اذنا في الجند فان للولدان علينا حقا
 وفي الذر بعد من يخاف دغاله لم وهو صالح والسلام ورجل سيفر ما يدخنه كند پذیرد از آنچه آمد و دید چگونه خند میکند
 از آنچه ماده و نذیر آنجن که در بنا سبخت به عقب است خود را موقوف بوصول نیامیدار و در رضا بدین میدود حال آنکه دنیا را
 مقوم مرویات مدار موقوف نتوان داشت پس عبرت بجز از آنچه در گذشت و حوادث کونان کون از کونان شکر و بر خیزد با سب
 از روزگار تو بجا است که هم از نیکو نه در سیاه و بار عبث نیکوئی کن و از این خراج زیاد طلب میاش و شکر یا از آنچه خوشی شاه و خوار میدار
 که شکر یا از خوشی و حرب زبانی را بجای و جویه روزی بحباب کیند و پیش از ابراهحق است و در ایشان بی مردم نیکو کار کند که از
 ایشان باید زیناک بود چون مردم بصره با غوامی حوه بنیر و تحریف عایشه مغرور شدند و بر امیر المؤمنین علی علیه السلام شوریدند و پیش و کم
 است هزار کس از ایشان در جنگ جبل رضه تیغ و سرکش چنانکه مردم قتل و لاجرم مردم بصره پشتمد کشته و برادر کشته و فرزند مرده بودند و از
 آنان که درین قدم راسخ و قلب مطمئن بدشت با علی علیه السلام با خاطر صافی و ضمیر روشن بودند ازین روی محاببت امیر المؤمنین این عجا
 و بزرگان بصره متواتر و متوالی میگفتند این نامه بعد ازین عام نکاشت بنیم الله الرحمن الرحیم من عبد الله علي أمير المؤمنين
 الى عبد الله بن عباس اما بعد فان خبرنا من عندنا عن عمر و جعل اقومهم في الطاعة فيما له و عليه و اقولهم
 بالحق ولو كان مرفا فان الحق يد فاميت السموات والارض ولكن سهر بركت كعلا ينيك وليكن
 حكك واحدا و ظهر فبكت مستقيمة فان البصره مهيطة الشيطان فلا تفقن على يد احد منهم با الا تطبق سده
 تمن ولا ائت والسلام سيفر از مردمان بزرگوار تر آنجن است که در پذیرش تحلیف شریعه استوار باشد و چهره زبانه سردار و امر و او ای
 آنجن است که در القای کلمه حق مویشین داری بخند که چند تیغ واکو را باشد چه آسمان زمین خرد نیروی حق بر پائی نایند و پیش نظر تعلق
 بر پیر و بر ابراهحق همیرو و پنهان خود را با میدی خود همانند می کن و کردار خود را با کفار خود مانند نمی ار همانا بصره فردگاه شیطانست بد
 بیچیک ازین مردم در می کشاده مدار که سدان بدست ما و شما سبب بنیم الله الرحمن الرحیم من عبد الله علي أمير
 المؤمنين الى عبد الله بن عباس اما بعد فانظر ما اجتمع عندك من خلايف السليبين وقبيهم فاقبمه
 على من قبلك حتى تقيهم وابتعث اليهم ما فضل نعيمه فبمن قلنا والسلام سيفر ما يخذ و بيت ال
 مسلمين مذوحه داری بحباب کیند و چهره بنصیر آن شکر که در نوزد عجا کن و آنچه زیاد است نوزد دست تا بر سپاسی که نزد یک
 ما نراست بخش کنم و این نامه را نیز با بن عباس هم فرمود بنسج الله الرحمن الرحیم من عبد الله علي أمير المؤمنين الى عبد
 الله بن عباس اما بعد فان المراء تدبثه ذلك ما له يكن ليعونه و بئونه قون ما لم يكن
 ليذرك فليكن شرو ذلك بما نلت من اخيك وليكن اسفك على ما فانك منها و ما نلت من ذنالك
 فلا تكثر في فرح او ما فانك منها اناس عليه وجه فليكونه فانك فيما بعد الموت چون بن نامه بعد ازین بن عباس میگفت بعد
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه بود و بنده ام کلثوم ازین سخن بگفت که هم معنی چنان باشد که میایدی بسعد بن عباس میفرماید که شکر
 که روی سعاد و عقیل ما به فونب سیرت که کوش است نماید پس ما بدست ما نامی تو فرموده است که ما می باشد که بنده ما را در این است و از دوه تو
 در دین منافع امری بنی است زبان بدی است که هر چه از خطاه و بنوی دست به می از او ان اطمانی و بیست من از آنچه بدست می

کتاب
عبد الله بن عباس

کتاب
عبد الله بن عباس

در این نامه بعد ازین بن عباس

کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۱۸۲

این کتاب
در بیان
صفات
و احوال
امیرالمؤمنین
علیه السلام
است

آغاز بجزع و صجرت نمای و اندیشه خویش بکار بردارک چیزی که پس از مرگ بجای آوردیم این نامه را بعد از بن بس بنویسد و اعلم ان
 البصرة مهيطة ابلهس ومغرض الفتن قلوب اهلها بالاحسان البهيم واخلاق عفنة الخوف عن ملوهم
 وقد بلغت لبي بهم وغلظت عليهم وان بني تميم لم يغيث لهم نجم الا طلع لهم اخروا لهم لم يبقوا
 يوم في جاهليته ولا اسلام وان لم يبا وجاماته قرابة خاصة نحن ما جردون على ميلها
 وما جردون على قطعها فاذا ربح ابا العباس رحمتك الله فيما جرى على يدك وليا لك من
 خيرة وشرفا فاشهر بجان في ذلك وكن عند صالح خلقك ولا يقبلن رايك فيك والسلامه مسيد بن تميم
 در میان قبایل عرب فضل و فضیلتی بحال است و در میان ایشان کاتبی بوده که در حکمت و سماجت و شجاعت مردی نامور نباشد خاک
 در ذیل قصه فرزدق شاعر اشعار است که بعضی از قصه را می گوید و شرافت دیگر را می گوید آنست که کاتب بنی تميم در آن
 مضر بنی تميم پیوسته شود و امیرالمؤمنین بنی تميم اشارت میکند و میفرماید ابا ایسان خاصه خوشا و ذی و قرابت است لکن چون اینجا
 باطله وزیر پدید استمان شدند و در خدمت عایشه رزم دادند بعد از بن عباس چون از جانب امیرالمؤمنین علی حکومت بصره یافت
 شیعه عمل انصاف عسکر که نام شرفایسته بود و در حربه شیطان بنامید و در آنجا جماعت بنظر تخریب و تخریب نکرست بنعمتی در خاطر بعضی از شیعیان
 علی علیه السلام شقیل افتاد عار بن قد از بن عباس برنجید و شکایت و را با امیرالمؤمنین علی علیه السلام کتب کرد و از آنحضرت ایستاد
 با بن عباس قوم افتاد و در فارس بنی تميم چنین باشد میفرماید ای پسر عباس بصره فرودگاه ابلهس جای غرس اشجار نسنه و فساد است
 لاجرم مردم را بر مشوران و با ایشان برفق و نیکوئی سخن بسکن اگر در خاطر ایشان از آنچه رفته و مینویسند جای که در پنج ترس و خوف از قلوب
 بزین و دلخای ایشان آرزو میدارم رسیده که با بنی تميم بدخولیه مشه کردی و آغاز در شتی و نامجواری نمودی همانا در میان بنی تميم مردمان
 بوده اند و همواره بزرگان داشته اند اگر کمی فرسود اجل گشته دیگری بجای نشسته و بچگاه در جاهلیت و اسلام بنی خونخواهی و کین تیزی بودند
 و خون ایشان به در زرقه است و ایشان را با خوشا و ذی و قرابت است که در پیوستگی آن امری و ثواب است و در قطع آن محرم و خجاست
 پس ای پسر عباس برفق و لین دست بازده خداوند بر تو رحمت کند و از آنچه بدست زبان تو از ناک بدرفت همانا مرا با کفار و کردار تو
 شکر می است چه تو از جانب این قضایرانی و این حکومت میکنی چنان باش که کمان من در حق تو بنگونی درست شود و اندیشه من در حق تو
 نکرده و این کلمه را نیز نصیحت بن عباس فرماید مع الناس بوجهك و تحمليك و تحميك و اياك و الغضب فاقه
 ظهرو من الشيطان واعلم ان ما قربك من الله يبعدك من النار وما بعدك من الله يقربك من النار
 میفرماید ای پسر عباس با مردم کشاده روی باش و مجلس خود را بیدخونی مجسس کردن و در حکومت کار بعد از کسی میکنی تا روزگار فرود
 کند و وزیر بوده غضب کردن و شتم کردن بر پیران که بسکارد و بدخونی شمشیر شیطان است و دستت باش آنجن که با خدی نزدیکت شود
 از دوزخ دور افتد و آنجن که از خدی دور افتد با دوزخ نزدیک شود آنگاه این نامه را برای شعور و جوش گشت من عبد الله علي
 امير المؤمنين الى اصحاب السالحي اما بعد فان حقا على الوالي الا بتغيره عن رعيته فضل ناله ولا طول خصم
 به وان يزيد ما قسم الله له من يعيرد نوا من عبادوه و عطفنا على اخوانه الا وان لكم عندي
 ان لا اخيرد و لكم بين الا في حرب ولا اطوى عنكم امر الا في حليم ولا او خير لكم حقا عن
 محله ولا ايف يهدون مقطوعه وان تكونوا عند في الحق سوله فاذا فعلت ذلك وجبت في عليكم الثمة و ان عليكم
 الطاعة ولا تشكوا عن دعوه ولا تفرطوا في صلاح وان تخاصوا القراميد الى الحق فان انتم لو استفتيتموا اب على

ضمیمه
این کتاب
در بیان
صفات
و احوال
امیرالمؤمنین
علیه السلام
است

نام
امیر
علی

جلد سیم از کتاب عیم ناسخ التواریخ در وقایع اقالیم سبعة

ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ أَحَدًا هَوْنَ عَلَى بَيْنِ اِخْوَجٍ مِنْكُمْ ثُمَّ اَعْظَمَ لَهُ الْعُقُوبَةُ وَلَا يَجِدُ عَثَمًا فِيهَا اَوْ خَصَّةً فَخَذُوا
هَذَا مِنْ اَمْرَائِكُمْ وَاَعْطَوْهُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ مَا بَطَّخَ اللهُ بِمُرَكَّبِهِمْ فَيُرَادُ اَلِي فَرَسٍ مِي يَكْبَهُ بَوَسُوْنَ مَعْتِ عِيْنَ وَخِصْبِ نَفْسٍ وَكِرْكُونِ نَسُوْدِ
وَبِرَعِيَّتِ كَبْرِيَّوِيَّةٍ فَرُوْشِدِ بَلْكَ جَنْدِ كَنْعَمَتِ اَوِ اقْرُونِ كَرُوْدِ مَعْرُوفِ حَفَاوَتِ اَوِ اَبَاعِيَّتِ بِيْرَاوَتِ شُوْدَانِ اِمْرُوْمِ دِهَسْتِهَ بَاشِيْدِ كَرْمِ اِسْمِ اِسْمِ
اَز شَاپُوْشِيْدِ مَذْرُوْمِ اَلَا كَاسِي وَاَصْحَابِ حَرْبِ چُوْدَانِ شُدِ كَبْرِيَّوِيَّةٍ چُوْنِ پَرَاكَنْدِ شُوْدِ وَخِصْمِ رَاكَنْبِي سِدْرِ نَصْرَتِ اِيْرَانِي اَشْدُوْدِ بِي سُوْرَتِ
شَاپُوْشِيْدِ كَارِ نَحْمِ اَلَا دِرَاجِرَ اِي اَحْكَامِ خُذُوْدِ چُوْدِ جِرَ اِي حَكْمِ حِي رِيُوْنِ اِسْتَارَتِ وَاَسْتَارَتِ وَاوَايِ حَقُوْقِ شَاپُوْشِيْدِ خِيْرِ قَلْبِيْمِ وَاِيْحَاكِيْسِ وَاِيْحَاكِيْسِ
اِمْرُوْبُوْاِي نَفْسِي وَاِيْحَاكِيْسِ كَنْعَمَتِ كَنْعَمَتِ چُوْنِ حَسِيْنِ كَنْعَمَتِ وَاجِبِ يَكْنِيْدِ كَطَاعَتِ مَرَاوُضِ شَاپُوْشِيْدِ وَاِيْحَاكِيْسِ مَرَاوُضِ كَرُوْنِ فَرُوْدِ كَنْعَمَتِ
جِهَادِ خُوْشِيْتِيْنِ دَارِي كَنْعَمَتِ وَاَز غَمَرَاتِ جِيْنِ كَشِيْدِ حَرْبِ بِيْرَاوَتِ اِكْرِيْ جِيْنِ كَشِيْدِ وَاَز غَمَرَاتِ جِيْنِ كَشِيْدِ وَاَز غَمَرَاتِ جِيْنِ كَشِيْدِ
كَسِ مَقْرُوْنِ بَا جَابَتِ نَخُوْدِ شِيْدِ اِسْمِ
خَرَجِ وَفَرَا كَنْعَمَتِ اِبْنِ
مَا هُوَ صَاحِبُ اَلَيْدِهِ لَمْ يَقْدِمُ لِيَنْقِبِهِ مَا يَجْرُدُهَا وَاَعْلُوْا اَتَمَّا كَلَيْفَتُمْ يَسِيْرًا وَاَنْ تَوَابَهُ كَثِيْرًا وَاَنْ تَوَابَهُ كَثِيْرًا وَاَنْ تَوَابَهُ كَثِيْرًا وَاَنْ تَوَابَهُ كَثِيْرًا
مِنَ النَّبِيِّ وَالْعَدُوِّ اِنْ عَفَا بِيْخَافُ لِكَانَ ثَوَابُ اِجْتِنَابِهِ مَا لَاعْدُوْا فِي رِقَابِهِ فَاطْفِقُوا النَّاسَ مِنْ اَنْفُسِكُمْ
وَاَصِيْرُوا لِحَوَالِيْهِمْ فَانْتُمْ خِرَانُ الرَّعِيْبَةِ وَوَكَلَاءُ الْاُمَمَةِ وَسَفَرَاءُ الْاِيْمَتِ وَلَا تَحِيْمُوْا اَحَدًا عَنِ حَاجَتِهِ
وَلَا تَحِيْسُوْهُ فِي طَلْبَتِهِ وَلَا تَبْتِغِ لِنَّاسٍ فِي الْخُرَاجِ كِيْوَةَ سِيْنَاءِ وَلَا صَنْبِيْ وَلَا دَابَّةً يَبْتِغُوْنَ عَلَيْهَا وَلَا
عَبْدًا وَلَا نَضِيْرًا اَحَدًا سَوَاطِلِكَا اِنْ دَرِهْمٍ وَلَا تَمَسُّنَّ مَالَ اَحَدٍ مِنَ النَّاسِ مَصْلِيْ وَلَا
مُعَاهِدًا اِلَّا اَنْ يَجِدُوْا قَرِيْبًا اَوْ يَلَا حَاطَتِيْ يُوْعَى اَهْلِي الْاِسْلَامِ قَائِمَةٌ لَا تَبْتِغِي لِيْلَسْلِمِ اَنْ يَلْتَمِسَ
ذَلِكَ فِي اَيْدِيْ اَعْدَاءِ الْاِسْلَامِ فَكُوْنْ شُوْكَةً عَلَيْهِ وَلَا تَذْخُرُوْا اَنْفُسَكُمْ بِصِيْمَةٍ
وَلَا اَجْنَدُ حَتَّى يَسِيْرَ وَلَا الرَّعِيْبَةَ مَعُوْنَةً وَلَا مَنَ اَبْنِ اَللّٰهِ قُوَّةً وَاَبْلُوْهُ فِي سَبِيْلِهِ
مَا اسْتَوْجَبَ عَلَيْكُمْ قَالَتْ اَللّٰهُ سُبْحَانَهُ قَدْ اِصْطَنَعَ عِنْدَنَا وَعِنْدَكُمْ اَنْ تَشْكُرُوْا
بِمَهْدِنَا وَاَنْ تَنْصُرُوْهُ بِمَا بَلَّغْتُمْ قُوْمَنَا وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ سِيْفَرَا اِيْحَاكِيْسِ اِيْحَاكِيْسِ اِيْحَاكِيْسِ اِيْحَاكِيْسِ اِيْحَاكِيْسِ اِيْحَاكِيْسِ اِيْحَاكِيْسِ اِيْحَاكِيْسِ
جِهَادِ خُوْشِيْتِيْنِ دَارِي كَنْعَمَتِ اِبْنِ
اِحْتِجَابِ اِنْفِيْانِ وَاجِبِ قَنَادِيْ اِسْمِ
اَز اِسْحَافِ حَاجَتِ اِيْحَاكِيْسِ اِيْحَاكِيْسِ اِيْحَاكِيْسِ اِيْحَاكِيْسِ اِيْحَاكِيْسِ اِيْحَاكِيْسِ اِيْحَاكِيْسِ اِيْحَاكِيْسِ اِيْحَاكِيْسِ اِيْحَاكِيْسِ اِيْحَاكِيْسِ اِيْحَاكِيْسِ اِيْحَاكِيْسِ
كَارِ كَنْعَمَتِ اِيْحَاكِيْسِ اِيْحَاكِيْسِ اِيْحَاكِيْسِ اِيْحَاكِيْسِ اِيْحَاكِيْسِ اِيْحَاكِيْسِ اِيْحَاكِيْسِ اِيْحَاكِيْسِ اِيْحَاكِيْسِ اِيْحَاكِيْسِ اِيْحَاكِيْسِ اِيْحَاكِيْسِ اِيْحَاكِيْسِ
اَز اِبْنِ اِسْمِ
بِهْمِ كَنْعَمَتِ اِيْحَاكِيْسِ اِيْحَاكِيْسِ اِيْحَاكِيْسِ اِيْحَاكِيْسِ اِيْحَاكِيْسِ اِيْحَاكِيْسِ اِيْحَاكِيْسِ اِيْحَاكِيْسِ اِيْحَاكِيْسِ اِيْحَاكِيْسِ اِيْحَاكِيْسِ اِيْحَاكِيْسِ اِيْحَاكِيْسِ
تَوَانِيْ مَجُوْبِيْدِ خُذُوْدِ اِبْنِ
مَرُوْمِ دَشْتِ اِمَّا بَعْدُ فَصَلُّوْا بِاللَّيْلِ اِلَى الْاَرْضِ حَيْثُ تَقِيْعُ الشَّمْسُ مِثْلَ مَرِيضٍ اَلْعَزِزُّ وَصَلُّوْا
بِهِيْمِ الْعَصْرِ وَالشَّمْسُ بِبَضَاءِ حَيَّةٍ فِيْ عَضُوْمِنِ النَّهَارِ حَيْثُ يَسُوْرُ فِيْهَا قَرِيْبَانِ
وَصَلُّوْا يَوْمَ الْغُرَبِ حَيْثُ يَنْفُطِرُ الصَّائِمُ وَيُدْفَعُ الْحَاجُّ وَصَلُّوْا يَوْمَ الْعِشَاءِ حَيْثُ يَنْوَايِ الشُّعْرُ اِلَى ثَلَاثِ الْاَهْلِ وَصَلُّوْا يَوْمَ الْاَتَمَّةِ
وَالرَّجُلِ

کتاب
عمرای
خرج

کتاب
عمرای
خرج
کتاب
عمرای
خرج

کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

وَالْحُلُوفُ حَتَّىٰ صَلَّيْتُمْ صَلَاةَ الْخَيْرِ فِي كَوْنِهَا أَهْلًا بِهَا سِيفًا يَدُ نَارٍ ظَهَرَ بِهَا مَرْدَانٌ بَكَدَارٍ كَمَا هِيَ أَفْئَابٌ بِأَزْمَةٍ خَوْكَاةٍ
 بَرِي طَيِّرٌ زَوَالٌ يَكْتُمُ نَمَارَ عَصْرًا بِأَيْشَانٍ بَكَدَارٍ وَقَتِي كَمَا هِيَ نَسْرٌ أَفْئَابٌ بِأَزْمَةٍ خَوْكَاةٍ بَدُورٌ بِخَوْرٍ نَسْرٌ بِأَشْرَفٍ وَنَارٌ بِشَدْنٍ أَفْئَابٌ
 سَافِرًا بِجَمَالٍ دُونَ سَنَكٍ سِيرٌ زَيْنٌ بِأَشْرَفٍ وَنَمَارٌ بِغَيْرِ بَارِدٍ مَرْدَانٌ بَكَدَارٍ كَمَا هِيَ أَفْئَابٌ بِأَزْمَةٍ خَوْكَاةٍ بَدُورٌ بِخَوْرٍ نَسْرٌ بِأَشْرَفٍ
 وَنَمَارٌ بِغَيْرِ بَارِدٍ مَرْدَانٌ بَكَدَارٍ كَمَا هِيَ أَفْئَابٌ بِأَزْمَةٍ خَوْكَاةٍ بَدُورٌ بِخَوْرٍ نَسْرٌ بِأَشْرَفٍ وَنَمَارٌ بِغَيْرِ بَارِدٍ مَرْدَانٌ بَكَدَارٍ كَمَا هِيَ أَفْئَابٌ
 بِرُوشِي رُوزِ رُوزِي كَيْدٌ كَرَامَتَانِ شَاخْتٌ وَنَمَارٌ بِغَيْرِ بَارِدٍ مَرْدَانٌ بَكَدَارٍ كَمَا هِيَ أَفْئَابٌ بِأَزْمَةٍ خَوْكَاةٍ بَدُورٌ بِخَوْرٍ نَسْرٌ بِأَشْرَفٍ
 نَمَارٌ وَنَمَارٌ بِغَيْرِ بَارِدٍ مَرْدَانٌ بَكَدَارٍ كَمَا هِيَ أَفْئَابٌ بِأَزْمَةٍ خَوْكَاةٍ بَدُورٌ بِخَوْرٍ نَسْرٌ بِأَشْرَفٍ وَنَمَارٌ بِغَيْرِ بَارِدٍ مَرْدَانٌ
 إِلَىٰ مَعُوبَةَ بْنِ أَبِي سَفْيَانَ سَلَامٌ عَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ فَإِنِّي أَخَذْتُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَمَّا بَعْدُ فَإِنَّكَ
 قَدْ رَأَيْتَ مِنَ الدُّنْيَا وَنَصْرَ فِيهَا بِأَهْلِهَا وَإِلَىٰ مَا مَضَىٰ مِنْهَا وَخَيْرٌ مَا بَقِيَ مِنَ الدُّنْيَا مَا أَصَابَ الْعِبَادَ الصَّالِحِينَ
 فِيهَا مَضَىٰ وَمَنْ يَتَّقِ الدُّنْيَا يَنْبِئَنَّ الْآخِرَةَ بِحَيْثُ مَأْوَاهُ وَأَعْلَمُ بِمَا مَعُوبَةُ إِنَّكَ قَدْ رَأَيْتَ أَمْرًا
 لَسْتَ مِنْ أَهْلِهِ إِلَّا فِي الْقَدَمِ وَلَا فِي الْوَلَاةِ وَلَا تَقُولُ فِيهِ بِأَمْرٍ بَيْنَ شَرِّكَ لَكَ بِدْرَةِ أَمْرَةٍ وَلَا لَكَ
 عَلَيْهِ شَاهِدٌ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَلَا عَهْدٌ نَدَّعَيْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَكَيْفَ أَنْتَ صَانِعٌ إِذَا
 انْفَعَتْ عَنْكَ جَلِيلٌ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ دُنْيَا قَدْ انْتَهَيْتَ مِنْ بَيْنِهَا وَرَكِبْتَ إِلَىٰ لَدَيْهَا وَخَلِي
 فِيهَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ عَدُوِّ جَاهِدٍ مَلِجٍ مَعَ مَا عَرَضَ فِي نَفْسِكَ مِنْ دُنْيَا قَدْ دَعَاكَ عَنْكَ فَأَجِبْنَهَا وَأَفَادَكَ فَتَحْتَمِلُهَا
 وَأَمْرًا نَكَ فَطَاعْتَهَا فَابْسُ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ وَخُذْ أَهْلَهُ الْحِسَابَ فَإِنَّهُ يُؤْتِيكَ أَنْ يَفْقَهُكَ وَأَقِفْ عَلَىٰ مَا لَا
 يُجِيئُكَ مِنْهُ بِحَسْرَةٍ وَمَنْ كُنْتُمْ بِمَا مَعُوبَةُ سَأَلَتْهُ لِالرَّجْعَةِ أَوْ وِلَاةٍ لِأَمْرِ هَذِهِ الْأُمَّةِ بَيْنَ رُؤُوسِهِ
 حَسَنٌ وَلَا شَرَفٌ سَائِبِي عَلَىٰ قَوْمِكُمْ فَتَيَمَّمُوا قَدْ تَوَلَّىٰ بِكَ وَلَا تَمْكِنِ الشَّيْطَانَ مِنْ بَعْثِهِ فِيكَ مَعَ
 أَبِي آخِرِ فَإِنَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ صَادِقَانِ فَتَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنْ لُزُومِ سَائِبِي الشُّعْثَا وَالْأَنْفَعَلِ أَعْطَلَكَ
 مَا أَعْطَلَكَ مِنْ نَفْسِكَ فَإِنَّكَ مَتْرُوفٌ قَدْ أَخَذَ مِنْكَ الشَّيْطَانُ مَا أَخَذَهُ فَجَرَىٰ مِنْكَ فَجَرَىٰ الدِّمِ
 فِي الْعُرُوفِ وَاعْلَمْ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَوْ كَانَتْ إِلَىٰ النَّاسِ أَوْ بِيَدِهِمْ لَمَحْتَدُوا وَنَاوَلُوا أَمْنًا
 بِهِ عَلَيْهَا وَلَكِنَّهُ قَضَاءٌ بَيْنَ أُمَّتَيْنِ بَرٍّ وَعَلِيٍّ عَلَىٰ لِسَانِ نَبِيِّهِ الصَّادِقِ الْمُرْتَدِّ لَا أَفْلَحَ مَنْ شَكَ بَعْدَ الْعِرْفَانِ
 وَابْتِهَاتِ اللَّهُمَّ احْكُم بَيْنَنَا وَبَيْنَ عَدُوِّنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ خُلاصَةُ نِيحَاتِ بَغَاةٍ حَسَنٍ مِي يَدِ سِيفٍ يَدِ مِعْوِيَّةٍ دِينَارٍ دِيرٍ

کتاب
 صفین
 از کتب
 امیرالمؤمنین
 علی علیه السلام

کردی و کردار او را با مردم بدستی و از روزگار گذشته موجب کشتی دینار به نیکوتری و بدکاران نیکوکار دیدار کرده اند و دستمزد که دینار با اجر
 نتوان پوسته داشت بدان میوه که در طلب امری بیرون شدی که در خیر آن نیستی ندی کاری آمدی که هیچ حجتی و شهادتی از برای تو نیست
 نه ترا از کتاب خدای درین دعوی استی است نه از فرمان رسول بر اسمعیلی حجتی پس چه میکنی چون کمون خاطر تو که کثوف اند و شیعیان تو
 بزخارف دینوی با دیدگی جان تو غیر ترا دعوت میکند و اجابت میکنی و بهر جانب میگردی و متابعت مینمائی و فرمان میدهد و اطاعت میفرماید این بی
 دست بازده و اهدا در حساب میکنی و در باشد که در موقوف حساب استاده شوی و تینیات خویش را هیچ پوششی ثوانی پوشیده داشت
 ای معویه ترا با سیاست عیت و ولایت امت به نسبت است کیفر کردار در امر تصد با شمشیر بر خود سلطان کن با خدا و زمینهاست باید
 از فساد فطرت و سوء سبوحیت من ترا آگهی میدهم از آنچه ترا بغفلت می افکنم از ملکات نفس تو همانا مغرور و متعوی و شیطان تمام قدرت ترا
 فرود کرده است و مانند خون در تمام اعضا و عروق تو راه کرده است بدان میوه که کس جز حکم خدا و در جان و مال مردم ولی تصرف نتواند ببرد

جلد سیم از کتاب دین ما سخ التواریخ در وقایع افاکیم

و جز اینکه از خدا و رسول مخصوص بود بخیر در آنکه خلافت نمودند اگر این امر با جناب مردم بود و برضای رعیت و جماعت است بر ما
 و او بود که روی برانست که از بدو جمعی حدیث مذکورند که در وقت راجعت را بجهت دیگر کس ساخته بلکه این منزلت و منزلت
 ما را داده و برانست بخدا و رسول خدا که صادق و مصدق است از خداوند مبرند کار ما مبلغ بوده آنکه جمعی از بدو خویشین را بنامت
 افکنند بر کس استخوان شود کثوف با که نصر بن مزاحم در کتاب صفین جواب این نامه علی علیه السلام را از معویه این که بر او رقم کرده اما بعد فدیج
 آنکه فایانک طال ما لا تنفیع بود اما از این کتب آنچه من بنده فخص کردم از کتاب عصم کوفه و دیگر کتب چنان یافتیم که این کتب است
 در جو کتب علی با سبع بن نباه انفاذ داشت و در ذیل قصه رسالت اصغر رقم کردم و دیگر تکرار بر او رقم نمودیم که معویه بن
 دو کتب کتب کرده باشد و هم این نامه علی علیه السلام معویه بنید اما بعد فان الله انزل الینا کتابه و لا ید غنا
 فی شیهة و لا عدلین رکت ذنبا یجها الذی و التوبة مبسوطة و لا یزور و ایزرة و ذراخری و انت بمن
 شرع المخلایف متما دبا فی عمرة الاملی مختلف الییر و العلانیة و رغبة فی العاجیل
 و تکذیباً فی الاجیل و کانت قد نذ کثرت ما مضی منک فلم یجد الی الرجوع سببلا
 میفرماید خداوند قرآن کریم را فرود فرستاد و در هیچ امری دوست فرمودت که شربت ساخت تا کن در کتاب معاصی بجهل و نادانیه متعبد
 و راه توبت و انابت را نیز نگذاشت و دانسته باش معویه که خداوند کنایه بچکس را بر دیگری حمل نخند و توبت است که به او حسن نفسانی و تسویات
 طریق خلافت سپاری و بر راه نفاق میروی چه بنفشه زخارف نخبانی و آنجهان را باور نینداری و با اینکه میدانی چکروی و ایام و لیال
 چکوی در نوشتی سحبت که میدینکند از که بسوی حق بازگشت کنی و این کتب بعمر و عاص بنوید بنیم الله الی غیر الی رجم من عبد
 الله علی امیر المؤمنین الی عمر بن العاص اما بعد فان الذنبا مشغلة عن غیرها و صلاحها مفهورة و فیها
 لم یصیب منها شیئا قط الا فحنت له خیرا و ادخلت علیه مئونة یزیدة و رغبة فیها و ان یبخی فیها یما نال خاله
 ینالنه و من و ذلک فوافی ما جمع و التجد من و عظیم یقیر و فلا یحبط لک ابا عبد الله و لا یجادی بن معویه
 فی باطله فان معویه غمص الناس و سفیه الحق میفرماید عمر و دنیا مردم را بخوش مشغول میدارد و از مملکت خود پسرو
 نیکد از روشیفه خود را فرو میکرد و آرزو آمال و ابر روز افزون میکند و بر طمع و طلب می فراید و ستغنی نمیکند مرد دنیا پرست را آنچه
 بست میکند از آنچه دست می آید و بی توانی آنچه فرایم کرده پر کند و می آرد دست به باش مرد سعادت مند است که از واردات احوال دیگران
 حساب خویش برگیرد و آن ای با عبد الله رحمت خویش را در اسلام تبا مکن و معویه را در اندیشه باطل معین و یاور باش چه معویه مردم را
 و غار بار گذاشت و حق باطل آورد و عمر بن العاص بنیکه پانچ سخاست من عمر بن العاص الی علی بن ابیطالب اما بعد
 فان الذی فیها صلاحا و الفة ذات بینه ان یغیب الی الحق و انت یجیب الی ما ندعون الیه
 و من شوری قصیر الرجل مننا نقتله علی الحق و عدوة الناس و الحاروة و السلام و جمله سیکرد
 اگر خواستی که با اصلاح باز آید و این اختلاف کله از میان ما بجزید از آنچه در تخریص مردم قبیل عثمان کردی توبت و انابت جوئی امر خلافت
 بشوری باز گذار تا مسلمانان بر کرا خوانند بخلقشند و آمد که را بر طریق حق استوار بایستد شیمت مناظره و مجامزه را دست باز دارم
 او را مورد طعنت و شهنعت نخواهند داشت چون این کتب با میر نمونین علی علیه السلام آوردند کثوف افشاد که این کار جز با زبان حق
 و استمال صحام و راج نجاتت نزد یوقت زیاد بن النضر سحرار روی بعد از بدین بدیل بن ورقا آورد و گفت در میان ما و شما
 کار سخت افشاد و حمل این رحمت خرم مردم قوی قلب صافی سحبت توانم ذکر و جهان نام که از قبایل شام و طوائف عراق بر شستی مردم غار یاججا

بمرد و عاص

جواب نامه علی علیه السلام از معویه

کن عاص

کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

کس جان بسلاست نزد جسد من بدل گفت سوگند با خدا می من نیز چنان دادم که تو دانی و همان گویم که نوکونی علی علیه السلام با ایشان
 فرود این سخن را در خزانه خاطر ذخیره بگذارید و در میان لشکر بگردانید و گوید که خداوند را سزاوار است که در راه خدا
 صلوات بر او فرستد و تقییر خدای دیگر کون نشود و هر کس را اجل محموم و وقت معلوم فرارسد لکن خوشا و فرخنا حال آنان که در راه خدا صلوات
 و در طاعت خداوند شهید شوند یا شرمین هتبه چون این کلمات اصفا فرمود عرض کرد ما امیرالمؤمنین جویم و مردم را بر طبق فضیلت
 و کتاس خدای از پس است اما خداوند با مسلمان بیرون رضای خداوند سلوک نموده اند و حرم خدای بر احلال و حلالش را حرم کرده اند و سزا
 است بطاعت و سزاوار است از طریق هدایت بکشند و در غم است غواصیت فرود شد و تقسیم غم دادند که در طلب نیایا ما رزم و نه خدایا که در
 آخرت با ایشان قبال خواهیم و با کون یا امیرالمؤمنین چنانکه ما و ایم ایشان نیز دانستند که در سبقت اسلام و فریب رسول خدا
 و دیگر فضایل کس انبار تو نتواند بود الا آنکه نجاشت فطری و شقاوت ذاتی بر راه ظالمان هیچ و دنیا امیرالمؤمنین را اولی ناما بود
 توانست و در اطاعت و متابعت تو پای بر جایست و تو ایم سوگند با خدای که اگر مملکت آسمان و زمین را با من گذارند که دوست نو
 دشمن و با دشمن تو دوست باشم پذیرم هم اکنون فرمان کن تا بجانب ایشان کوچ در سیم و رزم از ایم و حق از بهدنی باطل و هر چه امیرالمؤمنین
 درین دعا می بخرد و فرمود اللهم اورا بعبادت سخاوت فایز فرمای و بفرقت پیغمبر مخصوص را از پس آن بر فرست و در او و در
 بدین خطبه ترغیب و تحریض کجاء فرمود بعد از حمد و ثناء میفرماید ان الله فداکم بدينه و خلقکم ليعبادوه فانصبروا فانکم
 فی اداء حقیقه و انجزوا و اوعودوه و اعلموا ان الله جعل امراس الاسلام مهینه و عمره و بیقه ثم جعل الطاعة
 حظ النفس و رضا الرب و عهده الاکلیس عند نهر بنی العز و قد جعلت امراسودها و آخرها و لا قوة الا
 بالله و نحن سائرین انشاء الله الى من سغه نفة و تناول ما لبس له و ما لا نذیر له معونه و
 جنده الفیة البلیغة بقوده هم ابلتس و یروقلم یبارق تنویمه و بدلیهم بغروره و انتم
 اعلم الناس بحلاله و حرامه فاستغوا بما علمتم و اخذوا ما حذرکم الله من الشیطان
 و اذعوا فیما اتاکم من الاجر و الکرامة و اعلموا ان السلوة من سلب دینه و امانته و المغرور من اثر
 الصلاة علی المؤمن الا ان یمن احدکم بقاعن حتی و قال فی غیری کفایة فان الذود الی الذود ایل و من لا
 یذعن حوضه بقیه ثم ایت امرکم بالشدة فی الامر و الجهاد فی سبیل الله و ان لا تعنا بوا
 سئل و انظر النصر العاجل من اهلین شاء الله یفرایه ما خذ و یسار بتریف من حوس برکت دست و از این عبادت
 بوجود آورد پس خوشتر بر او داد ای حق او باز دارید و ساخته و فای عهد و باشد و باشد که خبر و استقامت را محاکمه و در دست
 بخت مردم و اما ساخت و حل و عقد مؤوم در برابر من حل فرمود لاجرم ما کوچ میسم بسوی کسی که سمیت به کمان رفت دست و کار
 فرزند که در خور آن نیست و او را که آن نتواند کرد همانا معویه و صاحب اورا شیطان بجام کرده و بهر جا خواهد می تسمه و بهر جا خواهد باطله فرود
 دار و از خدای بترسید و شیعه شیطان شوید و بد آنچه گویم فرمان برید و بدانید که سلوک نخی است که از شعار دین در دنیا مانده و عمر آن
 و مغرور کسی است که ضلالت بر هدایت اختیار کرده بود و من نباید شناسم کسی از شما که دیگر را برین کرده و در هم النون نامید و بر
 کشت و دشمن را در فوج و آنچه که خط حوزة خویش گنجا پذیر کرده و لاجرم شمار میفرمایم که دل بر باد است و کنید و انصاف سماان
 و از خداوند در طلب نصرت عاجل باشید چون امیرالمؤمنین این خطبه می فرمود اما حسن بیاست فقال الحمد لله لا اله الا
 لا شریک له و انشی علیه ما و امله ثم قال انما اعظم الله علیکم من حیه و استغ علیکم فی سوره الانعقاد

ص
 ع
 در عرض
 و
 سجده
 ای
 حق
 است

ص
 ع
 در عرض
 و
 سجده

جلد سیم از کتاب و نیم ناسخ التواریخ در وقایع اقالیم سرحد

ذِکْرَهُ وَلَا يُؤَدِّي شُكْرَهُ وَلَا يَتْلُوهَا صِفَةً وَلَا قَوْلًا وَمَنْ إِتِمَّا غَضِبْنَا اللَّهُ وَلَكُمْ قَائِلَةٌ مَنْ عَلَيْنَا بِمَا
هُوَ أَمْلَةٌ أَنْ تَشْكُرَ فِيهِ الْآلَةَ وَبَلَاءُهُ وَتَعْمَأُهُ قَوْلُ بَعْضِهِ إِلَى اللَّهِ فِيهِ الرِّضَا وَتَنْتَشِرُ فِيهِ عَارِفَةٌ
الصِّدْقِ بِصِدْقِ اللَّهِ فِيهِ قَوْلَنَا وَتُسَوِّجُ فِيهِ الزَّيْدُ مِنْ رَبِّنَا قَوْلًا بِرَبِّدٌ وَلَا يَبِيدُ قَائِلَةٌ لَمْ يَخْتِجِ
قَوْمٌ قَطُّ عَلَى أَمْرٍ وَاجِدٍ إِلَّا اشْتَدَّ أَمْرُهُمْ وَاسْتَحْتَكَمَتْ عُقْدَتُهُمْ فَاسْتَحْتَدُوا فِي قِتَالِ عَدُوِّكُمْ مُؤَبَّدًا وَجُودُهُ
قَائِلَةٌ قَدْ حَضَرَ وَلَا تَخَافُ وَلَا تَأْفَاقُ الْبَحْرَانَ يَنْتَضِعُ بِبَاطِنِ الْقُلُوبِ إِنَّ الْأَقْدَامَ عَلَى الْأَيْسَرِ تَجِدُهُ وَبِعَمَلِهِ لَا آئَةَ لَمْ يَسْتَنْجِ
قَوْمٌ قَطُّ إِلَّا رَفَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ الْعِثَّةَ وَكَفَاهُمْ حَوَائِجَ الدُّنْيَا وَهَمَّاهُمْ إِلَى مَعَالِمِ الْمَلَكَةِ الْبُخَارَى بِنِشَانِهِ كَرَدَ

وَالصَّالِحُ تَأْخُذُ مِنْهُ مَا رَضِيَتْ بِهِ وَالْحَرْبُ بِكَيْفِيَّتِكَ مِنْ أُنْقَابِيهَا جُرْعٌ

بعد از بناوسنایش خداوند چون مفرماید خداوند حق خویش را برابر کرد داشت و نعمت خود را تشریف گمان او چند که شمار آن نتوان کرد
و او را میسر است نتوان نمود دست فرمود سخن عنوان ساخت ما ششوی خداوند در سنگاری شمارا بر دشمنان این خمنایم چه خداوند در
دیوار است برانفت و رسانده و تن آسائی داده ما شکر نعمتهای او گذشته شود این سخن است که بجز است حق عروج میکند و معروض
دیوان بزرگ میشود و خداوند تشریف صدق مخصوص میدارد و همواره فرونی میکند و محمود و منی میگردند همانا هیچ قومی در مرئی پیدا
نشند الا آنکه نرو گردمشند و بر وصول زرد استوار کشند پس در جهاد با مسویه و شکر او دست در دست دیدند بعد از هم پشت با خراب
شود و توانی و تراخی بگوید چه خدایان علاوه قلب منقطع میارود و موجب چین و بدولی میگردد و کدازنده سیف و سندان خداوند دست و عصمت
میباشد آنچه که می و حریم خویش را محفوظ داشت خداوند در سخن و مشکبج او را دفع میدهند و اسعاف حجاج او میفرماید و بنا بر این حدیث نبیای
انگاه امام حسین علیه السلام بر خاست و این خطبه قرائت فرمود فَحَمْدُ اللَّهِ وَائْتِنِي عَلَيْهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ ثُمَّ قَالَ يَا أَهْلَ
الْكُوفَةِ أَنْتُمْ الْأَجِبَةُ الْكَرْمَاءُ الَّتِي تَارِدُونَ الدُّنْيَا فِي لِحَاءِ مَا دُونِ بَيْتِكُمْ وَتَسْهَبُونَ مَا
تَوْعَرُ عَلَيْكُمْ وَالْفَوْمَا أَذَاعَ مِنْكُمْ الْأَلَانَ الْحَرْبَ شَرِّهَا ذَرْبُكَ وَطَعْمُهَا فَطْبَعُكُمْ وَهِيَ جُرْعٌ مُمْتَحِنَةٌ فَمَنْ
أَخَذَ لَهَا أَمْتَهُمَا وَأَسْتَعَدَّ لَهَا عَدَّةً تَطَاوَفَ بِهَا كُلُّ مَوْتَاهَا عِنْدَ حُلُولِهَا فَذَلِكَ صَاحِبُهَا وَمَنْ حَاجَلَهَا
قَبْلَ أَوَّلِ فَرْصَتِهَا وَانْصَارَ سَعْبَهُ فِيهَا فَذَلِكَ قَيْنٌ لَا يَنْتَعِقُ قَوْمَهُ وَيُتَمَكِّتُ قَتْلَهُ تَسَلَّى اللَّهُ بِعَوْنِهِ

آن بد عتک بالفیه بعد از مدنه وندوستسایش بزدان مفرماید مردم کوفه شما دوستان بزرگ و سیر این تن باید جد کند زندگی
جهاد بزرگ و ریمان شاخچان کنام است که بام کرده است و آسان کشید این مرئی که بر شما مشکل افتاده است آن ایماست بدین که هر یک را
سخت بسخت مری کریم و نجابت شاست در روزی نامور و شرفی تا کواست لکن آنجس که اعداد جهاد کند و دفع دشمنان را قدرت تو شد
فریبم آرد و در از رخ سیف و سنان نرسد مرد میدان و در شمار مردان است و آنجس که عجلت کند و انتهاز فرصت بزند و خوشتر با آنها بنجام
دشمنش و ای سازد ایمال تنیابی کرد و مردم خود را بر باریان رد اکنون از خداوند پیوستیم که شمارا با لغت خویش میبایستی کند و سوار بدارد و بنگار
بفرمود و از خبر فرود شد و پشت پان بجهاد نلی بر جهاد نهادند از میان اصحاب جلد بن سحر و نبرد امیرالمؤمنین علی آمدند و از آنجاعت میدانستند
و مردم او عرض کردند ما به ایستادیم با در رکابت کوچ میدیم و لشکرگاه ترا دست بایزیدیم الا آنکه معسکری طحیده خواهیم او کار با اهل
نظاره خواهیم بود اگر آنجاعت غارتنا رعت کند و در کار بقی و قدرت است فرمایند آنجا ما ایشان قتال خواهیم داد علی علیه السلام فرمود جز
و اینها این فتاوت شاست در شریعت است و آنجس که بدین سخن ضامنید با رخا ن است دیگر از اصحاب جلد بن سحر در ربع من چشم
پیش از ایشان چها ز صحتن مرو بود و عرض کرد و نیا امیرالمؤمنین با نصیحت فرماید است راست است ایمن و جهاد با دشمنان دین را فرماید

کلی در روز

سنگین
فردا
امام حسین در جبهه
جهد
کرم

اینکه

کتاب صفین از کتب امیر المومنین علی علیه السلام

۱۸۶ لکن بار در وقت با اجتماع شکسته است همی خواهم که ما را ب حفظ نفوذ مملکت فرمان کنی تا در غریب شینیم و در دفع بچگان استوار
 بشیم امیر المومنین رسول و راجا است مقرون دشت و از بهر دلوانی است و او را بحدود مملکت می فرستاد و این دل توانی بود
 که علی علیه السلام در کوفه بستاند از پس آن قبلیه را طلب فرمود و گفت ای جماعت خدایا گواه میگیرم که شما را دوست نمیدارید لاجرم من شما را
 دوست ندارم و نمی پسندم که با من بفرشام کنید و فرمان کرد تا و جدیه اجری و عطای ایشان را حاضر کرد و دوسم هر یک با بذر
 و حکم و ادنا کوچ دادند و بملکت دلم بر شمشیر و در آنجا ساکن شدند آنجا مسرعی سبک با حضار بن عباس و لشکر بصره روان داشت و این کتب
 بدو نکاشت اما بعد فاشخص الی من قبلک من السلیب و المؤمنین و ذکرهم بلا فی عندهم و عقوبی عنانم
 و استنباطکم و عقوبکم فی الجهاد و اعلم انم الذی لکم فی ذلک من الفضل میفرماید ای پیغمبر من قبایل بصره
 فریاد ده که ایشان بفرمانی من کردند و مراد در خاک حمل فرادان رحمت دادند و بعد از غلبه کینه ایشان را سفود شتم و بچکان باقی گذاشتم
 پس فضایل جاد را بر اجتماع شماره کن و بمقامت معویه و مردم او ترغیب و تحریض فرمای و ایشان را بسوی من فرست چون کتب علی علیه
 السلام با بن عباس رسید مردم بصره را بگن کرد و کتب آنحضرت را ایشان فرست فرمود آنجا گفت ای مردم سب میفرکنید و بسوی امام خویش کوچ کنید
 و در راه او از بدلتان و مال نپرسید و با جماعت قاصصین قتال دهید که قرآن از پشت انداختند و حکام خود را در کون شدند
 و ازین حق یکسوی شدند چه بهتر از آن که با سپهرم رسول خدای جهاد کنید که معروف منکر آمر و نایست و بیرون کتاب الهی و احکام
 خداوند حکومت نفرماید چون این عباس این کلمات پیمای برداشت پس برخواست گفت سخن خیر این نیست که تو گویا کتب با خدا
 که علی اجابت می کنی و با تو کوچ می دهم خواه کار برستی و صدوبت رود و خواه بتن آسانی و فرغت بود در هر حال از خداوند افضل و فلاح
 داریم از پس آن خالد بن القدر السدوسی برخواست و گفت فرمان امیر المومنین را شنیدیم و پذیرشیم هر جا بخوید میرویم و به حکم دهمی پذیریم
 آنجا عمرو بن مرقوم العبیدی برخواست و گفت خداوند امیر المومنین علی موفق بدارد و اختلاف کند و از بهر او می کند و جماعت فاطمین
 که پشت باین کردند و در کجا دو کند با خدای که ما ایشان را دشمن داریم و بهر جا بخوانی با سوره و پیاده طارست کاتب خوب است با جمله
 قبایل بصره دل بر جاد نهادند و سبج راه کردند و از بصره خمیر بیرون زدند و این عباس ابوالاسود دلی را بنیاست خویش حکومت بصره گذاشت
 و با جماعت شکران راه برداشت طی طریق کرده در کوفه حاضر حضرت علی علیه السلام گشت و همچنان حال امیر المومنین زیر جانب سینه
 مخف بن سلیمان از صفهان با سپاه رسید و سعید بن وهب همان بیاد در کوفه انجمن شدند و محمد بن ابی کران کتب امعویه فرستاد
 بینه الله الرحمن الرحیم من محمد بن ابی بکر الی النواوی معویه بن حنیس سلام علی اهل طاعة الله بمن هو یسلم لا هیل
 ولا یذل الله اما بعد فان الله بجلاله و سلطانه و قدره خلق خلفا یلعن و لا یضعف فی قوته و لا حاجه به
 الی خلقهم و لکنه خلفهم عبیدا و جعل منهم شیبا و سجدا و عویبا و ربه دائم الخدار هم علی علیه فاضطف
 و انجبت و منهم محمد صلی الله علیه و آله ما خصه برسالته و اخذاره لوجه و انتم علی امره و بعثه رسول
 مصداقنا یابن هدیه من الکتب و ولیدا علی الترائع فدها الی سبیل ربه بالحکمة و الوعظ الحسنه فكان اول
 من اجاب و اتاب و صدق و وافق و سلم و سلم اخوه و ابن عمه علی بن ابیطالب علیهما السلام فصدفم بالغیب الکتب
 و اثره علی کل جیم قوفاه کل هول و واسه بینفیه فی کل خوف قمارب حره و سألوه لیه فلم یخرج مبندا لا لفسیه فی
 ساعات الاذل و مقامات الریح حتی رز ساقا لا نظیره له فی جهاده و لا مغایر له فی ضله و قدر انک ناهیه و
 انت لنت و هو المبرر السابق فی کل خبر اقول الناس اینلما و صدق الناس نیه و الله الناس ذریه و افضل

علی علیه السلام
کتاب صفین

کتاب
محمد بن ابی بکر
سید

جلد سیم از کتاب ویم ناسخ التواریخ در وقایع اقالیم

الثانی زوجة وخبر الثانی بن عم وانث اللعین بن اللعین ثم لوتزل لنت وأبوك بغيان القوايل لدين الله و
تهدان على ليلناه نوراه وجمعان على ذلك الجوع وبذلان فيه المال وتخالمان فيه المبايل على ذلك ما
أبوك وعلى ذلك خلفته والشاهد عليك بذلك من أبوي وبلجا إليك من بعثه الأخراب وزووس التراف
والشفاف لرسول الله والشاهد ليلي مع فضل النبي وسببه القديس انصاره الذين ذكروا
بفضلهم في القرآن فاشنا الله عليهم من المهاجرين والانصار فهنم معصية
عصائب وكأيب حولة بمجالذون بأسافهم وبغير نفون وما هم مدونة
برون الفضل في اتباعه واليائه في خلافه فكيف بالك الويل لقدك شك
يعلي وهو وارث رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ووصيته وأبوزند وأول الثانی
له اتباعا وأخره عمدا بخيرة بيده وبشركة في أمير وآنث عدوة وابن عدوة فتمتع
ما استطعت وبالطك ولعمدة لك بن الثانی في غوايبك فكان لجلك فدانقضي وكذلك قدوهي وسوق بسبب
لین تكون العاقبة العليا واعلم أنك إنما تكابد ربك الذبي قد آمنت كدة وأبنت
من روجه وهولك بالبرصاد وآنث منه في عرويه وبالله وأهل رسوله عنك الفنا والسلام على من تبع الهدى
و جمله بگوید ای پسر خرمی غایبی که راه خداوندین خلق با قدرت خویش میاورد یعنی شی و جماعتی سید برآمد پس زیمان ایشان محمد بر کرد
و بر سالت خویش مخصوص داشت با زبان حکمت و موعظت مردان از بسوی خداوند دعوت فرمود و اول کس که در اجابت نمود برادر او بنام
علی بن ابیطالب بود که او را بغیب گویم صدق است در محافظت او ز بزل جان مصابقت نفرمود و با دشمنان مناجرت و محاسنت
و بادوستان صالحت و مسالمت سپرد چندانکه اندر جهان بچگونگی او عدل و نظیر نتوانست گشت و تو امیوید آردم بگیری تملوی در او فروز و بچگونگی
جسی و حال آنکه امیوید تو از انداره خویش افزون خواهی شد و از علی چیزی نخواهد گشت علی اول کس است در مباردت خیرت و سبقت اسلام
و دوست پسین و شوهر بتو که ابن عم رسول تو یعنی با اتفاق قدرت ابویان همواره در دین خدای قستند آنچنانی نور خداوند را
پوشید خواستی و بر این آرزو بزال کردید و جماعتی از جهان ابرم سوگند ساختند تا کاهی که قدرت عرضه ملاک گشت و تو با همان عقیدت گویید
بجای ندی گواه من بر این سخن از دشمنان رسول خدای قبا یی شکر مخرابند که در نزد تو لمجا و ما ب آرزو همچنان گواه من در آنچه کفتم در حق
سرون فضیلت تویم و مسابقت تویم جماعت انصارند که خداوند در قرآن مجید فضیلت ایشان را فرموده و اینک ما جبر و انصار در رکاب او
انچه جهاد اشتهار کنند و مطارد و زعرب ضرب بر ندای بر تو امیوید خود را عدل علی شماری و حال آنکه او ارث رسول خدا و وصی او و پدر
فرزند او است اول کس است در متابعت و او آخر کس است که رسول خدای به حکام تحویل از جهان تر خویش را بد و سپرد و او را شکر است امر خود کرد
و تو دشمن رسول خدای و پسر دشمن اوئی پس دعوی خویش از امتاع باطل خود بدست کن و در خواست خود استمداد از عمرو بن العاص سجویان ای سجوی
بدان که بجز بر دنیا نتوان کرد روزگار تو منقضي شد و کید و خدعیت تو سستی گرفت و در باشد که حق از باطل میندازد و دست باس که تو با خدا
کیده می ندیشی از کید او امینی و پروای آنجهان نداری حال آنکه خداوند با تو کار با مصداق و عدل خواهد کرد چون این نامه بمیوید رسید در پاسخ بگوید
کتوب کرد من مغویة بن ابی سفیان الی الزادی علی آینه محمد بن ابی بکر سلام علی اهل طاعة الله أما
بعده فقد آتانی کتابك تذکر فی ما الله أهله فی قدره وسلطانه وما اصطفاه به نبیته مع کلام الفقه
و وضعته لرایک فیہ نصیحت ولینک فیہ تعریف ذکرت حق ابیطالب و قدیم سوابقه و قرابته

کتاب
کتوب محمد بن
ابو بکر

من نبی الله

کتاب صفین از کتب امیرالمؤمنین علی علیه السلام

۱۹۱
 مِنْ نَبِيِّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَنَصْرَتِهِ لَهُ وَمَوَاسِيئَةُ إِيَّاهُ فِي كُلِّ خَوْفٍ وَمَقُولٍ وَاجْتِاجِكَ عَلَيَّ
 وَفَخَرَكَ بِي بِفَضْلِ عَمْرِكَ لَا يَفْضُلُكَ فَاتَّخَذَ الْهَامِ صَرْفَ الْفَضْلِ عَنْكَ وَجَعَلَهُ لِعَمْرِكَ وَقَدَّحْنَا وَأَبُوكَ
 مَسْنَقِي حَبَاؤِ مِنْ بَنِي نَسْلِ اللَّهِ عَلَيْهِ نَرَى حَقَّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ لِأَزْمَانِنَا وَقَضَلَهُ مُبَرِّزًا عَلَيْنَا فَلَمَّا
 لَخْنَا وَاللَّهُ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ مَا عِنْدَهُ وَأَتَمَّ لَهُ مَا وَعَدَهُ وَأَظْهَرَ دَعْوَتَهُ وَأَفْلَحَ حِجَّتَهُ فَبَصَّ اللَّهُ إِلَيْهِ
 فَكَانَ أَبُوكَ وَقَارُونَهُ أَوَّلَ مَنْ ابْتَرَهُ وَخَالَفَهُ عَلَى ذَلِكَ إِسْقَانًا وَإِسْقَانًا دَعَاؤُهُ إِلَى انْفُسِهِمْ فَأَبْطَأَ
 عَنْهُمَا وَتَمَكَّنَا عَلَيْهِمَا فَهَمَّ بِهِنَّ الصُّومَ وَأَدَا دَائِدَ الْعِظِيمِ فَبَايَعَ وَسَلَّمَ لَهَا لِأَبِي كَابِرٍ
 فِي أَمْرِهَا وَلَا يَطْلُعَانِي عَلَى يَمِينِهَا حَتَّى قِيضًا وَانْقَضَى أَمْرُهُمَا ثُمَّ قَامَ بَعْدَ هَاتَا لِيَهْمَا
 عُمَانُ بْنُ عَفَّانَ يَهْتَدِي بِهَدْيِهَا وَيَبْرُ بِهِنَّ فَمَا قَوَيْتَهُ أَنْتَ وَصَاحِبِكَ حَتَّى طَمَعَ فِيهِ الْأَقَابُ
 مِنْ أَهْلِ الْأَعَابِ وَبَطْنُهَا لَهُ وَأَظْهَرَ نَمَاعِدًا وَتَمَكَّنَا حَتَّى بَلَغْنَا مِنْهُ مَا كُنَّا نَحْتَدُّكَ بِأَبْنِ أَبِي كُرَيْبٍ وَبِأَبِي
 أَمْرِكَ وَفِي شَرِّكَ بِغَيْرِكَ تَنْصُرُ مِنْ أَنْ نَأْوِي أَوْ نَأْوِي مَنْ يَزِي أَلِيًّا أَلْحَقَهُ وَلَا تَلِيْنَ عَلَى قِيَمَتِنَا وَلَا يَنْدُرُكَ ذَمُّنَا
 أَبُوكَ مَهْدَلَهُ مَهَادَهُ وَبِنَا مَلِكَهُ وَسَادَهُ فَإِنْ كَانَ مَا حُنَّ فِيهِ صَوَابًا فَأَبُوكَ لَوْلَا أَنْ بَانَ خَوْرًا فَأَبُوكَ أَنْتَ وَمَنْ شَرَّكَ
 وَبَعْدَ أَخَذَ وَبَعْدَ أَخَذَ وَبَعْدَ أَخَذَ وَبَعْدَ أَخَذَ وَبَعْدَ أَخَذَ وَبَعْدَ أَخَذَ وَبَعْدَ أَخَذَ وَبَعْدَ أَخَذَ وَبَعْدَ أَخَذَ
 بِمِثَالِهِ وَقَدْ بَنَى بِضَالِهِ قَيْبَ أَبَاكَ مَا هَذَا لَكَ أَوْ دَعُ وَالسَّلَامُ عَلَى مَنْ آتَابَ وَوَجَّعَ عَنْ غَوَائِبِهِ وَنَابَ

بجانب

در جمله میگوید ای پسر ابوبکر کتب مخطوط افشا در ما قدرت و سلطنت خداوند را تذکره کردی و بر کز می رسول خدا را بنمودی و بچند
 بر حسب هوای خویش تفسیق و تمسق ساختی که همه در تشییع و تعقیب ریت ابوبکر بود و منزلت علی ابوطالب را بت در بار رسول خدا
 و حفظ و حمایت او را رسول خدا در خوف و خطری بشنج کردی و فضیلت علی برین مفاخرت جنتی شدت خدای که فضل از تو
 بگردانید با فضل دیگران فخر همی کنی همانا در زمان حضرت رسول من و پدرت ابوبکر و عمر بن الخطاب همگان حاضر بودیم و علی ابوطالب حاضر
 بود و فضیلت و منزلت او را می نکرستیم بعد از رسول خدا اول کس پدرت و عمر بن الخطاب با او در مخالفت بیرون شدند و خلافت
 خاص خویش دانستند و او را بیعت و متابعت خود دعوت کردند چون علی سب بر تافت در دفع او بکجه شدند و قصد قتل او کردند تا جاسه
 و بیعت ایشان را پذیرفتار گشت با انهم او را در امور خویش امین دانستند و بر اسرار خود مشرف و مطلع ساختند و چون ایشان در کشته شدند
 عثمان بن عفان بر اریکه خلافت بجای کرد و بر سیرت و سیر ابوبکر گرفت این وقت تو و علی ابوطالب در خصمی او بکجه شدید و کردار دکشاد را
 کوهبیده و بنستوده خواندید و مرد در بروی بشویدید تا او را دست فرسود بلاک دما رساختید و برگردن آرزو سوار شدید تا ای پسر ابوبکر
 و ابای زود باشد که دست خویش کفر کردار خویش کردی انداز خوشین بر کبر و با کسی کوه حمل علم او بر تابد و کس در عزم او تراخی و توانی نه چینه
 خود را بنا زو همانند کن کردانی که اول کس پدرت با علی فارغنا صمت و مناخرت پیش داشت پس اگر ما درین امر کار بصلاح و صفا
 می کنیم پدرت را نادی و قاید بوده و اگر بر خطا میرویم هم پدرت ما سب این ظلم و جور نموده و ما درین امر سبست و شریکیم و بر راه
 میرویم و کار بر قانون کردار او می کنیم و اگر پدرت با علی این خصومت نکرد ما مخالفت با علی نمی کردیم و بر سلطنت او کردن میجادیم چون پیام
 پدرت کرد آنچه کرد ما اقدیمی و کردیم و استناد با فعال و جیمیم پس در کوشش میکن و بد آنچه کرد سرزنش میفرمای که هیچ حجتی نیست
 نتوانی کرد و جفانتی بر دیگر کس نتوانی بست

۲۶
 سفر کردن
 امیرالمؤمنین
 از کوفه بخلیف

سفر کردن علی علیه السلام از کوفه بخلیف بفرم شیخ شام و مقاتلت با معاویه در سال سی و هشتم هجری